

پنجشنبه ۲۱ حمل ۱۳۵۹

۱۰ اپریل ۱۹۸۰



ISS 22 / 27 / 17

صحبت با آواز
خوانیکه هم ظاهر
است هم هویدا



Ketabton.com

داد و فریاد
زنان و مسأله
طلاق



منشی اول کمیته مرکزی حزب سوسیالیست
کوز گری هنگری ، رفیق پال لو شنسی رئیس
شورای ریا ست جمهوری و رفیق گیو رکی
لازار رئیس شورای وزیران جمهوری مر
هنگری به بو دابست مخابره گر دیده است.

بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی
حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای
انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک
افغانستان بعد از ظهر ۱۳ حمل در مقر شورای انقلابی
لیستان خار جی را در مقر شورای انقلابی
پذیرفته و مصاحبه با آنها انجام دادند که
خبر مفصل مصاحبه ایشان در آیند ه برای
اطلاع هو طنان عزیز نشر خواهد شد .

هیات رئیسه شورای انقلابی جمهوری ری
دموکراتیک افغانستان معا هره راجع بسه
شرایط اقامت و وقت تعداد محدود قسوی
لفظی اتحاد شوروی در خاک جمهوری ری
دموکراتیک افغانستان را که بین حکومت
جمهوری دموکراتیک افغانستان و حکومت
اتحاد جما هیر شوروی سوسیالیستی منعقد
گردیده بود به تصویب رسانید .

انضای هیات عالی رتبه افغانی که بسه
ریاست سلطان علی کشتمند عضو بو روی
سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک
خلق افغانستان ، معاون شورای انقلابی
و معاون صدراعظم و وزیر امور پلانگذاری
جهت مذاکره و عقد معا هفتنامه ها و پروتو
کولهای همکاری اقتصادی تخنیک و علمی
بین جمهوری دموکراتیک افغانستان و

جمهوریت سوسیالیستی چکواکیا به
پراگ رفته بودند ، روز ۱۴ حمل به کابل
مراجعت کردند .

شاه محمد دوست وزیر امور خارجه در
راس هیاتی برای مسافرت دو ستانه بسه
بعضی از کشورهای عربی قبل از ظهر
۱۴ حمل عازم الجزایر شد .

دکتور اناهیتا راتب زاد وزیر تعلیم و تربیه
۱۴ حمل در دفتر کارش با کرافت بو میل
سفیر کبیر جمهوری دموکراتیک آلمان
مقیم کابل ملاقات نمود .



بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک
افغانستان ، موقعیکه وزیر خارجه جمهوری کیوبا نماینده خاص جلا تماب فیدل کاسترو رئیس جمهور کیوبا را در مقر شورای انقلابی
پذیرفته و با وی صحبت مینمایند .

اقتصاد و قایم مهم هفته

و جهان همچنان موضوعات مورد علاقه
دو کشور مذاکره بعمل آمد .

بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی
حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای
انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک
افغانستان شام ۱۶ حمل جلا تماب امیدو
رومالیر کا وزیر امور خارجه جمهوری
کیوبا را پذیرفته و با وی در باره مسائل
مورد علاقه تبادل نظر بعمل آورد .

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر
میدهد از طرف بیرک کارمل منشی عمومی
کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق
افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم
جمهوری دموکراتیک افغانستان تلگراف
تبریکه به مناسبت سرو پنجمین سالگره
آزادی هنگری عنوانی رفیق یا نو شکاندار

منشی عمومی حزب کمونست و رئیس جمهور
جمهوریت سوسیالیستی رومانیارابه مناسبت
انتخاب بیرک کارمل بحیث منشی عمومی کمیته
مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان
تقدیم نمود .

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر
میدهد ، بیرک کارمل منشی عمومی کمیته
مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان
رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری ری
دموکراتیک افغانستان بعد از ظهر ۱۷ حمل
جلا تماب امیدو رو مالیر کا پلا یسسر
وزیر خارجه جمهوری کیوبا و نما یسنده
خاص جلا تماب داکتر فیدل کاسترو رئیس
شورای دولتی و رئیس شورای وزیران
جمهوری کیوبا را با هیات معینی شان در مقر
شورای انقلابی پذیرفتند .
طی این ملاقات پیرامون موضوع منطقه

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر
میدهد عنوانی بیرک کارمل منشی عمومی
کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق
افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم
جمهوری دموکراتیک افغانستان پیامی از طرف
یا سر عرفات رئیس سازمان آزادی بخش
فلسطین به کابل مو صلحت نموده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر
میدهد بیرک کارمل منشی عمومی کمیته
مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ،
رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری ری
دموکراتیک افغانستان عصر ۱۸ حمل نیکولای
ستیفن سفیر کبیر غیر مقیم جمهوریت
رومانیا در کابل را برای ملاقات تعارفی
در مقر شورای انقلابی پذیرفتند .
سفیر کبیر موصوف طی این ملاقات پیام
گرم و دوستانه جلا تماب نیکولای چایسکیر

«اگر گل سرخ زندگی هزاران تن از هموطنان همزخم ما این مبارزان راستی را راه آزادی و عدالت پر، پر شده است، گل هایکه نشانه مقاومت مبارزه و مظهر شرف و آزادگیست و جا و بدان است همیشه شگوفان است، زیرا که خلق سرچشمه مقاومت، مبارزه، شرف و آزادگی است.»
«بیرک کار مل»

پنجشنبه ۲۱ حمل ۱۳۵۹ ۱۰ اپریل ۱۹۸۰

درین شماره

گام های نیرومند در جهت صلح و صفا

داد و فریاد زنان و مساله طلاق

• • •

زندگی بلستی های افریقا

• • •

اختراعات جدید يك زن در فن زرگری

• • •

چرا انقلاب ملی و دموکراتیک افغانستان
خارج هم مرجعین جهان است؟

• • •

درد چیست و چگونه بسراغ مای آید؟

• • •

صحت یاسگرت

التهاب با شفاست

• • •

انوان چخوی و هنر تبار

• • •

پوهنتون پاریس لومومبا

• • •

تحقق شعار صحت برای همه تا سال ۲۰۰۰

عکاسی روی جلد:

از مسعود شمس

قلب های اهریمنان و دشمنان را پاره می کند از شمشیر برا نستر در قلع و قمع تجاوز گران نقش شانرا ایفا کنند و در دل زمانه هاودر حافظه فنا ناپذیر زمان میراث افتخار آمیزی برای آیندگان باقی بمانند.

حکم امرانه زمان و وجدان های آگاه و انقلابی چنین است که نباید سر سر پلوان به تفریح و خوشگذرانی پرداخت و تنها و تنها واقعات را نظاره کرد بلکه باید همه از وسایل دست دا شسته خویش حد اکثر استفاده را برده و با تحلیل مشخص او ضاع وظایف و رسالت خویش را آگاهانه عملی سازیم.

اکنون که راه وطن روشن گردیده و مسیر انقلابی نجات کشور به همه معلوم است فقط یکراه شرافت مندانه و انسانی باقی می ماند که در مسیر انقلاب افغانستان بدون خود خواهی و بلند پر وازی پرافت بر گشت ناپذیری گام بگذاریم که انقلاب افغانستان پیروز مندانه در آن روند گام بر میدارد.

در فرجام این یاد دهانی آرزو مند در ساحه بهبود نشرات هفته نامه ژوندون نویسنده گان و هنر مندان و آرزو مندان صدیق سعادت و خوشبختی مردم، ما را یاری نمایند و با همکاری های همیشگی شان درین امر بزرگ رسالتشان را بسر رسانند.

اتحاد شوروی قاطعانه از استقلال و حاکمیت ملی افغانستان پشتیبانی نموده و در جهت دفع تجاوزات امپریالیستی صمیمانه و صادقانه بدون غرض به یاری مردم افغانستان شتافته است.

در صف مقابل با دشمنان سوگند خورده بشریت، از تجاع سیاه امپریالیستی برهنما یی امپریالیزم امریکا نسبت پیروزی های بیهم مردم افغانستان بر رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان خشمگین شده و به همراهی دولت امپریالیست ها و اجیران پاکستان و چین بر علیه انقلاب افغانستان و آرامش مردم منطقه دستاویز و توطئه های سیاه می را رهبری می نمایند که این عمل همچنان ادامه دارد.

در روشنی چنین اوضاع و احوال نیازی به اثبات ندارد که تمام عناصر ملی و دموکراتیک در عسر کجایی که هستند و به هر شغلی که مصروف اند رسالت دارند تا به حلقه وحدت و همبستگی خلق افغانستان با هم دست همکاری و تسامد بدهند و در هر بخش و سکتور رسالتشان را صادقانه انجام دهند.

گذشته از بخش های دیگر حیاتی و وظیفه نویسنده گان این مشعل داران فردا های سعادت مند مردم ستمدیده افغانستان است تا بروحیه وطن پرستی و انسان دوستی ذهن و قلم شانرا بکار برند تا همانطوریکه برچه سرباز قوای مسلح افغانستان

بدون شک افغانستان انقلابی در پرتو انقلاب شکوهمند شوروی و بخصوص بعد از مرحله نوین تکامل آن که انقلاب شور در اتر قیام تاریخی شش جدی از انحراف و تباهی نجات یافت، حساس ترین مراحل ترقی و تکامل خویش را می گذراند.

در چنین اوضاع و احوالیکه جمهوری دموکراتیک افغانستان تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مسیر اصولی و انقلابی تحولات کیفی قرار گرفته بیشتر از پیش مرز بندی های طبقاتی روشن گردیده و به سویه ملی و بین المللی دوستان و دشمنان حقیقی خلق افغانستان شناخته شده و هر کدام در سنگر های ارتقاء و ارتجاع موضع گرفته و عملا دوستی و دشمنی خویش را به اثبات می رسانند.

در ساحه ملی روز تا روز گام های نیرومند در جهت صلح و صفا برادری و همکاری و ایجاد جنبه وسیع ملی پدر وطن گذاشته شده و نیرو های مبارز و انقلابی طبقات و اقشار ملی و دموکراتیک در يك سنگر تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در راه تطبیق ارمان های انسانی و نجات افغانستان از فقر و بدبختی صمیمانه همکاری می نمایند.

در روابط بین المللی نیز صف ها روشن گردیده و تمام نیرو های انقلابی از آسیا، افریقا، و امریکا لاتین اروپا و استرالیا با يك آواز از افغانستان انقلابی دفاع مینمایند که در رأس دوستان انقلاب و آزادی



سی ۵۱۷

C.S517

اگر واقعا چنین است، از عمل خائنانه امریالیزم امریکا تاکنون در یوریشیما و ناکازاکی و اطراف واکنای آن تاثیرات شوم و غیرانسانی انفجار بم ها وجود دارد و سالهای سال است که اعتراضات پیهم در زمینه صورت می گیرد با اینهمه امریالیزم امریکا در همین ردیف به جنایات دیگری هم دست زده است.

آیا جهانیان و خلق قهرمان ویتنام که جواب دندان شکن به امریالیزم امریکا داد از یاد می برند که مقدار کافی و از حد گذشته گاز های سمی در جنگ ویتنام از طرف یانکی های امریکایی مورد استفاده قرار گرفت. خلق ویتنام هرگز از یاد نمی برند که یانکی های امریکایی حتی تجارب مربوط به گاز های ساخته شده در فابریکه ها و موسسات کیمیای انحصارات بین المللی را در قریه های پر نفوس ویتنام عملی نمودند و صدها هزار ها انسان را فدای این عمل نادرست خویش نمودند.

همچنان طیارات بی پنجاه و دوی امریکا وقتی نقاط مختلف ویتنام را بمباران می نمود و بانا یالم مردم غیر مسلح و غیر نظامی را به قتل می رساند، امریالیزم امریکا اعلام میداشت که فتح دیگری را نصیب شده است. شرم آور است دولت امریالیستی ای که دست های خویش شان تا هنوز هم حلقوم خلق های جهان را می فشارد باز هم بارگناه عمل انجام شده بدست

جهان غرب و تمام نیرو های امریالیستی و در رأس آن امریالیزم تجاوزگر امریکا که در تاریخ جهان جز سیاه کاری و آتش سوزی دهشت افکنی و خرابکاری، خون ریزی و آدمکشی کاری نداشته درین روزها غوغای عجیبی را بر راه انداخته و دروغ های تفتین آمیزی را علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان ذریه و سایل اطلاعات جمعی به اطلاع جهانیان می رساند، غافل از اینکه مردم جهان آنها را شناخته اند و شناخت مردم در زمینه تکمیل است.

قبل از همه قابل تذکار است که امریالیزم امریکا این مرکز دهشت و وحشت در جهان از راه «صدای امریکا» به سلسله دروغ های همیشگی اش در مورد واقعات وطن ما دروغ شاخدار دیگری را سر همبندی نموده که گو پا قوای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان در قرا و مناطق نور دست از گاز اشک آور در مقابل اجیران ارتجاع و امریالیزم استفاده می نماید و این خبر را دیگر منابع امریالیستی نیز با سرعت پخش نمودند و به اصطلاح خود شان وظیفه انسانی و ژورنالستیکی شانرا انجام دادند، در حالیکه قضیه برعکس است.

بهر حال اگر امریالیزم امریکا مخالف گاز های سمی و استعمال آن در جهان است و اگر واقعا باروحیه انسان دوستی در باره گلوله باره می کند چرا اولتر از همه بخود نمی اندیشد و خود را اصلاح نمی نماید؟

بنام در جهت قبولاندن مردمان خود داخل اقدام شده و به شکلی به تجاوز خود اذاعت میدهد که تبلیغ و دروغ خویش به اصطلاح راست بر آید. چه خیال واهی و نارس!

به همین ارتباط خوشبختانه دستگیری سلاح های امریکایی و بخصوص بم های سمی سی اس ۵۱۷ که توسط عمل خویش بداخل خاک مقدس ما گردیده می رساند که امریالیزم امریکا در پی تبلیغاتش بسلان داشت تا نقاط مختلف را با چنین گاز سموم بسازد و باز هم خویش را اولتر از همه خویش نشر کند که در فلان قریه و دره و یا کوه و دشت افغانستان از گاز های زهر دار استفاده صورت گرفته، چون خویش عامل این کار است خویش را هم خویش می رساند.

طی آخرین کنفرانس مطبوعاتی که مجید سر بلند وزیر اطلاعات و کلتور به پرسش زور نالیست های داخلی و خارجی پاسخ روشن داد معلوم گردید که امریالیزم امریکا واقعا دشمن خطر ناک جهانی است، زیرا برای دست یافتن به مقاصد شوم از هیچ

عمل سیاهی رو گردان نیست، مردم را می کشند و فریاد می کشند که مردم را کشت، باز هم همان غریب المثل وطنی که نذرهم می گوید دزد و صاحب خانه هم.

هم به کشور ما از راه های مختلف تجاوز می کنند. هم در باره دولت مستقل و انقلابی ما و بخصوص کشور دوست و همسایه ما اتحاد شوروی خیر های جعلی می سازند و شب و روز آرا تشخوار می نمایند.

بهر حال ببینید در آینده امریالیزم امریکا انگلیس و یاران و چاکران گوش بفرمان چینی و پاکستانی آن دیگر به چه حیلی دست می زنند و در کار نامه های ننگین شان دیگر چه می نویسند.

اما آنچه روشن و غیر قابل انکار می نماید اینست که امریالیزم عامل اصلی تمام جنایات در جهان بود. و تمام ناآرامی های جهان به هر شکلی که ظهور نمود. و یا بعداً دیده شود منشأ اصلی آن انحصارات بین المللی و در رأس آن امریالیزم جهانخوار امریکا قرار دارد.

ما با این تبلیغات و تجاوزات امریالیزم امریکا باز هم با دوستان خویش نزدیکتر می شویم و خصم و دشمنی ارتجاع سیاه و امریالیزم را مال افتخار سینه خویش میدانیم.

بگذار امریالیزم و در رأس آن امیر یا لیزم امریکا پیش ازین سیاه روی شود.

خویش را بد و ش دیگران انداخته و به اصطلاح و ظن داران مابرف بام خود را بر بام دیگران می اندازند.

حقایق در باره تجاوزات امریالیزم و بخصوص استفاده عساکر تجاوزگر آن از گاز های سمی و خطر ناک در جنگ های ویتنام و دیگر نقاط جهان آتقدر زیاد است که یانکی های امریکایی خود درباره کتاب ها نوشته اند چه رسد به دیگران.

با آنچه اسناد و کتب رسوا کننده که در خود ایالات متحده امریکا به نشر رسیده امریکا باز هم تیرنگ های دیگری را سازمان نمایند و کشور های صلح دوست و نظام های واقعا انسانی و هیومانیستی را که درفش صلح و دوستی را در جهان بلند نموده واردوی نجات بخش آن بخصوص بعد از جنگ دوم جهانی کشور های اروپای شرقی را از سطریره شوم فاشیزم نجات داد به تهمت می گرد و غیر مسولانه داد و فریاد برآورد که در جمبوری دموکراتیک افغانستان از گاز های سمی علیه متجاوزین و یا به اصطلاح آنها مجاهدین استفاده به عمل می آید.

جای شک نیست که قطعات محدود کشور دوست و همسایه بزرگ شمالی افغانستان اتحاد شوروی بنابر تقاضای دولت مستقل و آزاد و عضو ملل متحد، در افغانستان به منظور دفع تجاوز خارجی آمده و با اینکه بارها این مطلب گفته شده باز هم تبلیغات خائنانانه ای در زمینه از دستگاه های پرو پا گندی امریالیزم بگوشی می رسد که برای خلق ما و دولت و حزب ما و همچنان خلق های جهان غیر طبیعی نیست، بلکه یک علل طبیعی است، چه امریالیزم جز دروغ و تفتین کاردیگری ندارد. کدام حادثه ای در جهان است که امریکا درباره آن دروغ نسازد و تفتین نکند.

اصلا روی تبلیغات امریالیستی طرف مرحله نوین انقلاب نور و اتحاد جماهیر شوروی است که همیشه در چنین حالاتی به خلق افغانستان کمک نموده است.

روی همین اساس امریالیزم تلاش دارد تبلیغاتی را به گوش بشناسد که واقعیت ندارد.

چون دستگاه های دروغ پرواز امریالیزم و اجیران پاکستانی و چینی و دیگر حلقه های امریالیستی همه میدانند که تبلیغات ارتجاع سیاه نوکر های گوش بفرمان امریالیزم اصلا ساخته و پرداخته خبر سازان اجیران است.

آیا هنوز هم در آروزی سگرت کشیدن هستید؟

تحقیقات و مطالعات علمی مهمی که در برخی از کشور های مترقی صورت گرفته ثابت میسازد که کشیدن دود تنباکو تا قبل خیلی وخیم و حزن انگیز دارد .
قرار تازه ترین احصایه های که داده شده زنا نیکه عادت بسگرت کشیدن ندارند اطلا لی را که بدنیما ورنه ما کمتر وبا هوش تر بوده ودر ماه های نخست و سالهای



بگده زنها سگرت را صرف بخاطر تفتن دود میکنند .



این رقم را بیشتر میکنند و گر فتار امراض گونا گون میگر دند .

۲-سگرت کشیدن خطر امراض شریان قلب را چندین مرتبه به اثر فتار آوردن بالای قلب برای شریان زدن بیشتر میسازد همچنان انواع تیراب های جری را در خون تولید و گرویات خون را چسبناک میگرداند . و این باعث میشود که گرویات مذکور با هم یکجا شوند . و برخی از نا کتر ها میگویند که سگرت کشیدن زیاد باعث سخت شدن شریان های خون میشود و این اکثرا اسامی عمده امراض قلبی شده میتوانند .

۳- و فیا نیکه از رهگذر سرطان شش در میان زنها صورت میگیرد در نظر فجهل سال گذشته چهار صد برابر شده است ودر مورد مرد ها این رقم به بیشتر از آن میرسد . زیرا تعداد زیاد مردها نسبت بزنان سگرت میکشند . روی این مطلب است که در سال ۱۹۷۰ در حدود شصت هزار امریکائی از رهگذر مرض سرطان شش که به اکثر سگرت کشیدن به این بیما ری گرفتار گردیده بودند . از بین رفتند .

۴-اکتو ن بکلی واضح گردیده کسه معنادین سگرت بقایه آنا نیکه بسگرت کشیدن عادت ندا رند . در مقابل زخم معده آقندر ها مقاومت ندارند . همچنان اشغال صیکه سگرت میکشند مقاومت شان در برابر بعضی از انواع کوری چشم و ورم بیوه ها که منجر به از بین رفتن دندا نها میشود ، خیلی کم میباشد .

۵-اطلاعات مو ثقیکه از تجارب و تحقیقات تهای طولانی انجام شده ۴۰۰۰۰ داکتر پیرا مون اشتیاق سگرت شان بدست آمده است میرساند که نصف این داکتران نظربه بقیه در صفحه ۴۹

بعد تولد در مقابل بیما ری های اطفال . نسبت به اطفال نیکه از زنان سگرتی بدنیما میابند . در مقابل امراض بیشتر نارای مقاومت میباشند . همچنان این احصایه ها نشان میدهند ز نیکه روزانه تا ده عدد سگرت دود مینمایند اگر حمله باشند احتمال مرگت کودک کی که بدنیما میاورد ، قبل از تولد ویا تا چها هفته اول تولدش نسبت به ز نیکه سگرت کشیدن عادت نکرده است خیلی زیادتر میباشد .

اگر طفلی که از بطن زن سگرتی بدنیما میآید زنده بماند آقندر چانس زیانندارد که در تحصیلش ودر اطلاق با همفشارش که ما در آن آنها سگرت کش نیستند . وقت های در خشان و چشم گیری کسب نما یند .

اینها مثالهای برجسته و روشنی اند که در مورد ضرر سگرت کشیدن بدست آمده است یکی ازین را پور ها را یکتنر منحصمی که داکتر بکر از شفا خانه های عسکری میباشند بدست آورده و دیگرش را منحصمی طبی «روبال کالج انگلستان در اثر مطالعات خود خلاصه نموده است .

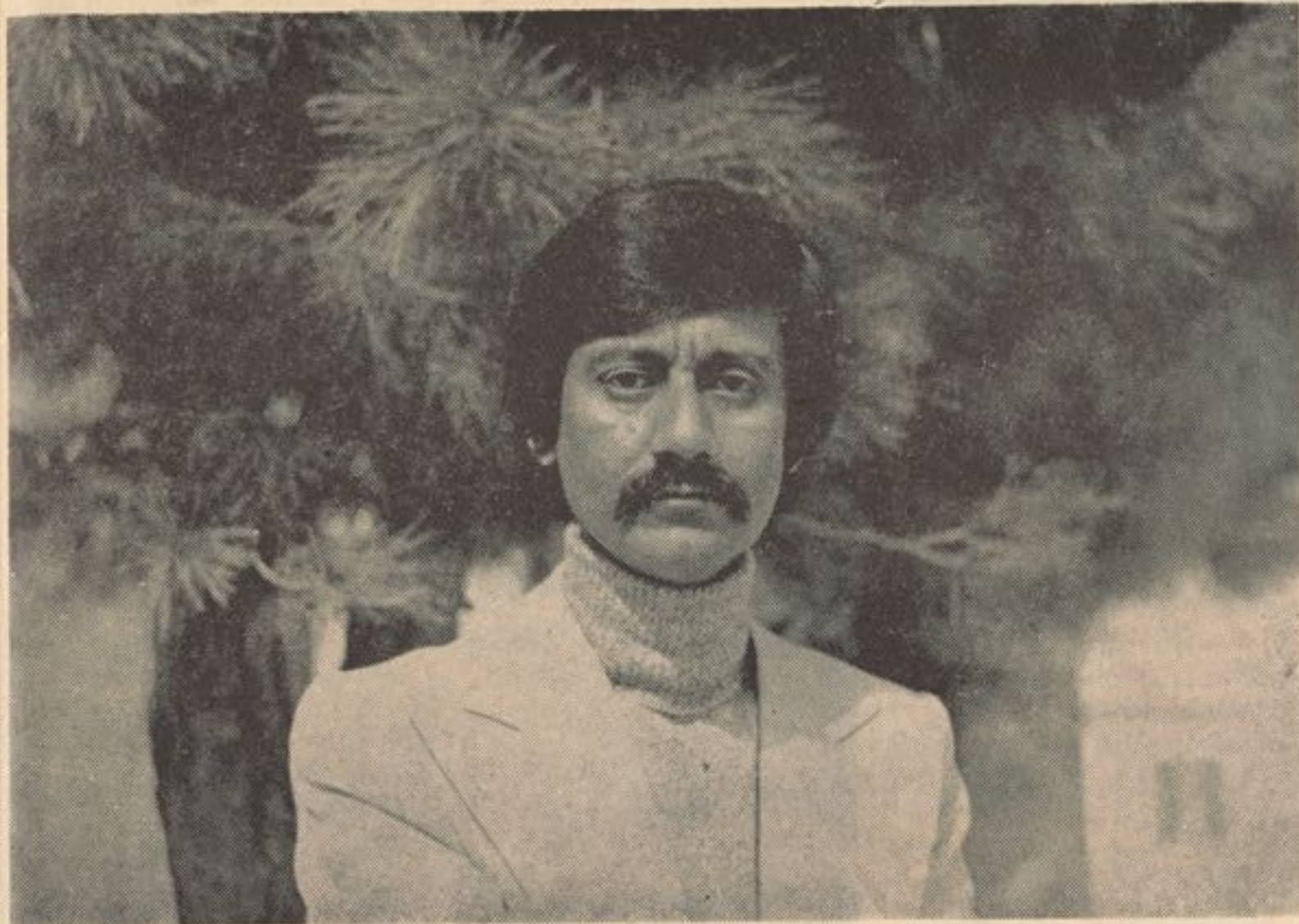
این مطالعات که به اسامی سروی جپائی تحقیقات مستدام طبی ، استواراست برای خوانندگان خود اطلاعات بسدی دارد مثلا :

۱-سگرت کشیدن یگانه فکتور مهم برای ایجاد بر انشیت های مزمن و امراض ریوی در اطلاع متحده امریکا محسوب میشود و رقم آن از ۶ و فیات در یکصد هزار نفر در سال ۱۹۴۹ رقم ۱۲ و فیات در یکصد هزار نفر در سال ۱۹۶۷ و بهمین تناسب در سالهای اخیر پیش رفته است .

آنا نیکه دو قطی سگرت را در بسک روز دود میکنند نسبت به کسانیکه محتاج به سگرت کشیدن نیستند هژده بار چانس

صحبت با آواز خوانیکه هم ظاهر است و هم هویدا

اومیگوید :



طلمسم جدا سازی هنر از سیاست را بشکنیم

به اضافه بی عدم اطلاع ناکافی آن از هنر... از پرسش تان خوشم آمد ، گمان میکنم که بعد از زریاب ، شما دو مین مصاحبه گری هستید که معقول سوال طرح میکنید و آنچه میگویم همان چیز مینویسید . خاطره های بدی از بعضی گفت و شنود ها وصحبت های خود و دیگران دارم که دل می آزارد و تکه تپه زور نالستان و مصاحبه کنندگان را می نمایاند . اصولا ، در حد تعارف ، بسک زور نالیست وظیفه دارد تا سوالات خود را در محدوده صلاحیت و آگاهی طرف مقابل طرح کند و چیزی بیرسد که او برآن محیط باشد نه اینکه سوالی بکند که مخاطب را یاری پاسخگویی نباشد ، الزاما و ناگزیراگر پاسخی ارائه دارد ، یقینا بی سنجش و نادرست از آب درمیاید که نتیجه اش به گمراهی خواننده می انجامد . خواننده بی که اگر اطلاع کافی وافی در زمینه موضوعی مسود بحث نداشته باشد بیه تصور اینکه جوابدهنده هنرمندیست با پشتوانه تایید مطبوعاتی ، جواب مغلوط و غلط او را درست می پندارد . من باب مثال مصاحبه بی بود دریکسی از پروگرامهای تلویزیون که مصاحبه کننده تلویزیون از هنرمند چهره به تلویزیون کشیده ، چنین پرسیده بود :

من - مکتب خوانده اید ؟
ج - نه .

نداریم ، چرا ؟ مجال فرصت کار کردن را از ایشان گرفته بودند .
* خوب هویدا ! حال بگوئید که چطور میتواند یک هنرمند ، همیشه در سکوی موفقیت و محبوبیت تکیه زندوبیوسته و همیشه محبوب القوب هوا خواهان خویش باشد .
با صدای پرچم و آهنگین خود چنین ادامه میدهد : روزی از یک هنرمند محبوب و مشهور یکی از کشور های دیگر ، پرسیدم : این چه رازیت در تو که اگر سر دردهمیشوی ، نیم از مردم کنورت احساسی ناراحتی توام بدلسوزی میکنند ؟ و چرا این حد دوستدار و هوادار ، در بی داری ؟
با مقابل یا سخ بسیار خوبی برایم داد ، او گفت : من آگاهانه و ژرفنگرانه ملت و دیار خود را دوست دارم . اگر تکرار نباشد میخواهم بگویم ، نه تنها برای هنرمند «آواز خوان ، مثل ، آهنگ ساز ،... بلکه برای هر فردیک کشور این دوستی شعورانه و عمیق ، اقبال درخشش و موفقیت نصیب میسازد .
گاهی از بی هنر ، هنرمندنا ، سوال شده است که یک هنر مند چگونه موفق بوده میتواند ؟ طرف شجاعانه پاسخ گفته که اخلاق شرط اول موفقیت است .. من ، دلبرانه ، این جواب هنر مند بی وقوف را یک دلیل تصدیق میکنم و آن اینکه عدم موفقیت پاسخ دهنده

بود و جان و یابه سخن واضحتر ، پروگرامهای سابق خراب بود و حال خوب شده ، این گفته بسیار شباهت به سخن دیگران خواهد داشت که از هر زبان بستوی نامکرر است . عجالتا یگانه امیدواری که است ، امیدی ، آرزوی ، تلاش و کوششی برای بهبود ، خوب شدن و تلویزیون شدن ن تلویزیون ملموس و محسوس است . ساده تر بگویم ، بعد از انقلاب نور چندتنی به تلویزیون آمدند و امور کار ها را بدست گرفتند که گویی همان بوریا با فان به کارگاه حریر آمده باشند . آنان هر چیز را ، اگر می فهمیدند ، شاید ، ولی از آنچه که هیچ سر رشته نداشتند همین تلویزیون بود که این موضوع سبب شد تلویزیون در راه روان شود که قطعا راه اصلیش نباشد .
... اما ، در همین او اخر آهسته آهسته با تعمق وبدون شتابزدگی هر کاری به اهلش سپرده میشود و این سپردن کار به کار دانش ، خوشبینی را بوجود می آورد که در آینده قریب صاحب یک تلویزیون آبرومند خواهیم شد .
فعلا بعضی از پروگرام های ما خار چشم اهل نظر است که غیر قابل عرضه داشت است . این گفته باینمعنی نیست که ما اشخاص وارد و تحصیلکرده در رشته تلویزیون

انتیبار ، مصاحبه با آواز خوانی داریم که از شهرت و محبوبیت خاصی برخوردار است . آوازش پهنابوسعت بی کرانه بی دارد . آواز گیرا و رسایش ، آدم را امثال آماده باش و حاضر باش میدهد و خواب از چشمش می ربایسد . آواز آهنگین و پسر مسحورش ، شنونده را ، ذوق شنیدن ، گوش فرا دادن و دل سپردن میدهد و او را نمیگذارد که از حوزه منطاطیسی آوازش قدمی فرا تر نهد و به نحوی از انحا باطل المسحری آوازش گردد .
او ظاهر هویداست . قرار وعده بی یک ساعت قبل مدیرمجله ، به دیدنش میسرورم ، چشمم تا آنجا که کار میکند او راندر اتاق نیمه پررنگ چند نظری موعود نمی بینم ، از تنی میبرسم که با هویدا کار دارم ، به شماره دست او را می نمایاند : همان یکی که به گوشه اتاق ، در پشت میز نشسته است . گویی فکر میکند که او را نمی شناسم ، نه می شناسمش ، ولی نمیدانم چرا او را دیده نتوانستم او بیکه ، اگر گوشه نشین خلوت گزین هم باشد باز هم ظاهر ، هویداست ؟ حدیث موقوف به او میگویم ، جز خنده مملو از لطف و محبت چیزی از او نمی بینم ... به صحبتش می نشینم و بی مقدمه می پرسمش : نظر شما را در مورد پروگرامهای تلویزیون میخواهم ؛ نظری اینسو و آنسو می اندازد و به فکر فرو میرود و میگوید : مقصود اینستکه اگر حال بگویم ، پروگرامهای گذشته و رفته چنین



هویدا میگوید: ... برای مدتی برق ضعیف و کم نوری در آسمان هنرپردن و آنگاه بی کار خود رفتن، موفقیت نیست ...

درست و آگاهانه میداشته باشد، همینگونه اگر آواز خوان است، میداند برای کی؟ و برای چه؟ بخواند. و چون قلب او آمال و سرشار از محبت مردم و وطن است، طبعاً با مردم روابط صمیمانه و صادقانه دارد. از اینرو چنین هنرمندی در کشور ما که محبت و صمیمیت از هر کشور دیگری خریدار و خواستار دارد، موفقانه میدرخشد.

نباید فراموش کرد که برای مدتی برق ضعیف و کم نوری در آسمان هنرپردن و آنگاه بی کار خود رفتن، موفقیت نیست. در همه جای دنیا هنرمندان ممتاز و بزرگ کمپاب و انگشت شمار اند. که در کشور ما به قضا این مساله سردچاریم. گاهی شرایط و فرصتی زمینه را برای درخشیدن بعضی

اضافه بایست کرد که دو اصل دیگر نیز در اوج شهرت نگه داشتن هنرمند نقش غیر انکاری دارد که لازم به گفتن است و آن دو یکیش صمیمیت است دیگرش سازگاری. نظر شما در مورد هنر جوان تازه کار چیست و چه سخن و پیامی به ایشان دارید؟ به فکر فرورفته است گوئی اوراق کتاب عمر خویش را به توری میگیرد و گزیده بی آنرا به هنر جوان تو جوان به ارمغان میدهد. با تگاهی به من میگوید: از تجارب پانزده سال که به هنر موسیقی اشتغال دارم چنین آموخته ام که هنر جوان تازه کار بایست انتقاد پذیر باشند و با هر سخن مخالف و تسویه حساب کنند و از قهر و غضب بیجا بهره‌زند.

ایجاد و تاسیس مکتب و پوهنحی موسیقی رویش استعدادها را شگفته تر میسازد...

صمیمیت و سادگی هنرمند ر در اوج شهرت نگه میدارد

استعدادها مساعد میسازد که این درخشیدن هاجداکثر دیرپای و ماندنی نیست و چون شهاب شتابنده فقط الماسکی دارد و غیربخشیدنی .. در هر جامعه بی دو تیب هنرمند است یکی آنکه می آید و میدرخشد و بی رحمانه و سوگمندانه سقوط میکند و دیگری آنکه می آید، خوب میدرخشد و به فرمان و اطاعت زمان غروب میکند، اما سالها وسده ها در تاریخ کشور خود، نامی ماندگار و جای ارجمندی می یابد و زمه شکوهش در قلب هزاران هموطنش در تپش می ماند. هنرمندی که فریب شهرت کاذب را میخورد، گوئی به دست خویش حکم سکوت و سقوط خود را میزند و به شط زمان صادر میکند که او را بقی پیش نیست.

به ارتباط سوال گذشته، که ذکرش اینجا هم خالی از فایده نیست، باید علاوه کنیم که صرف داشتن آواز، فطالی کردن خوب و نواختن مقبول به تنهایی پستوانه های دایمی برای تمدید مدت موفقیت هنرمند نیست. هنرها بصورت اجتناب ناپذیر باهم ارتباط و بستگی دارد که باید بصورت عمومی درباره هر یک از هنرها مطالعه کرد و تکانی آموخت و از سوی بستگی در هم فشرده آنرا با دیگر سازمانهای اجتماعی در زیر نظر داشت.

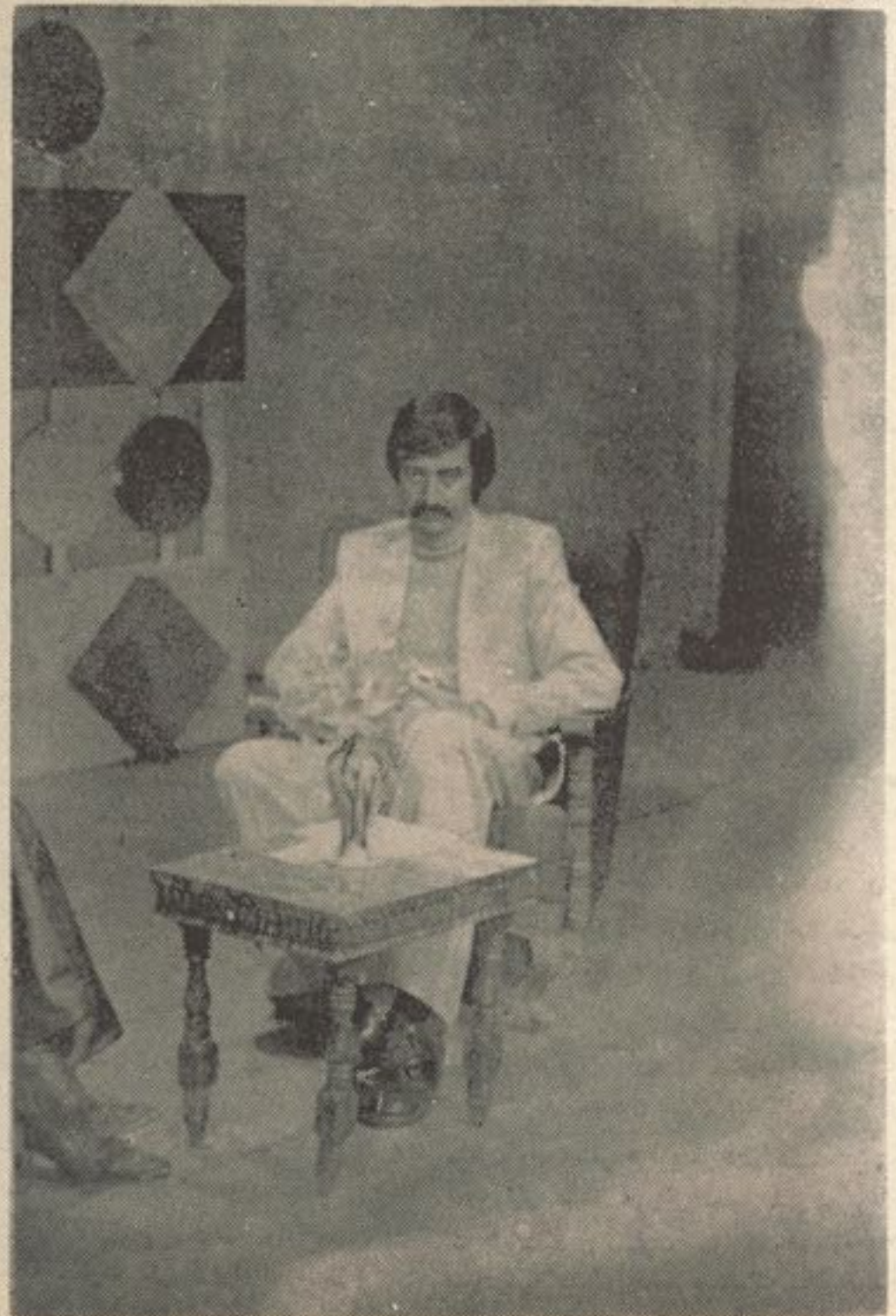
روزگاری، توصیه ی احقانه برای هنرمندان میکردند که گویا او را به سیاست چکار؟ هنر از سیاست فرسخ ها دور است و آن به که هنرمند به هنر دل سپارد و سیاستمدار به سیاست !!

در هر جامعه بی دو تیب هنرمند است یکی آنکه میاید و میدرخشد و بی رحمانه و سوگمندانه سقوط میکند، و دیگری آنکه میاید، خوب میدرخشد و به فرمان زمان غروب میکند...



س - سواد دارید؟
ج - نخیر.
س - خط خوانده و نوشته می توانید؟
ج - نه خیر، آرزو دارم که در کورس سواد آموزی نامم را سیاه کنم و خواندن و نوشتن را یاد بگیرم.
س - خوب، پس در این صورت نظر شما راجع به هنر چیست؟
و شما خواننده عزیز، تصور نکنید که مصاحبه شونده از آواز خوانان پروگرام دنیای کودک بوده است. نه، او انسان بالغ و عاقلی بود که در همان گفت و شنود، از اینکه مدتیست نامزد بوده، نیز نام برد و به نحوی مزه عروسی خود را به بستندگان تلویزیون پیشکش نمود.

و اما در مورد هنرمند که تا فته جدا یافته از مردم نیست، همین دو اصل نیز صدق دارد. زمانی که او وطن خود را دوست دارد و خدمتگزار مردم خویش است واضح است که از شرایط اجتماعی مردم و دیار خود برداشت و یادداشت



من در زندگی هنری ام با هیچ کسی در رقابت نبوده ام ...

روز جهانی صحت نحت شمار «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» روز ۱۸ حمل در مراسم کشور با مراسم خاصی برگزار و تجلیل گردید.

به همین مناسبت مجله ژوندون با عنایت از همشهریان عزیز ۲ مورد این شعار: «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» گفتگو های بعمل آورده که از نظر شما خوانندگان ارجمند ژوندون گزارش می یابد.

در این گفتگو ها کوششی بعمل آمده تا از هر طبقه نظر خواسته شود و نظریات شان در مجله منعکس گردد.



بشما سه روز جهانی صحت

مجله ژوندون در پهلوی دیگر وسایل ارتباط جمعی با دوکتوران، انجمنیان، روان شناسان، محصلین، زنان، دختران، معلمین و یککده اولیای کودکان و نو جوانان در تماس شده و نظریات ایشان را در مورد استمرار سگرت خواسته که اینک تقدیم خوانندگان ارجمند این مجله میگردد.

پو هاند محمد امین استاد روان شناسی در مورد معناد شدن نو جوانان به سگرت چنین گفت:

در مورد معناد شدن نو جوانان به سگرت روانشناسان را عقیده بر این است که نه تنها تقلید بلکه تظاهر وحشی داشتن عقده های شخصی می تواند نو جوانان را به کشیدن سگرت معناد سازد.

برای تقریباً همه اطفال دوره نو جوانی چنین معنی میدهد که ایشان باید ثابت سازند که ازین پیش طفل نیستند و آزادی بیشتر را نیز تقاضا دارند. یکی از راهها و طریقه بعضی از نو جوانان میخواهند این آزادی را به البت رسانند اقدام به

سگرت کشیدن است. زیرا سگرت کشیدن سمبول رشد وکلانی وحشی در بعضی مواقع خاص سمبول بزرگمنشی «روشن فکری» در نظر آنها محسوب میشود ازینجا اهمیت تقلید در معناد شدن به سگرت واضح و آشکار می گردد.

همچنین در بعضی مواقع داشتن عقده ها و احساسات مختلفه به زعم اینکده سگرت کشیدن غم را از بین میبرد نیز باعث معناد شدن به سگرت و مخدر را ت دیگری می شود که در نتیجه غم از بین میروود و نه اعتیاد این بود شمه از نظریات روانشناسان درین باره امید است در یکبار بمقابل امحای سگرت مفید واقع شود و نو جوانان ما را از این عادت بدبخت دهد.

در گذشته روی بعضی قطعی های سگرت اعلان های که نشان دهنده «سگرت صحت را خراب میسازد» بود نظر شما درین مورد چیست؟

شخصاً عقیده دارم که بهر شکلیکه بتوان رویه و سلوک مردم را بطرف مفیران

سگرت یا صحت! انتخاب با شماست

معنادان را نسل جوان تشکیل میدهد نسلی که با ید نیروی خود را صرف سازند گسی جا معه خود نما یند ولی متاسفانه آرا به هند میدهند. در مورد علاقمندی زنان به سگرت با ید گفت که اکثر استزنان معناد به سگرت در ابتدا بر تظاهر به بهتر بودن، بز دانش و به اصطلاح خود را متجدد نشان دادن همچنان برای جلب توجه سایرین به صورت تفتنی به کشیدن سگرت با رفقا در مجالس دوستانه آغاز میکنند ولی در اثر مصرف مکرر نیکوتین سگرت، شخص به نوعی عادت میگرداند و نیاز شد ید به مصرف آن احساس میکنند در نتیجه معناد به آن میگردد.

اگر از نگاه روانی این موضوع را بررسی کنیم این دسته در حقیقت کمبود های روانی خود را به طریق غیر معقول می خواهند جبران کنند. در اثر رهنما نسی شدن بصورت صحیح خلا های که در شخصیت این دسته بوجود آمده برای جبران عقده

حفاظت، مخفی کردن اضطرابات درونی و بزرگش جلوه دادن خود میخواهند با کشیدن سگرت شخصیت نازه از خود بسازند غافل از اینکه بدست خود را به بدبختی های خود را باز میکنند و باحیات خود بازی میکنند.

میگویند زنان بیشتر از مردان به سگرت معناد اند آیا این امر حقیقت دارد؟

این امر در محیط ما صدق نمیکند و اکثریت معنادین سگرت را مردان تشکیل میدهند ولی در جوامع صنعتی این موضوع نسبتاً واقعیت دارد. در این نوع جوامع فشار کار، نوسرانیها، ناامیدی ها، استرس روابط عاطفی و طلاق های متعدد، از خود بیگانهگی ها، بی بندگی های شدید و آزادی افراطی سبب شده است که زنها به اعتیاد رو پیدا کردند. بطور کلی طوریکه قبلاً ذکر شد یکتعداد زنان در ابتدا جهت تفنن و یککده هم در اثر روبروشدن با نااملایمات زندگی به سگرت پناه میبرند و به گفته خودشان غم خود را میخواهند فراموش کنند و غالباً گناه آنرا به گسردن اوضاع و احوال میاندازند مثلاً زنی که شوهر خود را از دست داده، دختری که عشق وی با شکست مواجه شده، کسیکه شغل خود را از دست داده و یا درمکتب نا کام مانده غالباً میل به انجام هیچ کاری نداشته احساس بدبختی و بیزاری پیدا میکنند و برای گریز از خود به سگرت پناه میبرند تحقیقات روانشناسان نشان داده که کشیدن سگرت راه اصلی فراموشی غمها نیست بلکه این دسته در اثر تلقین فکر میکنند که با کشیدن سگرت میتوانند غم خود را فراموش کنند و اعصاب شان تسکین یابد درحقیقت ضعف اراده، وحشت از موفق نشدن،

سگرت جلب نموده صائب و پسنده است بشرطیکه روش مقابل فهم باشد نه آنکه تأثیر منفی از آن گرفته شود.

روانشناسان عقیده دارند که بدبختی های اطراف ما زمانی بر ما موثر شده می تواند که یکی از غرایض فطری ما شریک ساخته شوند و چندین بار این عمل تکرار شود آهسته آهسته پدیده غیر معقول فرد شخص معنی و مفهومی را حاصل نمینماید. در مثال بالا هم آن اعلانها برای اینکه مفهوم «سگرت صحت را خراب میسازد» را آفاده نمود. بتواند با بدبختی شکلیکه امکان پذیر باشد با هم شریک ساخته شوند و عمل تکرار شده برود تا اینکه فرد سگرت کشی معنی و مفهومی را آفاده کرده و احیاناً ایشان را از عمل شان باز دارد. از نگاه روانشناسی گفته میشود که این اعلانها در خراب ساختن صحت جور شده است.

شهره نقشبندی استاد پوهنشی تعلیم و تربیه

از نظر شما علاقمندی زنان در مورد سگرت چگونه است؟

اعتیاد به انواع مختلف مواد مخدره از جمله سگرت یکی از پرابلیم های اجتماعی اکثر جوامع را تشکیل میدهد. اکثریت



پوهاند امین وشهره نقشبندی استاد پوهنشی تعلیم و تربیه که در مورد مضار سگرت نظر داده اند.



انجیر زغوردی

طوریکه این سخن غلط معروف شده که سگرت رفع خستگی میکند آیا این امر حقیقت دارد؟

سگرت هیچگاه رفع خستگی نمیشاید، چون در تنباکو نیکوتین موجود است پس در هنگام کشیدن بالای انصباب و دماغ تا لیر نموده و لسان فکر میکند گسه خستگی اش رفع شده است در حائیکه عکس مساله وجود دارد. انسان های معتاد به سگرت در کارها زود خسته می شوند و زیادتر از نا حیه گسالت شکا بست دارند.

در گذشته روی بعضی قطی های سگرت عکس قیچی که نشان دهنده سگرت صحت را خراب میسازد بود، نظر شما چه در این مورد چه است؟

نه در گذشته حتی هنوز هم ممالک صادر کننده و تولید کننده سگرت بالای قوئی های سگرت به یکی و یا دولمان بین المللی تحریر میدا زلد که: سگرت کشیدن به صحت شما تا وان دارد.

البته درین مورد تو چه ممالک متر قسی جهان نسبت به ممالک دیگر زیاد تر است به طور مثال ستا لیجنی یکی از اقوا عسورت عالی سگرت اتحاد شوروی است که در شهر مسکو تبه می شود مگر بازهم بالای قطی های آن به وضاحت به لسان روسی تحریر گردیده است که:

سگرت کشیدن به صحت شما ضرر و تا وان دارد. که این يك عمل بشیر دوستسرو انسانی ممالک متر قی جهان است که به صحت مردمان قاره هاتوجه دارند. آنها در حقیقت امر در مقابل صحت مردم قاره های جدا گانه و ظایف بشری خویش را انچام داده اند.

با وجود تحریر این جمله اختطاریه بازهم اکثرا به این کلمه توجه نمیکند. اکثر ممالک صادر کننده و تولید کننده سگرت بالای قطی های سگرت جمله اختطاریه را که قبلا از آن منکر شدیم تحریر نسه

مینمایند نه اینکه جمله اختطاریه را تحریر نه مینمایند بلکه توصیف آنرا میکنند که این در واقعیت امر مبارزه بر ضد صحت بشریت است. آنها پول را بدست می

بقیه در صفحه ۲۴

نه از من بلکه اگر از هر کس پرسید شود ندین این دونا صحت را انتخاب وسگرت را نمی خواهد کرد حتی معنا دین سگرت هم. از نگاه روانی ترک سگرت مشکل است، آیا این امر حقیقت دارد؟

ترک سگرت مشکل نیست و آنا نیکه میگویند ترک سگرت مشکل است در واقعیت امر روحادر مقابل ترک آن تلقین شده اند در راه تصمیم انسان اصلا هیچ سدی وجود ندارد

کسیکه در ترک آن تصمیم گیرد هیچگاه به تزلزل مواجه نخواهند شد. بدون اینکه صدمه روحی برای معاندین سگرت وارد شود چگونه میتوان آنرا ترک داد؟

درین قسمت باید علاوه کنیم که بهترین راه ترک سگرت عبارت از سپورت آزاد و مداوم است. آنالیکه به سگرت معتاد اند میتوانند به آسانی آنرا ترک گویند طوریکه هر صبح قبل از طلوع آفتاب به سپورت آزاد عادت نمایند، کارهای جسمانی را کمی زیاد و کارهای ذهنی و فکری را در مرحله ترک سگرت کاهش دهند.

شما که خود عادت به سگرت دارید آیا وقتی در مورد مضار آن با دیگران حرف می زید، فکر میکنید که این حرف های شما مورد قبول واقع میشود؟

من ندرتاً سگرت میکشم مگر باز هم ازین کار پشیمانم. هستند آنالیکه به این عمل زیاد معتاد اند. تا حال ندیده ام که معتادین سگرت در باره مزایای سگرت با دیگران صحبت کرده باشند، آنها دائماً ازین نا حیه شکایت دارند و به دیگران در حصه ترک آن توصیه مینمایند. خودشان هم تپ و تلاش دارند تا ازین بلای مقسیم بالای اینکه هم به صحت وهم به ثروت تا وان دارد خود را نجات دهند.

از نظر شما علاقه مندی زنان به سگرت چگونه است؟

زنان نسبت به مردان کمتر تمایل دارند به سگرت معتاد شوند زیرا زنان اکثرا مصروفی تربیه اطفال و کارهای تدبیر منزل میباشد و مجال ندارند سگرت بکشند.

زنان ممالک قاره های اروپا، امریکا و استرالیا نسبت به زنان ممالک قاره های آسیا و آفریقا زیاد سگرت میکشند زیرا در قاره های سه گانه تمایل به نوشیدن مشروب الکولی زیاد در حالیکه در دو قاره اخیر الذکر این تمایل کم و یا هیچ موجود نیست. در جائیکه نوشیدن مشروب الکولی زیاد مروج است زنان اینس منطلق بعد از نوشیدن مشروب الکولی سگرت میکشند.

زنان نیکه واقعا نقایص سگرت را درک کرده اند هیچ وقت به این عمل دست نسه میزنند با خصوصاً زنان حامله دارباید به این نکته زیاد متوجه باشند.

مرطبان ناشی از کشیدن سگرت است مخصوصاً صا زنان حامله که معتاد به سگرت اند باید مواظب باشند تا افلا در هنگام بارداری از کشیدن سگرت اجتناب ورزند و سلامت فرزندان خود را در معرض خطرات متعدد قرار ندهند.

انجیر زغوردی

شما بچیت يك انجیر در مورد شعبار (سگرت یا صحت انتخاب با سلامت) چه نظر دارید؟

در مورد صحت وسگرت باید بگویم که سگرت ضد صحت است، چون صحت ثروت است پس نباید این ثروت را از دست داد

عدم قدرت روبرو شدن با واقعیت ها و توانایی ها برای مبارزه با مشکلات در امر ایجاد اعتیاد ثروتل عمده دارد.

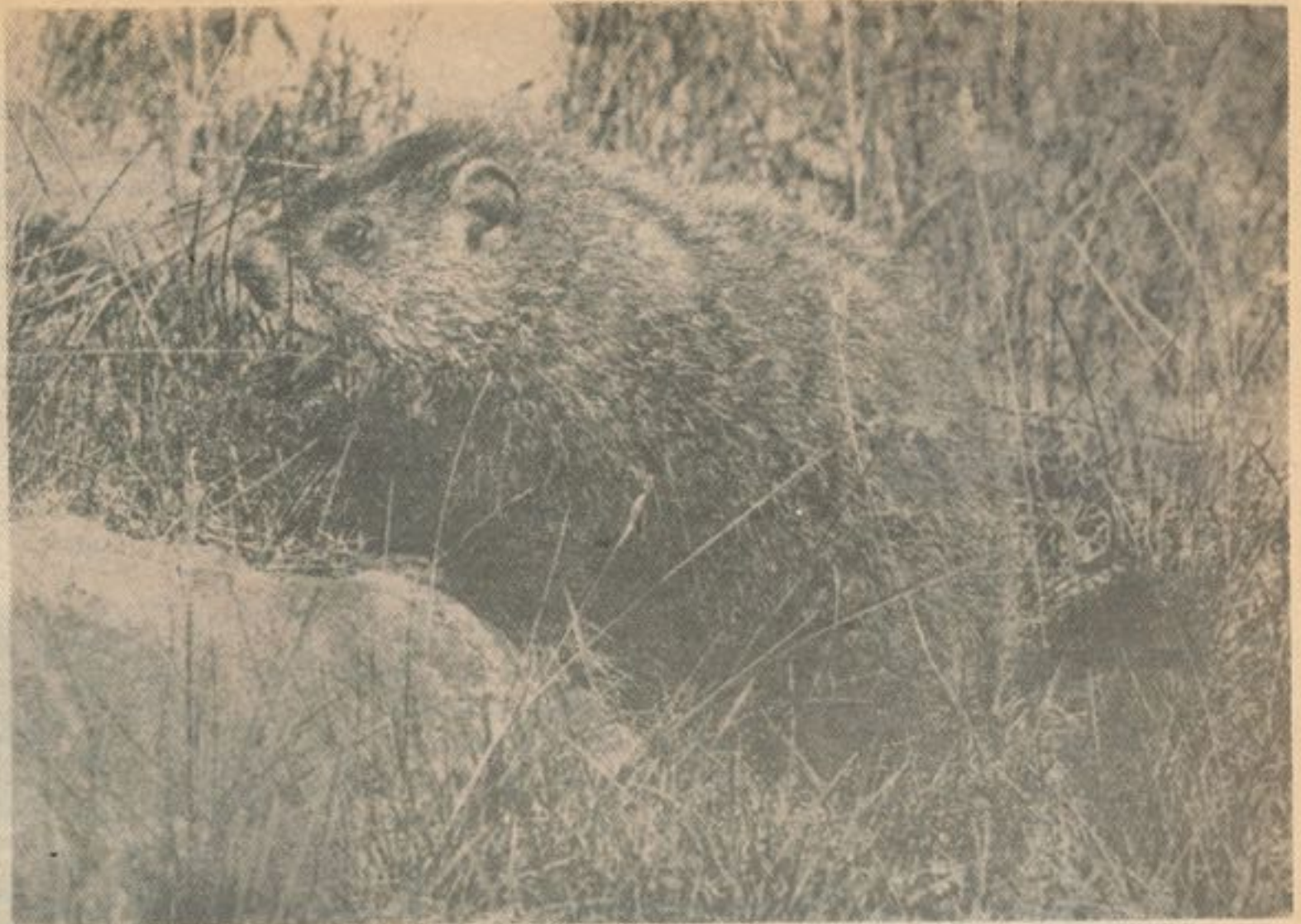
معالجه آن بستگی مستقیم با اراده شخص دارد. اگر چه امروز در اکثر جوامع میتود های مختلف برای معالجه معاندین سگرت بکار میرود مانند طب سوئی، شوک الکتریکی، اذویه مخصوص، استمناف بسوی محلول تنباکو، ولی مؤثر ترین راه داشتن اراده قوی است. هر کس بااستناده از قدرت اراده و تصمیم ویشکار میتوانسد این عادت را ترک نماید. زنان باید متوجه باشند که اکثر ناراحتی های جسمی و قلبی



باید به مادران حامله هوشدار داد که از خورد کردن سگرت جداً اجتناب ورزند.



دو حیوان کوتوله



از این حیوان نیز در جنگل های کوتوله ها زیاد یافت میشود .

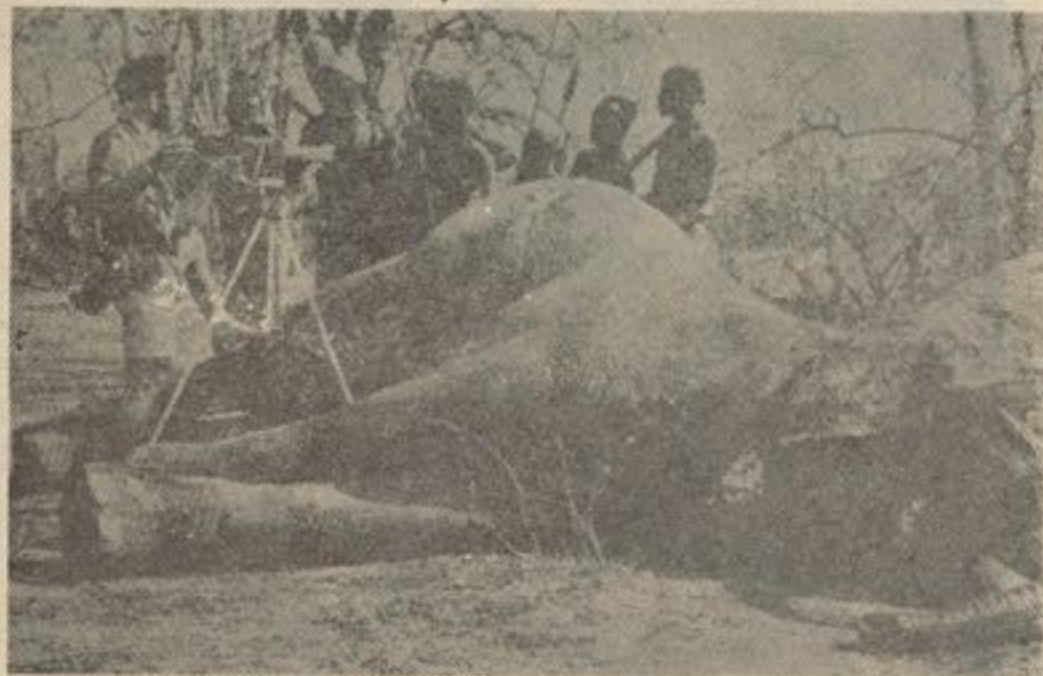
و برای دفاع خویش هر مملکت و سرزمین از آلات و وسایل دفاعی زمان خود کارگرفته است . امروز نیز همه ای ملت های دنیا از تمامی مردم دنیا اگر تجاوزی بمقابل او شان صورت می گیرد بجنگ و دفاع می پردازند و سلاحهای دست داشته ای خویش را بمقابل دشمن بکار می برند .

اما در گوشه و کنار جهان هنوز هم بعضی اقوام و قبائل وحشی ای وجود دارند که بسا اینکه در قرن ام ، ها بدوچن ، راکت های قاره پیمای و سلاحهای ذروی زیست دارند از تمدن و ترقیات و ...

واکنشها فات جهان و از سلاحهای جنگی عمل مترقی بوی نبرده وهم اکنون نیز

جنگ و زندگی

کو توله های افریقا!!!



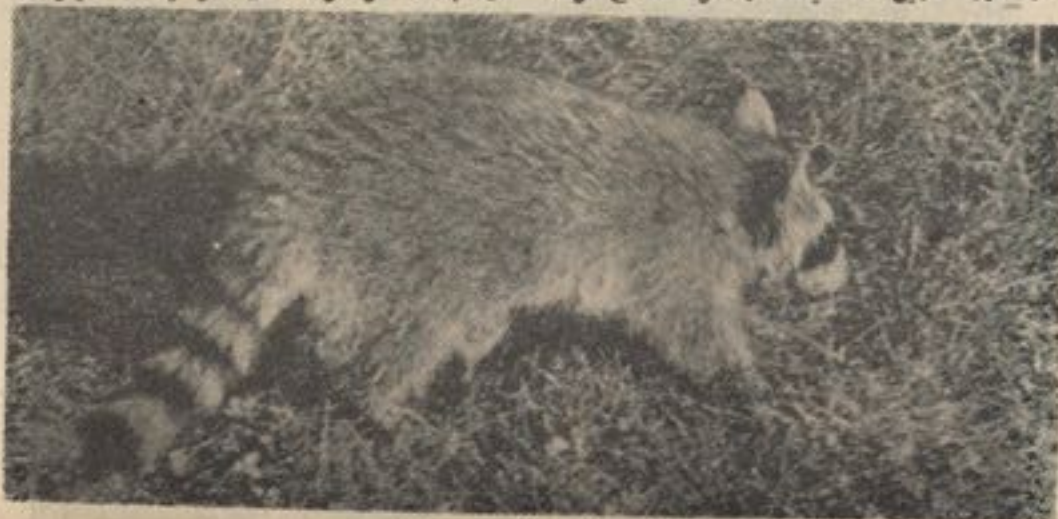
کو توله هایلی را از پاندر آورده اند .

بشر از همان آغاز پیدایش خویش ، برای دوام و بقای خود ، مجبور بجنگ و دفاع بوده و تا امروز که جهان باوج تمدن رسیده و افکار و اندیشه های بشر بیش از همه ادوار تاریخ وسعت و انکشاف نموده ، مجبور به جنگ و دفاع از خود است . زیرا اگر بجنگ و حقوق و منافع او و وطن و مملکت و منافع طبیعی او ، توسط دشمنان قتل ملعبه و باز یچه فرار داده شده و طبق خواست و آرزو آسان



نوع دیگر از حیوانات سرزمین کوتوله ها

و بنماد و مردم آنان استعمال و استعماسار بشیوه ها و روشهای هزاران سال قبل میگردد . بجنگ می پردازند و بهمان سلاحهای ده ها قرن قبل از خویش دفاع مینمایند که از در انورا تاریخ ، همیشه از خود دفاع نموده آن جمله کو توله های افریقا را میتوان



حیوانی از حیوانات سرزمین کوتوله ها .

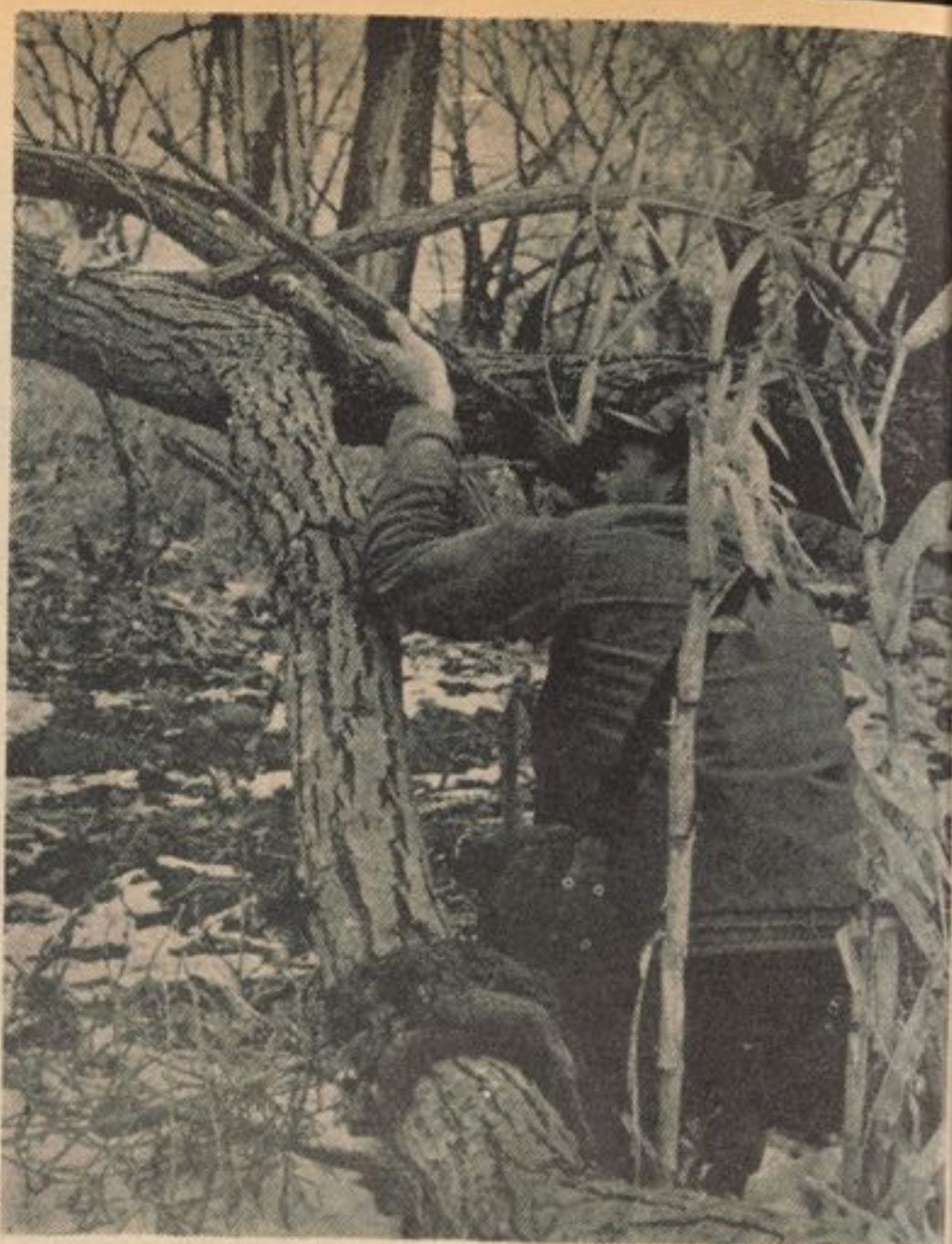


نوده و با خود بیا ورد، و همان شکار شیر یا پلنگ تصدیق برای او خواهد بود که در صف جنگجویان قرار گرفته است و چه بسا از جوانان بر اثر ترس و وحشت شکاری نمی کنند و لی اینگونه جوانان به قبیله خود باز نمی گردند و از شدت خجالت و شرمندگی و سر افکندگی فرار میکنند و نیز عده دیگر از جوانان هم به قبیله باز نمی گردند و آنان جوانی هستند که طعمه شیران و پلنگان میگردند.

میاج دیگری که با خانمش یکجا بسه سر زمین کوتوله ها رفته و در با رهشبهات برداشتی شکار و میا روزه ای آنان به شیران و فیل ها داستا نها نوشته است. در یکراز داستا نهایت مینگارد.

«من در زندگی خود با شجاعت تر و بی باک تر از افراد قبیله کوتوله ها ندیده ام. یک مرتبه با عده ای از آن قبیله شکار رفتم یکی از آنها سیری را باخته و آنرا تعقیب کرد، شیر بر آن مرد حمله آورد مرد چون کوه در جای خود ایستاده و حربه خویش را بطرف شیر دراز نمود و چیزی نگذشت که شیر خود را بروی حر به افکند و در خون خود در غلطید. در چهره آن مرد که با آن شجاعت شیر را کشته بود ابتدا آثار ترس و نگرانی دیده نمیشد و مثل این بود که کنجشک ویا گربه ای را به قتل رسانیده است.

بقیه در صفحه ۴۴



وقتی انسان داخل سرزمین بلستی هامی شود باید مراقب احوال خود باشد زیرا سر زمین مذکور مملو از شیر و فیل و مار و اقسام حیوانات درندگان و خزندگان بی رحم است



دروطن بلستی هاهر نوع حیوان وجود دارد.

نام برد . کوتوله های افریقا ، زندگی عجیبی دارند ، و چون شیر در میان شیران و فیل های وحشی زندگی می نمایند . زیرا پیرا مون سر زمینی که آنها حیات می برند هزاران شیر و فیل درنده و وحشی و مار های بزرگ و خطرناک وجود دارد که حیات آنان را تهدید می نماید . اگر او شان با شجاعت و دلاوری ، با عقل و هوش و با تیر و نیزه مجهز و هر لحظه آماده ای جنگ و یکبار تیرا شدند ، زندگی او شان دستخوش فنا و نیستی خواهد گردید و در ظرف چند سال از آنان در آن گوشه ای افریقا اثری نخواهد ماند . کوتوله ها را راه و رسم چنان است که بسر میبرند و بگفته دانشمندان و سیاحان او شان از تمدن بشر امروزی بیش از چهارده هزار سال عقب مانده اند . کوتوله ها را راه و رسم چنان است که هر گاه بنگرند انسان بیگانه ای به سر زمین آنان با میگذارد . صدها تیر زهر آلود را بسوی او پرتاب میکنند و او را از پای در می آورند . «قربانی های این تیرها هرگز با قلبین خود را نمی بینند زیرا در میان شاخه های درختان پنهان میشوند . بلستی ها در تیر اندازی آنقدر مهارت دارند و جیره دستند که مو را با تیرشان میزنند . تیر اندازی و نشان زنی ر آنان از کودکی می آموزند و تیر و کمان بیگانه

سلاح آنها و بیگانه نجات دهنده آنان از جنگ شیران درنده ، فیل های وحشی و مار های عجیب محسوب میشود . یکی از سیاحین که به مشکلات و دشواری های زیادی به سر زمین کوتوله ها قدم گذاشته و بارنج و هراس زیاد انسان را ملاقات و در باره خصوصیات حیات او شان تحقیقات بعمل آورده در یاد داشت های خویش می نویسد :

بلستی ها بشکل عجیبی زهر را استخراج می کنند . آنان شیره بعضی نباتات و گیاه ها را گرفته و با روده ها و اعضای داخلی شکم حیوانات که آثرا بیرون می آورند مخلوط نموده و از آن ماده چسبناک سبز رنگی که تا تیر قوی دارد میسازند . اثر بعضی از این سمها این است که نفس را بند میکند و بعضی هم ایجاد دیوانگی و سکه میسازد . سیاحان از کوتوله ها و از شجاعت ها و دلیری های آنان . داستانهای زیادی حکایت میکنند . یکی از سیاحین میگوید :

وقتی جوانان آنان بسن ۱۸ سال میرسند رئیس قبیله او را احضار کرده بوی چنین میگوید :

«هنگام آن رسیده که یک مرد جنگجو و بشمار روی

آنگاه اسلحه ای باو داده امر میکند بجنگل بشتابد . جوان باید فوری بجنگل برود و با آن اسلحه شیر یا پلنگی را شکار

گلخنی

اعظم رهتورد زریاب

گلخنی حمام ما، مردی کوچک اندام و زشت بود. وقتی میگویم حمام ما، یعنی حمام کوچه ما، زیرا ما حمامی نداشتیم و غریب بودیم. یعنی من حمامی نداشتیم و غریب بودم. چه، من در هفت سالگی، یستم شدم. وای برادران! شما بگوئید که نیم یک پسر بی پدر و مادر را درین دور زمان کی میخورن؟ خوب... خودم جواب میدهم و حقیقت را میگویم:

- هیچکی... هیچکی... آری، همانطور که گفتیم، هفت ساله بودم که یستم شدم. اول مادرم مرد، بعد پدرم به طور ناگهانی از جهان رفت. یک شب... یک نیمه شب بود که از فریاد پدرم بیدار شدم.

هنگامی که چراغ را روشن کردم، چینی کشیدم، از ترس جیغ زدم. زیرا چهره پدرم بسیار ترسناک بود. رنگش سفید میزد و این سفیدی، در نور چراغ، ترس انگیز بود. از دهنتی قی زرد رنگی برآمده بود و دهنتی طوری کج شده بود، انگار که میخندید. وقتی جیغ مرا شنید، چشمهایش بلوغی خوفناک سویم گشت بدون آنکه لبهاش تکلیف بخورد، با آوازی نا مهربان گفت:

من میمیرم... همسایه هارا خبر کن... آری، ای برادران! و اینطور من در آن نیمه شب به خانه همسایه مان که قصابی بود، رفتم و در زدم. خیلی دیر در زدم، زیرا آنان به خوابی سنگین فرو رفته بودند. بالاخر در را کشودند - خود قصاب در را کشود - با چشمهایی خواب آلود، پرسید:

- چه گپ شده؟
- بر اختیار به گریه درآمدم!
- پدرم میمیرد...
- قصاب پرسید
- چطور میمیرد؟
- من پاسخ دادم:
- نیدانم...

آنگاه او دستم را گرفت و به خانه ما نرفت. وقتی به اتاق در آمدم، دردم پدرم را آنرا را محکم به سینم اش نشاند. او با چشمهای بیحال به جت مینگرد. قصاب لغتی کنارش نشست. بعد برخاست دعایمی خواند و گفت:

- پدرت مرده!
گریه کنان بر میسدم!

برخی از روز ها، وقتی خورشید غروب میکرد، وی تیورش را میگرفت و از خانه میپارید. کوچکیهایمان که میدیدتش، میپرسدند:

- امشب میخوانی؟
او پاسخ میداد:
- بلی میخوانم.

همسایه ها میگفتند:
- یک خواندن خوب کنی.
و او جواب میداد:

- به چشم.

یک روز گرم تابستان، ناگهان زن این خواننده بیچاره مرد و او بدبخت شد. آری، بدبخت. خودش ماند و کودکانش. شهبازی حویلی کودکانش گروش می نشستند. او تیورش را میگرفت و میخواند. آندره میخواند تا کودکانش به خواب میرفتند.

همسایگان بر نامها میبرآمدند و به آواز او گوش میدادند. بعد، وقتی خورشید میزد، آواز گریه کودکان از خانه او بلند میشد. همه شان با صدای بلند میگریستند:

- مادر!... مادر!...

در میان ناله های آنان صدای خواننده رادیو شنیده می شد که فریاد میزد:

- ما درتان مرده... مادر تان خلاص شده...
و کودکان بلند تر گریه را سر میدادند:

- مادر!... مادر!...

یک روز خزان بود. من بر بام بودم. برگهای زرد درخت توت خانه ما، یعنی خانه قصاب، را تماشا میکردم که بر زمین میریخت. ناگهان آواز گریه کودکان از خانه همسایه بلند شد:

- مادر!... مادر!...

بعد آواز پدر شان به گوشم رسید:

- مادرتان مرده!... مادر تان خسته شده!

کودکان بلندتر میگریستند:

- مادر!... مادر!...

از بام حویلی شان را میدیدم. کودکان با چهره های زرد و لاغر و لباسهای چرکین روی خاک نشسته بودند و میگریستند. پدر شان با سر برهنه، رنگ گندمی و قامتی که خمیده بود، بالای سر شان ایستاده فریاد میکشید:

- مادرتان مرده!... مادرتان خسته شده!

و آنان با زهم بلندتر میگریستند:

- مادر!... مادر!...

بیکار دیدم که آن مرد به اتاق رفت. وقتی بر گشت، تیورش در دستش بود. روی خاک، کنار کود کانش، نشست و به نواختن پرداخت. کودکان، لغتی خاموش شدند. بعد دو باره به گریه پرداختند.

آواز گریه و آهنگ تیور گد شده بود. موهای مرد بریشان شده، چشمهایش را پنهان کرده بود، مینواخت و میخندید. دیوانه وار میخندید و کودکان میگریستند.

این حال بسیار دوام کرد. میگویم بسیار دوام کرد. زیرا هوا روبه تازگی میرفت و آنان همچنان مشغول بودند. کودکان میگریستند و پدر شان میخندید و تیور مینواخت.

ناگهان در میان تازیکی کمرنگ مسرد نواختن را پس کرد. بر خامت و فریادزد: «ما درتان مرده... مادر تان خلاص شده...» اما کودکان همچنان میگریستند. و همه بلند تر فریاد کشید:

- «خاکتس را هم باز برده!... باز برده!...» سپس با قهقهه خندید. کودکان باز هم میگریستند. ناگاه خواننده رادیو، تیورش را بلند کرد و با تمام نیرویش بر سر یکی از کودکان کوفت. کودکان خاموش شدند و او از دروازه برآمد. برآمد و پس از آن هرگز دیگر به خانه باز نگشت. آری، برنگشت و کودکانش، مانند من، بر پدر و مادر شدند. کاملاً یتیم شدند.

خوب... میگویم این گلخنی حمام ما، یعنی حمام کوچه ما، که مردی کوچک اندام و زشت بود، نامهای بسیار داشت. هنگامی که کسی به نام دلخواه خود، صدایش میکرد، وی رویش را میگشتاند. گوشه راست دهنتس به سوی گوشش بیشتر بالا میرفت و دندانهای زرد رنگ الاشته اش، نمودار میشد. این خنده او بودند یک خنده تلخ.

روز های دراز در آنشخانه حمام مصروف میبود. هیزم به آتشدان میانداخت، عسرق میکرد و دود میخورد. کالاهایش به تنس میچسبید، ولی خاموش میبود. تنها هنگامی که فکری به خاطرش می آمد، گوشه راست دهنتس به سوی گوشش بیشتر بالا میرفت. دندانهای زرد رنگ الاشته اش نمودار میشد. این خنده او بودند یک خنده تلخ.

تنها دوستانش قور باغه های خندق کوچه ما بودند. این قور باغه ها در بهار هنگامی که هوا گرم میشد، هنگام غروب، قور باغه را سر میدادند. شاید قورق شان بر از بام و نشانی دهنده زندگی یکنواخت شان بسود، میگویم شاید، زیرا وقتی که قورق شان را میشنیدم، یکنواختی زندگی را باهم صورت زشت و خسته کنس میدیدم. این قور باغه ها سراسر تابستان را، دهنده های غروب، با مساحت قورق میکردند. چون بایز فرا میرسید، آنان نیز گم میشدند.

روز های دراز در آنشخانه حمام مصروف میبود. هیزم به آتشدان میانداخت، عسرق میکرد و دود میخورد. کالاهایش به تنس میچسبید، ولی خاموش میبود. تنها هنگامی که فکری به خاطرش می آمد، گوشه راست دهنتس به سوی گوشش بیشتر بالا میرفت. دندانهای زرد رنگ الاشته اش نمودار میشد. این خنده او بودند یک خنده تلخ.

تنها دوستانش قور باغه های خندق کوچه ما بودند. این قور باغه ها در بهار هنگامی که هوا گرم میشد، هنگام غروب، قور باغه را سر میدادند. شاید قورق شان بر از بام و نشانی دهنده زندگی یکنواخت شان بسود، میگویم شاید، زیرا وقتی که قورق شان را میشنیدم، یکنواختی زندگی را باهم صورت زشت و خسته کنس میدیدم. این قور باغه ها سراسر تابستان را، دهنده های غروب، با مساحت قورق میکردند. چون بایز فرا میرسید، آنان نیز گم میشدند.

روز های دراز در آنشخانه حمام مصروف میبود. هیزم به آتشدان میانداخت، عسرق میکرد و دود میخورد. کالاهایش به تنس میچسبید، ولی خاموش میبود. تنها هنگامی که فکری به خاطرش می آمد، گوشه راست دهنتس به سوی گوشش بیشتر بالا میرفت. دندانهای زرد رنگ الاشته اش نمودار میشد. این خنده او بودند یک خنده تلخ.

تنها دوستانش قور باغه های خندق کوچه ما بودند. این قور باغه ها در بهار هنگامی که هوا گرم میشد، هنگام غروب، قور باغه را سر میدادند. شاید قورق شان بر از بام و نشانی دهنده زندگی یکنواخت شان بسود، میگویم شاید، زیرا وقتی که قورق شان را میشنیدم، یکنواختی زندگی را باهم صورت زشت و خسته کنس میدیدم. این قور باغه ها سراسر تابستان را، دهنده های غروب، با مساحت قورق میکردند. چون بایز فرا میرسید، آنان نیز گم میشدند.

روز های دراز در آنشخانه حمام مصروف میبود. هیزم به آتشدان میانداخت، عسرق میکرد و دود میخورد. کالاهایش به تنس میچسبید، ولی خاموش میبود. تنها هنگامی که فکری به خاطرش می آمد، گوشه راست دهنتس به سوی گوشش بیشتر بالا میرفت. دندانهای زرد رنگ الاشته اش نمودار میشد. این خنده او بودند یک خنده تلخ.

روز های دراز در آنشخانه حمام مصروف میبود. هیزم به آتشدان میانداخت، عسرق میکرد و دود میخورد. کالاهایش به تنس میچسبید، ولی خاموش میبود. تنها هنگامی که فکری به خاطرش می آمد، گوشه راست دهنتس به سوی گوشش بیشتر بالا میرفت. دندانهای زرد رنگ الاشته اش نمودار میشد. این خنده او بودند یک خنده تلخ.

بازوری عجیب، میگنیدش، ناگهان همه ما جیغ بر از ترس و نومیدی زن را شنیدیم که کمک میخواست وقتی به آتشناخه دوآمدم، دیدیم که مرد دهن آتشدان را باز کرده است. نیم یکروز در آتشدان بودیهایش با تمشج تکان میخورد. گلخن در حالی که با های زن را محکم گرفته بود، بیهم میگفت :
- توهم بر ریش من میخندی ؟
ای شلیته ! توهم ...

بعد، حرکت پا ها خلاص شد. پوی گوشت وهوی سوخته فصارا پر کرد. گلخن بر خاست با وضعی ابلهانه، نگاهش به پاهای زنی انداخت وآهسته گفت :
- او هم مرا دوست نداشت ... مسخره میکرد ...

سپس سوی ما تگریست. گوشت راست دهنش سوی گوشش بالاتر رفت. دندانهای زرد رنگش، نمودار شد و این خنده او بود. يك خنده تلخ .

خوب ... گفتم گلخن حمام ما، یعنی حمام کوجه ما، که مردی کوچک اندام و زشت بود، نامهای بسیار داشت، ولی تنها دوستان او قورباغه های خندق بودند. يك روز چنان شد که این گلخن زن بگیرد وزن هم گرفت. بعد، یکروز دیگر دریافت که زنی او را دوست ندارد و به ریشش میخندد. آنوقت اوهم زنی را گرفت و مثل هیزم در آتشناخه حمام، انداختش. سپس گوشت راست دهنش سوی گوشش بالا تر رفت و دندانهای زرد رنگ الاشه اش، نمودار شد. یعنی خندید. - بابان -

کوچکیا پرسیدند :
- عجب ، چطور ؟
ناگهان گلخن با صدایی که تمام ذرات امید هایش در آن نجلی میکرد ، فریاد زد :
- او چطور زن است ؟ ... بچه نمیزاید ... چه کنش ؟
وناگاه، آواز خشمناکی فریاد بر آرزوی او را پرید :
- جلمبر ! ... بروخانه ...

صدای زنی بود . زن ریزه اندام، از خشم میلرزید . در چشمهایش کینه بی عجبیب برق میزد . گوشت راست دهن گلخن يك باردیگر سوی گوشش بالاتر رفت و دندانهای زرد رنگ الاشه اش نمودار شد :
- چه گنتی ؟
زن با نفرت بیشتر فریاد کنیدی :

- جلمبر !
گوشت دهن گلخن پایین آمد و آن لبخند همیشگیش گم شد . از اعماق وجودش چیغی برآمد :
- شلیته !
زن متقابلا چیغ کنیدی :

- جلمبر !
گلخن سوی زنی رفت . بند دست او را گرفت با صدای شکسته و بغض آلود پرسید :
- توهم سرمن خنده میکنی ؟ تو هم مسخره میکنی ؟
زن قهقهه بی عصبی زد :

- ها ... من هم بر ریشش میخندم گلخن کش کتمان زنی را سوی حمام برد . کوچکیایمان با او جی از خنده دیالنان کردند . وی زن را به آتشناخه برد.

یکروز ، مانند سالهای گذشته ، آمد و کنار خندق نشست . پیش از پیش اندوه هگین به نظر میرسید . طوری به آب نیره رنگت مینگریست که انگار از یکدال نیامدن خود پشیمان است . کوچکیایمان، غرق در حیرت و کنجکاوای ، پهلوش گرد خندق نشستند و کم کم به گپ آمدند .
- چرا نمیروی خانه، «بابه سیاه» ؟
گلخن ، گوشت دهنش به سوی گوش راستش بالاتر رفت و دندانهای زرد رنگ الاشه اش نمودار شده خندید :
- چه کتم خانه ؟
کوچکیا گفتند :

- پیش زنت برو... گپ بزنی .
گفت :
- زتم ، ها ؟
- گفتند :
- بلی ، زنت منظر تست .
گلخن ، خاموش بود . آب نیره رنگ خندق را مینگریست وهمچنان به نظر می آمد که از نیامدن یکدالتش پشیمان است. همه با اصرار ازش میپرسیدند :
- آخر چرا نمیری پیش زنت ؟
سر انجام بدون آنکه چشم از آب بردارد، زمزمه کرد :

- زتم راندر گور کنیدی .
- پرسیدند :
- چرا ... چه کرده است ؟
گلخن جواب داد :
- اصلا او زن نیست .

آری ، همانطور که گفتم ، تنها دوستان این گلخن بیچاره ، قور باغه های خندق بودند . از زنده های غروب تا تاریکی شب، زمانی کوتاه است . گلخن حمام ما ، یعنی حمام کوجه ما ، در همین زمان کوتاه می آمد، لب خندق می نشست و به فرقر قور باغه ها گوش میداد . قور باغه ها نیز از دل و جان برایش میسراییدند . وقتی هوا سرد می شد، قور باغه ها ناپدید میشدند و گلخن حمام نیز لب خندق نمی آمد . اصلا از آتشناخه بیرون نمیشد .

این مرد روز گاری دراز به همین گونه زیست و یکروز در سراسر کوجه آوازه افتاد که گلخن زن میگردد . بلی ... همینطور که گفتم، آوازه افتاد که گلخن زن میگردد. خوب ... میر سید عروس کی بود؟ ها؟ من خودم میگویم و حقیقت را میگویم . عروس زنی بود از همان زنان مرد نما که بغیر از کالا ، دیگر شباهتی به زن ندارند . این زن که اندامی ریزه تر از ناماد داشت ، هیچ کاری از دستش نمیشد . سراسر کوجه را میگفت ، با همه سخن میزد و شوخیهای غلیظ میکرد . او در کوجه ما چار تا دکان داشت و بی که از پدرش به او میراث مانده بود. در یکی خودش می نشست و سه نای دیگر را گرا دانه بود .

سر انجام عروسی آن دو صورت گرفت، ولی من نمیدانم که چه سان و در کجا . با آمدن تابستان ، قور باغه های خندق کوجه مانیز پیدا شدند و به فرقر برداختند . اما گلخن حمام ما دیگر به دیدن آنان نفیرت ، بلکه از آتشناخه حمام یکرامت به خانه خودش ، یعنی به آن دکان میرفت. و تا دیر وقت شب از پنجره دکان روشنی چراغ به کوجه میافکد . هیچکس نمیدانست که آنان چه میکردند. گاهی میپرسیدندش :
- خوب «بابه سیاه» ... شبانه اینقدر دیر می نشیند ، چه میکنید ؟

گوشت راست دهنش سوی گوشش بالا تر میرفت . دندانهای زرد رنگ الاشه اش نمودار میشد . یعنی میخندید و میگفت :
- ما گپ میزنیم ...
می پرسیدند :
- از چه گپ میزنی ؟
جواب میداد :

- از هر چیز ... از همه چیز خوب ... گفتم که گلخن آتسال به دیدن قور باغه ها ز رفت و آنان باید یکسال صبر میکردند و صبر هم کردند . آن سال ، تابستان گشت . خزان و زمستان نیز سپری شد . درین مدت ، گلخن ما نیز کم کم تغییر کرد . دیگر چراغ شان تا دیر وقت روشن نمیشد . دیگر چون از کار خلاص میشد ، بیدرتک به خانه نفیرت . حتی بعضی از شبها را مانند سابق در آتشناخه میخوابید. این حال نوام یافت . تابستان فرارسید و قور باغه ها آمدند . گلخن باز هم به دید و باز دیدش شروع کرد .





اینهم نقش و نگار که بادست های ظریف منابه ساخته شده اند .

عمل که يك دختر به کار های زرگری دست
زند بر خلاف عتعات اسلاف شان بشمار
میرفت زیرا چنین معمول بود که زنها با ید
گلیم و قالین با فی کنند بنتم گوسفندا ترا
بر بشتند . کار های زرگری مخصوص مردها
بود .

ما هران فن به تصمیم شجا غانه منا به
به دیده شک می نگریستند اما زما نسی
متوجه شدند که منا به واقعا کار ها را به
صدافت و مهارت انجام مید هد راه دوکان
های شان رایش او گشو دند . منا فه اوقات
زیاد را در انجا سپری میکرد تا با شد به
اسرار فن زرگری هر چه عمیق تر بیسی

دیری نگذشت منا به به شهر تبلیس
(با بنخت گر جستان) سفر کرد و در آنجا
نزد حکا کان و قلم زن های شهر مراجعه
کرد تا چیزی از آنها نیز بیاموزد . چندی
بعد از آنجا روانه مسکو شد و در آنجا
با اسرار حکا کن روسی آشنا تی حاصل
کرد منا به از برکت استعداد طبیعی و قابلیت
کار خویش هنوز سی سال داشت که منجبت
استاد فن شناخته شد . در چند بن نما ینگاه
انار زحما تنی بهر عنی نما یش گذاشته شد
که با استقبال شان یان نما شا جی رو برو
می بردند .

آثار ظریف ایکه منابه بادستان هنر آفرین خویش ساخته .

ترجمه : نوید

اختراعات جدید يك زن

درفن زرگری



چند نمونه سازندگی منابه

بیش از هزار سال قبل در قفقاز منطقه نسی
وجود داشت که آترا بنام مملکت اشخاص
فنی یاد میکرد دند . این اشخاص که واقعا
استادان فن شان بودند . برای جنگجو یا ن
خویش پیراهن های دفاعی آماده میکردند
منطقه مذکور از قسمت های دیگر قفقاز
توسط سلسله جبال مرتفع جدا شده بود
این مملکت از اتحاد چندین قریه و قشلاق
مشکل گردیده بود که همه جمعا مشغول
تپیه و سایر دفاعی بودند . یکی از این
قشلاق ها محلی است که فعلا آترا بنسام
کو با جی یاد میکنند .

گر چه امروز در کو با جی هیچ کس
مصروف تپیه و سایر دفاعی ، شمشیر و غیره
لوازم نمیشند اما از شهرت آن هیچ کاسته

نشده است . مردم محل مذکور امروز
ظروف طلائی و نقره تی ، وسایل زینتی و تحفه
های ظریف آماده میکنند .
در فامیل محدودی که خود اهل قریه
کو با جی است یازده نفر فن زرگری را پیش
می بردند .
آخرین شخص در این فامیل عمر نام
داشت . برای اولین بار پسر عمر عتعه فامیل
را بر هم زده رشته ادبیات را در پیش گرفت
تصور میشد عتعه که از اسلاف به ایشان
باقی مانده از بین خواهد رفت اما حادثه
غیر مترقبه بوقوع پیوست . دختر عمر که
منابه نام داشت از پشه ابا واجدانش بیروی
کرد .
با حرفه زرگری زما تی آشنا تی بسا
کرد که هنوز ده سال پیش نداشت . این

تاریخ گواه است که تجاوزگر امریکا است نه اتحادشوروی

چرا انقلاب ملی و دموکراتیک مردم افغانستان خارج چشم همه‌ی مرتجعین جهان است؟

بخون مردم بید فاع و آواری فلسطین «یار غار و همدم نزدیک صیو نیزم با ز هم همین امیر یالیزم امریکا ست - بخون خلق قهرمان و یتیم» امریکا مدت اضافی از بیست سال در یتیم خو نریزی و سفاکی نمود و مقداری بپ هسائیرا که بالای خلق ویتنام ریخت اضافی از مقدار مجموع بپ ها نری بود که در طول جنگ جهانی دوم ریختا نده شده بودو خواست یگانه مردم ویتنام را که اتحاد شمال و جنوب مملکت بود با گلوله و نا پالم جواب می داد - بخون خلق آزاد یخواه افریقای

جنوبی و رودیشیا ، امیریالیزم امریکا با دفاع از رژیم های اقلیت و دست نشانده ترین ممالک با عت قتل و قتل و خو نریزی می شد که اینک درین اواخر به اراده ی مردم زلیبا بوی رودیشیا از دها نازدهای جهانخواه امیریالیزم بیرون شدد ولسی مردم افریقای جنوبی هنوز هم در خون غرقه اند ...

درین مسابقه اینک شوونیزم عظمت - طلبانه ی چین نیز بمیدان آمده و با دفاع از استراتژی تجاوزگرانه امیریالیزم و ضدیت با جامعه ی جهانی صلح و ترقی - ماهیت اصلی وارتجاعی خود را بر ملا ساخته است . مگر این رهبری منحرف و مرتجع یکن نبود که بر خلق قهرمان ویتنام ، خلقی که هنوز زخم های وارده از تجاوزات امیریالیزم امریکا در وجودش انباشت یافته بود که مورد حمله ی بیرحمانه و تجاوزگرانه عظمت طلبان چین واقع شد . مگر این شوونیزم مرتجع یکن نبود که بسول پوت این دژخیم خلق کمپوچیا را بر آنها تحمیل کرد و در نتیجه خون هزاران تن بیگناه ریخته شدو مملکت به نیستی و نابودی تهدید شد و همه منابع مواد حیاتی از بین رفت و تعداد کثیری از مردم ذمکتکن و بید فاع آواره و گرسنه و مر یض بجاسا ما نندند ؟

آری به مصداق بیت معروف :
خون نا حق دست از دامان قاتل برداشت
دیده باشی داغ های دامان قصابدا

ظلم و ستمگنجی های بی شمار دوران زمامداری امین خوا نخواست که هرگز فراموش مردم بلا کشیده و رنجیده ی ما نخواهد شدد بگردن امیر یالیزم و در راه س امیر یالیزم امریکا ست زیرا آوائیکه امین سفاک با ستیل های خود را از مردم بیگناه و آزادی خواه می آبا ست آوائیکه امین «نا امین» دسته دست مردم شریف ما اعم از روحانیون و وطنپرست و کارگران ، دهقانان ،

مأمورین ، اهل کسبه حتی طفل هاوکهنسالان را به جلادان خونخوار می سپرد و زنده زنده بگور می گرد . هرگز امیریالیزم و متحدینش از جمله رهبری شوونستی چین نه تنها اعتراض نمی کردند بلکه در زیر پرده «چنانچه با براه انداختن صدا ها و پروپاگاند های اخیر به اثبات رسید - او را باری و تشویق هم می نمودند .

درین جبهه ی نا مقدس و وسیع جهانی همه نیرو ها نیکه دست شان بخون خلق های ممالک مختلف آلوده است با هم یکجا شده اند . امیر یالیزم امریکا این زاندارم بین المللی که دستان کشیش به خون خلق قهرمان چلی «پنوجت دیکتا تور فعلی چلی به کمک مستقیم و سببه علیه دولت قانونی الیندی قهرمان بقدرت رسیده است»

آری این همه حقایق تاریخی و انکارنا پذیر نشان دهند می آنتست که امیریالیزم ارتجاع ، شوونیزم ، صیونیزم و امثال آنها همه و همه در کمین نشسته اند تا بگذارند خلق های کشور های جهان به اراده و خواست خود زندگی کنند و هم چنان حقایق با لا نما یا تگر این حقیقت است که اهداف بلبید و شوم این گروه با و سایل بلبید و شوم همرا ه است . حال برمی گردیم به این موضوع که چرا انقلاب ملی و دموکراتیک افغانستان خارج چشم همه ی مرتجعین جهان است ؟

و بجای اعمال شیطانی و طاغوتی اش رسانید و در حالیکه ازین رهائی با شور و شوق انقلابی با وجد و سرور پذیرا نمی گریزید او لنین ندای نسی و ضد آزادی از آنسوی اوقیانوس ها از سرزمین دالرو تفتنگچه بلند شد و حکومت امین جبار را حکومت قانونی مردم افغانستان؟! قلمداد کرده و از بین رفتن آنرا غیر عادلانه؟! قلمداد کرد و از آن دفاع همه جا به نمود . این حقایق را می توان بصورت روشن تر در بیانی های تاریخی بپرک کارمل منشر می کنیم مر کزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان که به مناسبت یازدهمین سالگرد تأسیس حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان ایران فرمودند ، منعکس شده است اینان در یک بخش این بیانی های انقلابی می فرمایند:

«... اکنون امیر یالیزم و وابستگان آن با گرفتن چهره ی حق بجانب در واقع بخاطر براندازن رژیم فاشیستی حفیظ الله امین خاین و خونخوار و مرگم این جاسوس ساقچه دار امیر یالیزم امریکا و امین های چنانکا رش گریه و نوحه سرایی می کنند ، رهبران کشور های امیر یالستی و سنگ های زنجیری آنها به سردمداری آقای کارتر با اظهارات مداخله گرانه و تلاش های تب آلود خود پیش صریحاً در امور داخلی ما مداخله می کنند ، مگر می توانند پنهان کنند که هم اکنون به چه مقیاس مصروف تدارک برای تجاوز به حقوق آزادی و استقلال خلق ها و کشور های مختلف جهان هستند؟ و نیرو های ارتجاعی

ضد پیشرفت و ضد ترقی را در نقاط مختلف جهان و از جمله در کشور ما مسلح می سازند ، آقای کارتر ما شین خون آشام امین این تو طه گرسوا و جاسوس سوسیا را (حکومت رسمی) و قانونی و شخصاً او را بنا م رئیس جمهور افغانستان رسانده است و از حفیظ الله امین جو ن فرزندو

به گذشته ها بتگسیم به تاریخ کشور خویش و تاریخ جهان نظر اندازی کنیم. هر زمانیکه مردم یک کشور به اساس اراده ی آزاده ی خود در صدد برآمدند تا یوغ استعمار و استبداد را بدور افکنند و به یک حیات آزاد و بی بلا آغاز نمایند ، دشمنان عمده و اساسی خویش یعنی ارتجاع و امیر یالیزم را که بنا حق و ظالمانه و بهنجوی از انحاء دستهای کشیف شان بخون بردمان این کشور ها رنگین بوده و است از سر راه پیشرفت خویش دور سازد گویا این خواست بر حق و روای آنها آشکار است که بجان غول امیر یالیزم و شغال ارتجاع افتاده باشد به قتل و فعلیت افتاده اند و چون هدف این دشمنان و افسوس بشریت نا رو و نا مقدس است ، لذا برای رسیدن به آن نیز از وسایل نا رو و نا مقدس استفاده می کنند .

در زمان کمونی و بخصوص ازدهمی ششم و هفتم قرن حاضر دشمنان شماره یک مردم ما جهان بدور زاندارم جهانی و جهانخواه یعنی امیر یالیزم امریکا جمع شده اند و یوسته و بصورت متحد و در یک جبهه ی نا مقدس ضد انسانی علیه هر چه آزاد یخواهی و استقلال طلبی ، هر چه حق خواری و حق طلبی ، هر چه ترقی و پیشرفت ، هر چه مبارزه ی ضد امیریالیزمی و ضد ارتجاعی هر چه ... است شکل بسیار مجلله و ظریفانه گناه آشکار و

بیشتر مانه وارد صحنه ی عمل می شوند و حریصتیمنا به امور داخلی کشور ها مداخله می کنند .

خوشنما تر اینکه امیریالیزم امریکا برای اعمال ضد انسانی و ضد مترقی خود توجیهاتی؟! نیز ارائه می کند . آوائیکه مردم شراقتند و آزادیخواه افغانستان با شور انقلابی و وطن پرستانه خو نخواست ترین جاسوس امیر یالیزم امریکا و سفاک ترین دشمن خود یعنی امین اجنت را از سر بر قدرت برسر آورد

باقی دارد

در محکمه فامیلی چه خبر است؟

داد و فریاد زنها

و مسأله طلاق!!

خوانندگان عزیز! ما از چندی باینطرف تصمیم گرفتیم تا موضوعات و جوارو جنجال های فامیلی را برای شما بنشر رسانیم امید داریم برای بهتر شدن این صفحه نظریات و انتقادات خویش را بدفتر مجله بفرستید تا با رهنمایی های بیشتر شما بتوانیم مطالب این صفحه را به شکل خوب و بیطرفانه برای شما پیشکش نماییم.

وقتی بمحکمه فامیلی داخل میشوم آوازی می شنوم که بلند بلند حرف می زند مرتب قسم می خورد و اظهار می کرد که درین هژده پایبست سال سوختم و ساختن مکر دیگر طاقتم طاق شده خواهش میکنم هر چطور که شده طلاق مرا از شوهرم بگیریید.

مخاطبش راحله حبیب قاضی محکمه فامیلی است که با بسیار بردباری و حوصله که مخصوص قضات است بحررفهای زن گوش میداد. پشتش طرف ماست چادری زیره بی سر دارد و رویش را بالا کرده از نیمرخ میانه سال معلوم میشود گوش گرفته چه میگوید.

زن میگوید: از روزیکه عروسی کرده ایم حرام اگر يك روز رایه آرامی و خوشی گذشتانده باشم هرگز زندگی آرام و مساکت نداشته و همیشه آواره و سرگردان بودیم گاهی همه چیز داشتیم و زمانی هم هیچ چیز نداشتیم مثلا بعضی صبح ها که از خواب برمیخاستم خانه را پر از سامانهای گوناگون میافتم و زمانی هم حتی کوچکترین ظرفی برای غذا خوردن هم نداشتیم. بدبختانه میدانستم که او دزد است مگر از آنجاییکه از وی خیلی می ترسیدم صدای خود را بلند کرده نمی توانستم زیرا برای دیگران گفتن همان بود و لث خوردن هم همان، ما صاحب چهار اولاد بودیم. و بهمان زندگی نکت بار می سا ختمیم، تا اینکه یکی دو ماه پیش او را حسین از تکاب دزدی گرفتار و زندان انداختند، از بخت بد در خانه گرایم هیچ چیز برای خوردن و خریدن نداشتیم ناچار بخانه پدرم رفتم.

زن در اینجا مکث نموده و به اطراف خود نگاه میکند بعد سرش را خم انداخته و عریضه خود را به قاضی تسلیم میکند.

در اتاق چند خانم دیگر هم برای ملاقات با قاضی به انتظار نشسته اند، از قاضی راحله می پرسیم: طوری که دیده می شود بیشتر مراجعین شمارا خانمها تشکیل میدهند، چند راپوری که تهیه نموده ام اتفاقا مربوط به دعوی زنها بوده، مگر مردها شکایت

قضای مطرح بحث قرار می گیرد. اگر خانم دلایل کافی برای تفریق خود ارائه کرده باشد، و شوهرش در دفاع خویش نتواند دلایل زنی را رد کند در اینصورت تصمیم به تفریق شان گرفته می شود. و اگر دلایل کافی نداشته و دلایل خویش را اثبات کرده نتواند و اگر بازهم اسرار بتفریق داشته باشد مطابق قانون مدنی دوترا شاهد بحیت حکم انتخاب می شوند، حکم باید از اقارب طرفین بوده، از روابط و مناقشات فامیلی آنرا بخوبی مطلع و آگاهی داشته باشند و باید سعی گردد که این اقارب دخلی بموضوع نداشته باشند، مثلا شوهر شکایت میکند که فامیل خانم بزندگی شان دخالت میکند و مامدنظر می گیریم که حکم نباید پدر و یا برادر زن باشد، و در قسمت مرد هم همین تأمل صورت می گیرد. بعد از اینکه حکم انتخاب شدند و مراحل قانونی را طی نمودند سوگند یاد می کنند که وظیفه خود را بکمال بی طرفی انجام دهند، برای حکم وقت داده می شود تا در قسمت دعوی زن و شوهر صحت و مطالعه نمایند و بکوشند تا اصلاح صورت گیرد. در صورتیکه موفق نشوند و یا اینکه دو حکم با دو نفر مخالف باشند بازهم به تجدید حکم اقدام می گردد. و هنگامیکه دو حکم دیگر هم موفق بحل ایرانم های زن و شوهر نشوند خانم حق بجانب معلوم شده و قرار قانون مدنی محکمه به تفریق شان حکم میکند.

فایده آنست که در جریان دعوی قاضی

وی افزود: طلاق در صورتیکه بمیل هر دو طرف باشد بنام طلاق رضایی یاد شده و بوقایق ارجاء گردیده و طلاق صورت می گیرد مگر در صورتیکه طلاق رضایی نباشد و مرد بخواهد زنی را طلاق بدهد خانم میتواند حق المسهر، حقوق ایام عدت و سایر امتیازات خویش را مطالبه نماید.

ممکنست بگویند ایام عدت چیست؟
- عدت مدت سه ماه و چند روز است تا معلوم شود که زن حامله است و یا خیر چونکه تا سه ماه نتیجه حامله داری و یا برعکس آن ثابت می گردد. در صورتیکه حامله باشد نه ماه باید صبر کند تا طفلش تولد گردد و در طول اینمدت شوهر مکلف است تا زن را اعاشه و ایاطه نماید.

پرسیدیم: این خانم که با شما صحبت می کرد و هم عریضه ای تسلیم شما نمود چگونه تأمل صورت می گیرد؟
در جواب گفت: از آغاز طرفین را وقت میدهم تا شاید بین شان صلح صورت بگیرد



قاضی راحله حبیب به شکایات یکی از مراجعین گوش میدهد

طرفین را به صلح تشویق و از نتایج خراب و هولناک برای آینده فرزندانشان که از تفریق حاصل می گردد به ایشان گوشزد میکند. روی میز قاضی نظرم بیک دوسیه می افتد که عکس زن و مردی روی آن سرش شده بود، از راحله حبیب می پرسیم فعلا کدام موضوع را رویدست دارید و به دوسیه اشاره میکنم.

قانون مروجہ مملکت، مرد ها حق طلاق را دارند و میتوانند طلاق بدهند، که بنظر من برای جلوگیری از اختیار عام و نام مرد ها، باید طلاق مانند تفریق بمحکمه ارتباط بگیرد. یعنی مرد بتواند دلایل کافی برای اثبات دعوی و طلاق خانم خود داشته باشد که درینصورت خانواده ها بهتر حمایه شده و از طلاقهای زیاد و بیورد جلوگیری شده میتواند.

و ما کوشش نهایی را انجام میدهم با ارائه دلایل میخواهیم ایشانرا قانع بسازیم تا از ادعای خود صرفنظر نمایند. در صورتیکه موفق نشدیم موضوع به دعوی می انجامد و خانم صورت دعوی ترتیب می نماید و شوهر بمقابل او دفاع میکند و موضوع شان بهجلسه

وقتی تاریخ ادبیات و هنر های جهان را ورق می‌زنی در می‌یابی که فصل های طبیعت برای سخن سرایان و هنرمندان الهام دهنده بوده. بهار ، تابستان ، خزان و زمستان هنرمندان را برانگیخته است تا جاییکه گروهی به دنبال آنند که «هنر تقلیدی از طبیعت است» این مقوله بی استخسکه و زمان زده و تعریف تعریف آمیز از هنر ، هنر نمی‌تواند تقلید معض و اطاعت کورکورانه از طبیعت باشد و این پیشنهادی است سطحی در هنر و دریا فت‌سنگواره و منجمد از مسایل حاد هنری. نظر از سطوح را فقط می‌توان (در زمینه هنر نقاشی ، تاجایی پذیرفت) اگر در شعر ، موسیقی ، فلم ، تئاتر ، رقص از طبیعت تقلیدی صورت گیرد نتیجه چه خواهد شد! پاسخ روشن گرایش بسوی «ناتو رالیسم» که بسیاری از ارزش های انسانی را در هنر نفی می‌کند و کوشش های سازندهی انسان را نادیده می‌انگارد. هیچ بدیده‌ای نمی‌تواند بی ارتباط با انسان باشد هرچه هست در انسان و با انسان است به گفته ای از شاعر آگاه اسماعیل شاهدودی (آینده):

در دنیا اگر صدایی بماند ، اگر سرودی بماند اگر کلمه ای بماند ، صدای انسان ، سرود انسان ، درین کلام است :

عشق من ای رهایی پرواز از قفس ، آزادی ای طلوع مقدس ، (۲)

صداء کلمه و سرود انسان است که در دلیلی تاریخ طنین قوی دارد ، می‌آفریند ، دگرگون می‌کند قلمرو خود را گسترش می‌دهد و از پایگاه و آوازه سنگر گرم خویش با مردی و مردانگی دفاع می‌کند. هنر از انسان جدا نیست ، روان انسان است و با انسان به گفته از احمد شاملو : (هنر یعنی طبیعت به اضافه ای انسان) نه تقلید و اطاعت از طبیعت ، اگر در هنر کوشش صمیمانه صورت بگیرد و خواست آدم هارا باز تاب نهد ، هنری مردود است. هنر باید ستایشنامه انسان باشد که این همه شگفتی آفریده است .

آذر آریان پور در مقدمه ترجمه کتاب (داستان تکامل انسان) می‌نویسد:

«... درین جهان موجودی است * این موجود دستهای دارد که به آسانی لوگو مو تیوه‌سارا بلند می‌کنند. پاهایی دارد که در یک روز هزار فرسنگ راهی پیمایند * بال هایی دارد که او را به بالای ابرها ، به آنجا که از بال بس برندگان برتر است ، می‌رسانند * باله هایی دارد که او را توان شناوری می‌بخشد * چندان که نگوئی از ماهیان تکایو می‌کند ، چشمان این موجود نادیده هارا می‌بینند ، و گوش های او آوایی را که در آن سوی زمین برخیزد می‌شنوند این موجود چنان تواناست که کوه‌ها را می‌شکافد و می‌گذرد و آبشار های تند را از جریان باز می‌دارد زمین را به خواست خود تغییر می‌دهد ، جنگل می‌کار ، دریا هارا بهم می‌پیوندد ، بیابان های را آبیاری می‌کند .»

کیست این موجود ؟ این موجود همانا انسان است (۱) (۲) هنر و ادبیاتی که در جهت مخالف خواست انسان در حرکت است هنری مجرد است ، بی ریشه و سطحی است. نمی‌تواند مجال زندگی بیاید تاریخ یا کسی تعارف ندارد این موج خشمگین و پیونده خس و خاشاک را نابود می‌کند زمان بهترین منتقد است بیاد پیا و ریم گذشته شعر خود را که به روایت تذکره نویسان تنها در دربار سلطان محمود ۵۰۰ شاعر صفحه سیاه می‌کردند و در شیر از عصر حافظ بیش از هزار شاعر غزل می‌سرود ، ما امروز فردوسی را می‌شناسیم و حافظ را می‌ستاییم چرا؟ فردوسی و حافظ از هنر دریافتی سودا گرانه نداشتند ، درد های خود و دیگران را موزون می‌کردند.

باسداران نیکی و برابری اجتماعی بودند. در سودای اسپ و کتیز و قبشب هارا به صبح نمی‌آوردند . این دو شاعر اگر مدحی گفته اند از سر اجبار بوده است نه برای دینار . در زمینهی



نویسنده: بیرنگ کوهدامتی

باز تاب بهار در شعر متعهد



شعر کوشش صمیمانه کرده اند و مجاهدهی صادقانه . به تصریح دکتر عبدالحسین زرین کوب: «... هنر خوب شاید انواع مختلف داشته باشد اما بدترین هنر همان است که در آن مجاهدهی صمیمانه صورت نگرفته باشد.» (۴) و با این ملاحظه ، آن اثری در تاریخ از بیات مانده است و درخشندگی و رنگ جاودانگی یافته است که درون مایه از عثرت انسان ها داشته است . نه عثرت آنها و بزم آرای های عا و شراب خواستن درباریان ، هنر بزمی فقط به درد خود-پرستان می‌خورد و شکم پرستان آژمند. کشور کشایان و فاتحان دروغین بی بندوبار که برای شاد خواری خویش خون مظلومان را ریخته‌اند. خانه ها و خاندان هارا بر باد داده اند. بیکه تازی و لگام گسیختگی کرده اند. هنر بزمی هنر درباری و هنر شمع و شراب و شاعر هنری مجرد و مبتذل است. این گفته به مفهوم آن نیست که شادی های انسان را نفی کرده باشم ، آزادی و شادمانی آن وقت مصداقی راستین می‌تواند بیابد که همگانی شود. شادمانی های شخصی ، خندیدن

های فردی از بی خردی است. هنرمندان آگاه هرگز نخندیده اند . دردمند بوده اند آن گونه که ناصر خسرو شاعر عصبانگر بلغ می‌گوید: «... خنده از بی خردی خیزد چون خندم ؟» پادشاهان غارتگر وقتی بزم می‌آراستند که غنا یم بی شماری به دست می‌آوردند. وقتی شراب می‌خواستند که خون های بی گناهان را ریخته بودند . هزاران زن ، کودک ، پیر و جوان در سوگ می‌نشستند تا بزم امیری مستبد و سلطانی قاهر گرم می‌گردید. این شادی است؟ نه! این جنون زدگی است. و شاعران در باری عسجدی ها و عنصری ها و فرخی هادر این جنایات شریک اند . بگذریم ازین که بعضی ازین یاوه سرایان عملا نیز در جهان کشایی (۱) پادشاهان شرکت کرده‌اند . در التزام شاه و در رکاب او خود را آویخته اند تا میدان های غارت و تجاوز و آدم کسی را از نزدیک ببینند و خوب تر بتوانند آن جنایات را موزون نمایند و رنگ شعری بد هند. و خاطر بی خردان و رهزنان را که خود را پیشوا و

کند. سخن از رنجها و غصه هانیز درین زمینه بسنده نتواند بود. نویسنده باید راه حل رنجها را نشان دهد نه اینکه روایت گرو باز گوکندهی محض باشند. نویسنده باید به پر خاش انسان و عصیان او تاکید کند . زیرا عصیان آگاهانهی انسان پایان بدبختی هاونصه است . و نه نوحه سرایی های او. انسان با مستردگی افق دید و شناخت منطقی می‌تواند جهان خود را دگرگون نماید کار هنر مند آن نیست که کاستی ها و ناراستی هارا نشان دهد و در راه درمان و چاره ی آن نکوشد .

بسیاری از نویسندگان و سرودگران آگاه و بیشتر در کنار اینکه تعهد در هنر را پذیرفته اند . فقط تعهد گران لفظی نبوده اند. عملا تفنگ به دوش گرفته اند و روانه کارزار و سنگرها گشته اند . نویسندگانی که از روی مصلحت نوشته اند و یا به تعبیری نان را به نرخ روز خورده‌اند و در جهت مخالف خواست ها ، نیاز ها و آرمان های توده ها قرار گرفته اند ، در همان ساعاتی که در قید حیات (!) هستند مرده اند اینان آثاری فاتحه شان خوانده شده است . اینان آثاری بدید آورده اند که ذیل آزار است ، متبوع و مسخره سطحی و بازاری و شاید تجارتنی که نفرین را سزاوارند نه آفرین را باری آ تسار مردمی را نمی توان در پشت میز های ادارات و آرام چوکی ها نوشت و با در شیشه خانه ها پدید آورد . آثاری توده ای فضایی مردمی را می طلبد و به نجر بهی نو یسنده بستگی دارد به شناخت او از زندگی مردم . نویسنده ای که دریا را ندیده است و از دریا سخن می گوید نوعی دروغ گو است .

نو یسنده با ید با اشیا و اشخاص ارتباط مستقیم و استوار برقرار کند و از نیروست که هنر مند ان مردم گریز ما یوس و برج عاج نشین کوییده می شوند ، آنان مردم را و اشیا را مع الواسطه می نگرند نه مستقیم. آثار خود را در لحظه های مستی و فراموشی می نو یسند در فرستی که «دو-دسیگار و عطر و بوی شراب - خانه راهپو بسوستان کرده است.» (۷) و با این ارتباط فضای این گونه نوشته ها مسموم است زیرا نیاز ، هنر مند برج عاج نشین به مردم نمی اند یشد در پی سود خویش است . گاهی دم از فلسفه ی پوک هنر برای هنر می زند گاهی رما نیتکی می اند یشد و وقتی سوز ریالیست است . ریش می گذارد ، به مخدرات پناهنده می شود . لباس های مخصوص و مضحك به تن می کند مردم را متهم به نادانی و هنر ناشناسی می کند. اما ده می فروشد و ناز می نما ید وقتی یسه زمین قدم می گذارد چشم آن دارد که زمین او را سپا سگزار پا شد . هنر مند برج عاج نشین دانش ندارد ، بی ریشه است .

پاکلی کی برج اوپه برج کی چاوده

خوانی ډمې ، پداسي حال کې چې لږ څه ستميده او انگي يې څه دشرا بود نسي په اثر او څه هم دورو سني مستي گلاها په نتيجه کې سره شوي وو ، دخپلو گو تگرو- کانسو دشرا تگا شرتگ اودخپلو ستايونکو دلا سو نو ډير کولو په غړو کې خان پړيوه کو چ باندي و غور خواوه او يوه زوره سايي وکتيله ...

ما چې دپسکلي او مجلل سا لون دکړکي د پردی له درز څخه بهرته وکتل نو پسه افق کې نوي سور والي پيدا شوي و . دټولو سرونه تا وده وو او د ځينو ستر گي دخوب له زوره مرغي مرغی کيد لي . بسکا ريده دا سي چې ورو ورو ؟ هر يوه خپله مخه شي .

شپه پس کوربه په داسي حال کې چې دتشي له زوره دنو فان خپلي بيبي دباډبان په خير ها خوا او ديخوا څنگيده له يوه يوه سره مخه ښه کوله او ميلمانه يسي رخصتول .

وروستي ډله ميلمانه چې رخصت شوه دخواني ډمې ډله وه . کوربه هغوي په ډير عزت سره په خپل موټر کې کښيښول . داوخت لمر څرک و هلي و . همدا چې موټرو خوځيد له شاه يې دوې پورته شوي ... دموټر دار ابونه پورته شوي دوې له خانه سره د مني و چې او مراوي پاي جگي او پسه هوا کړي .

موټر لري کيده خو زما په ما غزو کې يوه هير شوي تصوير ورو ورو شکل نيوه او زوندي کيده په خپل ذهن باندي مسي فشار راوړ چې حقيقت کشف کړم . هغه حقيقت چې زه يې دپيگا ني محفل له سره بيا تر سبا ، په خان پوري منغول کړي و .

خواني ډمې مې سخته توجه ځانته جلبه کړي وه . اته ساته مې په زړه کې يوه غو غا گڼه وه چې :

هغه به وي ، .. هغه به نه وي ، .. هغه به وي ، .. هغه به نه وي ، .. او په خپلو سرو ستر گو مې باورته شو کولې چې ما دغه حقيقت ته ور سوي چې :

هو! داهمانه ده ، ځکه چې دشرا ايسو دتشي په اثر يې يو تصوير دوه او دري تصو يرونه ښودل ... همدا سي په درانده سر کورته روا نوم سر مې څر يکي وهلي . او ما هغه تصويرته

شو هير ولي چې ډمې دوپونکي موټرله شانه پورته شوي دوې ، ډمې وچي او مراوي- پاي په هو اکړي . دى منظري زما دذهن په تياره گو ټوټو کې يو څه زوندون کول غو ښتل خو ما نه په خپلو ستر گو با ور در لود او نه په خپل ذهن ...

همدا چي کور ته ورسيدم او پر کسټ وغځيدم ، ورو ورو هماغه تصوير ، يعنيد موټر دارا بونه د يسور ته سوي دوې او د موټر دلري کيدو تصوير، شکل و نيسو او لوي شو . اود تصوير له لوييدو سره سره زه شل کاله په شا ولاړم ...

زموږ کلي ښا رته ډير نيزي پروت و پدي کلي کې چې دغو لاري او دسپند ترمنځ و . يواځي يوه لو به او پر جوړه کلا وه چې هغه (ف) وه . (ف) نه يواځي داچي زموږ دکلي ستر خان و بلکي په حکومت کې يې هم شته څوکي دولوده . لدغي کلا نه چې د کلي په نورو کو روڼو او ډيز گرانو په ټپيو او او خوارو کو روڼو يې هميشي سيوري پروت و . ددر يو خوا ووتنه يوډ پرلوي او ارت باغ چا بير کړې و . او دکلا او باغ له ديوالونو نه بهر ته خو چې ستر گو کار کاوه دخان ځمکي او کور ندي پرتي وي . دخان کلا څلور ستر بر جونه در لودل چې په هر برج کې يوه باله خانه وه او په در يو کې يې دخان دري زامن اوسيدل او په يوه کې به د هفتي دري شپي په خپله دخان دعيش او نوش محفلو نه جوړيدل .

خان دسا ز ډير شوقی و اوله ښاره به ډير سا زيان ، دسيو شو قيان او دچرگانو دجنگو لو مينان ورته را تلل . خان ددو ښځو سره سره بيا هم ښځي گڼې ولي او دهلکا نو له گلا و لو سره يې شوق و .

دخان دوه زامن سره له خپلو گڼوڅار ج ته تللي وو او هلته او سيدل . يوا ځي دخان ناظر چې يو دلگ ، نور مخي برينو سړي و او ضبطو نوميده ، دخان دذا منسو په حساب کتاب پو هیده . ځکه ، هرکال به همدا چې په مني کې دغتمو او جوا رواو نورو غلو دانو فصل له گن شمير بز گرانو څخه تر لاسه شو ، نو بيا منډ يې وه او دخان ناظر و . هغه به دغتمو او جوا رو او نورو غلو دانو څخه منډ يې ته چلو لي منډ يې به ډيزگرا نو په متو دغه پيدا شوي حاصل په خپله ارته او نه مې بدو لکسي خو لي کي تنه ايس . منډ يې والا به دخان ناظر ته يسي ور کولې هغه به دايبي اخيستي ، او ډير جوري کلا داو سيد وکتو

گيلې به يې ور مړولي . او در سته ورڅ دضبطو همدا کارو ضبطو په کور ندو کې ، ضبطو په زر ندو کې ، ضبطو په گدا مولو کې ، ضبطو په آشپز خا نه کې ، ضبطو په منډ يې کې او بالاخره ضبطو په بانگ کې ، چې ډيز گرانو دپر يمانه غلو دا نو نه تر لاسه شوي کاندي نو قونه به يې دخان دزا متو په خاطر بد لو ل او بهر ته به يې ور ليزل ... ضبطو هغه ما شين وچي بز گران به يې په ځمکو با ندي و يلي کول دهغوي غلي داني به يې په افغا نو بد لو لي ، ييا به يې له دغو افغا نيو څخه خارجي يسي : لکه بوند اودالرجوړول اود خان

دزامونسونه يې يې مړول او پدي کار به يې و يارهم کاوه چې که زه نه يم ددي پر جوري کلا ټول او سيدو نکي او پدي پر جوري کلا پوري تړ لي ، په بهر کسي پرا ته کسان به له ويري نه مړه شي ... په کلا کې سر بيره په خان دهغه مشر زوي له خپلو دريو لو ټو او دوه زامنوسره- او سيده . او دخپل بوډا اوعياش پلار په عيشو نو او بز مولو کې به يې گڼيون کاوه دى چې دخپل پلار بهخلاف دجواري شوقين و ، نو په يوه محفل کې به يې په زرگو نو روڼي گټلي او په بل محفل کې به يې بير ته با يللي .

دخان ددي پر جوري کلا پر ديوا لونو با ندي دکلو نو کلو نو ظلمو نو او ستمونو دصتمو نو او عز تو نو د لو ټلو او ډيزگرانو دکرو لو او څورولو اوزده دا ستا نو نه ليکل شوي وو . خو هغو مړه چې دغه ديوا لونوچوب او گونگه خوله وو ، هغو مسره بز گرا نو به جو پتيا او زغم کې کار کاوه .

يو ډا خان چې دعيش او نوش په هر محفل کې په زر گونو رو يې خر خولې ، نو ديو بز گمر کوم ما شوم به چې يو دانه جوار وشکاوه يا يوه خامه مڼه به يسي د ما شو متوب دتلو سو په خاطر خپل کورته يسي و په ، نو منځ به يې په څيړو باندي پر سا وه . او ناظر به ددغسي يوه ما شوم ديلار او مورد زار يو او نتوا نو په خواب کې ويل :

... آخر بز څه وشر ميړي ... که ستا سو ما شو مان دخان فصلو ته داسي تر پټيو لاندي کړي ، دهغه لمسيان به په خارج څه شي خوري ... په تاسو کې هېڅ انصاف نشته ... په حرام خوري آمو څخه شوي يا ستې . .. خپل حق اودبل حق نه بيزي !!

اوچي داسي کوم ربوب به دکلي ملا ته ورسيد نو هغه بههم بز گران ددغي حرام خوري په خاطر تر ټل او حکم به يسي کاوه چې ددي بز گرانو ځکه ورځ نه ښه کيږي چې دخان حق نه يې ستر گي لويې او خپلو او لانو ته حرامه ټوټي ور کوي ... او نصيحت به يې کاوه چې څنگه آسمان نه را کو زيري او قيا مت نه کيږي ... خو هغو مړه چې ډيز گرانو دپي سر يو اوله لاري وتلو رپوټو نه زر دکلي ملا ته رسيدل هغو مړه به دخان دنيا شيو دښځو اولکلانو دگڼ ولو او دهغوي د عز ټولو دلو ټلو ، د جواريو او سبو جنگو لو رپوټونه به ياهيڅ نه ورو سيدل اويا به خنډ ور رسيدل . همدا چې نيمه شپه به ملا داو داسه لپاره لکه جو مات نه ووت نو ستر گي به يې دخان په پا له خانه باندي ولگيدې چې وړيا پکسي ځليږي او د ټنگ ټنگور نري او کمزوري غر تر ښه څيږي .

خود جو مې په لمانځه کې به يې ټولونه دخان د سحر څيږي او نفلونو ، عبادتو نو نکلو نه کول او هغه به يې ستا يل ... او کله کله به يې دغه ستا يني دخان دري واده لسيو ، بلو شي ملو او گل جا نري ته هم چې له مو بز سره به يې نزمي له خوا سپار سپار په جومات کې له ملا ، سبتونه ويل ، کولي . نه يواځي چې دخان ستا يني به يې کولي ، بلکي دخان ددري واپولمسيانو ستا يني به يې هم کولي او ماته به يې يسي پيغور را کاوه :

سدرت زويه ، ته پلونه جانه مسوره ، ته ملو جا نه گوره اوته گل جا نه گوره چې څنگه ښه قرآن شريف وايي ، څنگه ښه پنج کتاب وايي ، له تانه به بل څه جوړ نه شي ... ديلار غو ندې به دي په جرگانو پسي ورک يې ... نجسه !

ماته يې ځکه دچر گت زوي ويل چېسي زما پلار دخان دچر گانو دسا تني او روزني مسئول و او پدي کار ښه پو هیده .

هغه څه چې دخان په بالا خانه کې تيريدل بيا دهغه دزوي په بالاخانه او دننه کور کې هم تکرار يدل . دخان مشري ښځي ځکه له خان او دهغه له ټولي کورني څخه کرکه در لوده چې دا پر جوړه کلا دنيا شيو ، د عز تو نو دلو ټلو او گنا هوټو مرکز و او په لمانځه او او داسه ، داندرونو په ورکولو اود نفلو نو په کولو مشوره وه . دا چې ولي دي دتورو په خلاف داد خير کارونه کول ،

وچه یی داوه چی فورد خان توجه هفتی ته
 نه وه او دزمانی به تیر یوو سره به هفتی
 کی ټولی نفسا نی غو بستی مری شموی
 وی
 خو ددی پر عکس دخان به کتري بنځی
 پسی خبری کیدی چی ضبطو ته به بڼه نظر
 گوری . او حتی د (ف) متری بنځی دخان
 کتري بنځه له ضبطو سره غاږه غری لیدلی
 وه . خو لکه چی ومی ویل دخان بز گران
 دخان دبر جوری کلا دد یوالونو به خیر
 بڼه خو له وو. همدا شان هم دخان پسه
 زور یعنی دملو ، او پلو شی به مور پسی
 چی یوه خلو نیست کلنه او بز څه پنځه خو
 ږیره بڼکلی بنځه وه ، او سپنه غاږه او

زمانه همدا سی تیر ید له او دنل بهشان
 به هره ورځ لمر را و خوت . لومړی به یی
 دخان دباغ دتولو لوری څا تگی مچو لی او
 بیا به یی دهغه دبر جوری کلا دبر جو نو
 دپاسه خپلی وپانگی خبری کوی ... او همدا
 لاریا تید ل .
 چی لمر به څرک وواځه نو د کلا د او سیدو-
 تگو سترگی به یی وپر ییولی او هغوی
 به خپلو خپلو زر مواو مجملو بسترو ته و
 نیو تید ل . ټوک ټوک او ستو مانه به وو.
 دهغوی ټولی غریزی او نفسانی هیلې به ارضا
 شوی وی ... د ورځی رڼا او با سخا و نه
 لمر به دهغوی نشیو د گناهو نر آسار
 او نیسی نمانی ور کی کوی او ورځ به به
 خوب کی تیره شوه اوجی ما نمان به شونو
 شو قی وم .

یو دبل دکا لیو دستا ییو آوازونه را تلل...
 او بیا به چی غومره شپه پخیده ، نودعیش
 او نوش ، دکپ کپ او مستا نه خندا وو .
 دساز او آواز او دپیا لو دچنگو او غبرونه
 لازیا تید ل .
 بالاخره به همدی ترتیب هغه نه هیریدو-
 تکی شپه را ورسید له ...
 بدغه شپه ماله خان سره دابه کلکه
 پتیلی وه چی زه به دخانا نو د خو بس او عیش
 دمجلس بڼه سیل کوم . که څه هم چی
 پلار وهور او یاد خان ناظر ضبطو سخنه
 سزا هم را کوی . څکه چی زه د سازږیر
 شو قی وم .

تا خو و یلی و چی واده در سره کسوم .
 به زاریو او نوا تو سره خوژها اولنگو
 مجال ته ور کاوه ... بل غیز ورو ورو ډانډور
 کاوه :
 سملو ، ته ولاړه شه : زه در پسی درخیم...
 به نو یمه میا شت به زه هم در ور سپیرم
 هلته به واده وکړ و ... پدی سپیره ملک
 اودی بوینی کلا کی چی له هر ډیرا نه یی
 د سپیرو او سپیر نو بز گرانو ډنډ وزی خیزی
 واده چیری خوند کوی ... چی هلته ورسید
 وو اده به وکړو مادی مورته هم ...
 پدی کی دملو له ستو تر نه دا چیغه و
 اورید له شوه :
 چی دهور نوم می وانخلی !! همدا ته

یو دبل دکا لیو دستا ییو آوازونه را تلل...
 او بیا به چی غومره شپه پخیده ، نودعیش
 او نوش ، دکپ کپ او مستا نه خندا وو .
 دساز او آواز او دپیا لو دچنگو او غبرونه
 لازیا تید ل .
 بالاخره به همدی ترتیب هغه نه هیریدو-
 تکی شپه را ورسید له ...
 بدغه شپه ماله خان سره دابه کلکه
 پتیلی وه چی زه به دخانا نو د خو بس او عیش
 دمجلس بڼه سیل کوم . که څه هم چی
 پلار وهور او یاد خان ناظر ضبطو سخنه
 سزا هم را کوی . څکه چی زه د سازږیر
 شو قی وم .

به پر جوری کلا کی به بیا گو تگو سی شو
 او تحسرتک به یی وموند ... مز دؤ را اوبه
 هره خوا به جوبه خو له خو به بیوی منلی
 را منلی کولی ... لو بڼی به تیارید ل. به
 آسپز څا نه کی به ضبطو به یی قراری سره
 کله یوه ته اوکله بل ته هدا یونه ورکول.
 او چی دمانام تیاره به خیره شو ه او
 له ښار ته به دفتن گان یو دآسو ل-
 ښکا لو و آورید له شوه . بیا به دآسو نو د
 گو تگرو گانو اود گا ډیو دزنگو نوشرتگا
 سرتکت شو ... دکپ کپ خندا وو، ستری
 منی او تعا رفونو ، دپخ مچو نو او بڼکلونو

او مور می وی و چی دا ورځ یوه مایاندی
 ر واستله ... زه له تاسو دواړو څخه نفرت
 لرم...
 او بیا یی ترڅه زها بیل کړه .
 بل غیز پرته د (ف) دخور یی له غیز نه
 دبل نه و ... او ما ته د بابا سبحا نڅیره
 را پیک شوه او و یو هیدم چی ملود خپلی
 مورد شومو هیلو او هو سوتو قر بانی شویده
 او بی ځایه ته وه چی (ف) او دهغه زوی
 به بیره تصمیم نیولی و چی ملو ل-
 ملک نه بهر ، خپلو ترو نو ته ولیر ی.
 نوریا

همدا چی تیاره شوه نوزه ورو ورو بساخ
 نه وینو اید م. دمنی لومړنی شمی وی چی
 څنگه باغ ته ورسید م نومی دواړه سترگی
 دکلا در وازی ته ونیولی او دا څار می
 کاوه چی د ټوپی وخت را ور سپیری . هغه
 وخت نو بیا قول مز دوران به خپل څا ن
 پوری مشغول وی اوږه کولی شم چی کلا ته
 ور تونم .
 نا څا به می دیوی ونی لاندی دملو جگه
 ونه تر نظره شوه او ورپسی می دیوه سپوری
 به شان یی نظر ځانته جلب کړ . ملو به
 سلگو سلگو ډول او همدایی ویل:

سره انتگی یی در لودل ، او دخپل میړه به
 خیر یی به جوار ی کی لوی لاس درلو د دا
 خبری کیدی چی دخپل خسرو (ف) له خور یی
 سره څه دو ستا نه اړیکی لری او ددی خبری
 بڼه هلته ولگیدله چی بابا سبحان چسرد
 خان دلمسیا نو گا ډ یوا نو، یو مانام
 ترشو نو ولاندی گور میده او ورو ورو یی
 دخان تر ورته ببرد ویل چی به سپین سرد
 یوه څلمکی سره دو مره ټو کی ټکا لی
 کوی او چی څوک نه وی ، نو خپلی کوی ته
 یی ور غواپی ... به (ښار نو ی) څیا ط
 باندی کالی ورته گنهی او سوغا تو نه
 ور کوی او داسی نور ...



درد چیست و چگونه به سر اغما می آید؟

در سال ۲۰۰۰، دیگر کسی درد نخواهد کشید!!

دردها به چند گروه تقسیم میشود

فرضیه «روزنه کنترل» چه وقت بمیان آمد؟

آیا تا این مدت که همیشه بدن درون ناآرامی درد فرا گرفته دانسته اید درد چیست؟ درد را میتوان پدیده جالب و در عین حال مفر خواند که امروز بدن هزاران فرد را فرا گرفته است. درد میتواند بیماری یا بازتابی از بیماری باشد که بدن را متبور ساخته و آزار میدهد.

فکر و تصور درد نیز گروهی را برآورد نمی گذارد. پس به این جا میرسیم که بگوئیم دانش امروزی ما در مورد درد چه نظر دارد و چگونه تداوی را لازم میکند طبابت هنری، طب سوزنی، طب رنگی و یا تری امروز که رشته نو بنام نولوژی (درد شناسی) را بنیاد نهاده است، چگونه اند.

دانشمندان زیادی برای شناسایی و دور کردن درد مشغول مطالعه اندوخته هستند آنهاست که امروز تا اندازه جلو دروا گرفته اند و امید میرود در سالهای آینده به این حس آزار دهنده دست برد بگذارند و شیوه های ابداع کنند که از انسان با درد امروزی انسان بی درد بسازند.

به قولی در دنیای ما هیچ عارضه ای رایج تر از درد نیست وجهی مسا از حالاتی که از آن بخود می پیچیم و درد را به ناچار تحمل می شویم. امروز همه چیز بسا دگر تغییر خورده است.

درد امروزی با علایم آن درد روان جسمی است یعنی اگر درد در زمانه های پیشین جسم را می آزرده و بی امروز روان و جسم را می آزرده.

انسان امروز اگر از یک طرف پله های تمدن را می پیماید از جای هم از نمره منفر آن رنج می کشد بخود می پیچد و درد می کشد. درد امروزی گذشته از آن که علامه ناچوری است خود یکنوع ناچوری است. امروز حتی بیماری های روانی ایجاد درد و نا را حتی می کنند چه رسد به امراض جسمی.

سیرین بیماری ها درازاند و طبیعت میگویند تا در نخستین عمل يك تداوی خوب را در درد زدایی بیماری بچوید این عمل به بیمار اعتماد و اطمینان به بهبودی

میدهد یا این ارتباط یاد شده بر حله اول تداوی به پان میرسد و جسم و روان بیمار در يك روند شناخته شده رهنمون میگردد. با ایجاد این ارتباط خوب میان طبیب و بیمار، تداوی اصلی و جسدی آغاز می گردد. بعد از آن بیمار دیگر درد ندارد سالم و سر حال است.

بهر حال دامنه درد از نظر فیزیولوژی وسیع و متنوع است. بنا افراد جهت مقابله با چنین درد ها به قرص های مسکن و آرامش بخش پناه می آورند چنانچه مصرف اینگونه دوا ها روز افزون بوده و بد بختا نه یکعده زیادی از ساکنان زمین را بخود مشغول داشته است. با آنکه قرص های مسکن عام عمل اصلی درد را از بین بر نمیدارد اما در کاهش درد درول دارد.

آن چنان که در بالا گفته آمد کسار شناسان در تلاشی در یافت راه تازه و موثری اند که با احساس درد مقابله نمایند. چنانچه میتوان از ابداع شیوه نو (دولو رولوژی) نام برد. ناحیه مورد عملی وسیع بوده واز هینوتیزم و خلسه روانی تا جراحی های بزرگ را شامل می شود.

با روش «باتراپی» که اساس بر فیزیوتراپی و رفلکسی تراپی دارد علل درد هارا در کف پاکش می کنند و بعد ها به مداوای آن میگویند. این شیوه بوسیله خانم دانشمند «هاله مارکو» به میان آمده است.

با پیاده کردن روش بالا دیدار از باها شروع می شود سائتی به سائتی کف پا بوسیله دکور فشرده می شود و این عمل آندر تکرار می شود که بیمار عکس العملی نشان بدهد دانشمند ان عصب شناسی معتقدند از هر يك اعضای بدن ما عصب مستقیم به کف باهای منتهی می شود. ریشه همه دردها و بیماری های بدن آدمی را باید در پاها جست به نظر وی اصولا پای بدون درد نشانه ی يك بدن سالم است پای سالم بدون درد پای است گرم. اعطاف پذیر و با نرمی هر چه بیشتر.

اما اگر پا سرد و تنبل یا شد روی آن ترک ها و برآمدگی های عمودی و افقی دیده شود نشانه ی عدم سلامت بدن است چرا که عکس العمل هر نا را حتی در پاها

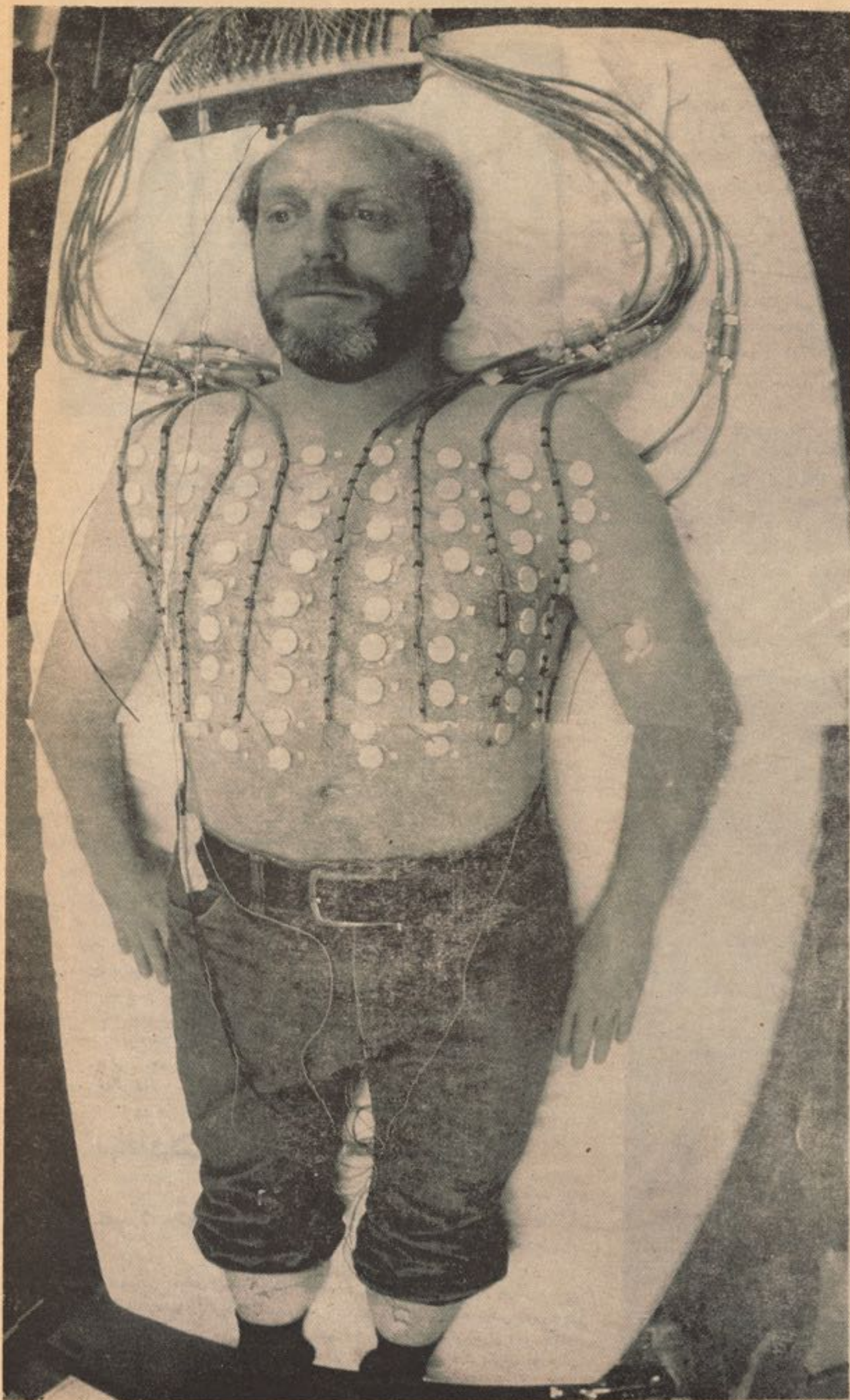
نمودار می گردد. اخیرا دانش پژوهان روشی این خانم داکتر جوان را همدین طب سوزنی دانسته اند. ما شن و ما ساز باها در حقیقت تجدید فعالیت ها و انرژی دادن به اعضای مبتلا و بیمار است.

(باتراپی) برای بهبود میگرن معجزه میکند روشی خانم هاله مارکو از آلمان بوسیله دانشمند ان عصب شناسی از آن جمله داکتر فیتز جراد تا ناید شده است. اصولا از بدن انسان ده خط سیر عصبی عمودی منشعب می گردد که به انگشت دهگانه پا منتهی می شود. مثلا در صورتیکه در استخوان ها تشوشات و درد موجود باشد ناحیه زیرا نگهستان باروش مخصوصی ما ساز داده می شود. ضمنا ناحیه سیستم هضمی در قسمت فرورفتگی کف پا ناحیه اعضای تنفسی پا نیز تر از انگشتان پا و مجاری انداز در قسمت وسط کف پا ساز داده می شود.

شیوه دیگر عبارت از سیستم پا نچر زدن است. هر چند طرق استفاده آن (تسکین درد) نخست در چین معرفی گردید ولسی بعد ها در غرب نیز به عنوان وسیله ی پذیرفته شد. بهر حال پژوهش، تحقیقات و دست کاری در آن راه های نو را برای شناسایی درد باز کرد. واز آن در روش های جراحی به پیمانها و شیعی استفاده شد.

عقیده عنعنوی مردم چینی را در مورد سیستم پا نچر چنین میتوان بازگو کرد که بدن شامل دو قوه کلی میباشد روح که بنام (ین) و خون که بنام (تنگ) نامیده می شود. در بین دوازده کانال نامرئی بدن در جریان اند و این کانال ها را (میریدیان) می نامند. زما نیکه این وینگ از فعالیت باز می مانند بیماری ها و به تعقیب آن درد رونما میگردد.

پرو فیسور چارلز هاگن مغز شناسی معروف می گوید بشر تا آستانه قرن بیست ویکم مسلما بر درد غلبه خواهد کرد زیرا غلبه بردن کماالا مقدور است منتها به زمان احتیاج است که تا نو در دروا مادر مغز پیدا کرده ایم و میدانیم که این کانون بین دو نیم کره مغز نقش و در ساحه تالموس قرار دارد. قلمرو تالموس بین اعضای بدن و مغز نقش واسطه را



انتقال درد به مغز مراحل گوناگون را سیری میکند

با زری می کند یعنی درد های از سال شده
از طرف اعضای بدن را نحو میل گرفته
و به کار تکس دماغ اکبر ، مرکز احساس
درد نحو میل می دهد . و تازه ازین مرحله
به بعد است که مغز بیک عضو یا به تمام
اعضای بدن دستور میدهد کسسه درد
را حس کنند .

حال اگر ما بیاییم و کنترل کا فون
تا لوس سی را در دست بگیریم و یسا
انرا از کار بیندازیم طبیعی است که درد
برای همیشه متوقف خواهد شد .

وبدن ما او در اوج درد ناک ترین بیماری
ها درد نخواهد داشت . درین تا زگی ها
چرا جان مغز کنترل تالموس را تقریبا
در دست گرفته اند زیرا به کمک روش
های استریو تاکتیک وانجماد سازی توانسته
اند فعالیت تالموس را متوقف سازند

و بدن را در برابر درد مصونیت بخشد .
جالب است در مورد فر صیه «روزنه کنترل
حرف بزئیم کشفیات اخیر فر یولوژی درد
یکی از هیجان انگیز ترین کشفیات طبی
سال های تازه به شمار میرود . و ابتدا
(با تریک واول) اسناد عصب شناسی بوختون
لندن فر صیه «در یچه کنترل» را عنوان

کرد . که نشان دهنده مسیر سیر درد در
بدن میا شد .

علا بق به این نظر به انتقال علامت درد
از بدن به نخاع شو کی و مغز یک مرحله
متغیر بوده الیاف با ریک وضخیم عصبی
با هم عمل می نمایند ویا بر خلاف مقابل
هم می ایستند . تا در یچه را باز ، نیمه باز ،
یا کاملا مسدود نماید و این حادثه مربوط
است به نوع سیاله عصبی که به نخاع
و مغز میرسد .

با بدبیش این تیوری این امکان وجود
دارد که مادر محلی در یچه کنترل عبور
را مانع شویم و جلوگیری از رسیدن علامت
های آن به مغز و در نتیجه مانع از ظاهر
شدن درد بشویم در عین زمان این تیوری
توجه کننده طرز العمل طب سوزنی
و یا دستگاه های الکترونی (ما لیتور) ضد
درد نیز میا شد .

چنانچه در طب سوزنی و عمل کرد آن
با نت بسته شدن در یچه کنترل در نخاع
شوکی می شود درد احساس نمیشود
رشته عصبی را تحریک کرده ایمن
تحریکات به مغز رسیده مانع تا تیر
تحریکات ناشی از درد را می گسرد و
ضمناً تحریکات کم الکترونیکی رشته
های عصبی را بکار و امیدارد و موجب
بسته شدن در یچه کنترل در نخاع عصبی
شود و مانع از رسیدن تحریکات درد به
مغز می گردد .

هیپنوتیزم مستقیماروی قشر خارجی (مخ)
اتر می گذارد و ازین طریق تحریکات عصبی
بسوی در یچه کنترل فرستاده میشود که جلو
تحریکات دردی را میگیرد تیوری در یچه کنترل
مما لیک تریبی طر فداران زیسانی
دارد و مدارک تازه نشان

بقیه صفحه ۳۱



تصمیم و قدرت اراده

در شرایط حاضر مخصوصاً پس از مرحله نویسن تکامل انقلاب نور که زمینه های کار و فعالیت برای همه کسی مهیا شده است. پس جوانان است تا از این فرصت استفاده نموده برای وطن و مردم خویش، برای شکرخان - ساختن کشور خویش از هیچگونه ایثار و از خود گذری دریغ نوزند و خوشبختانه با احساسی که نزد جوانان ما وجود دارد روز بروز شاهد کار و فعالیت چشمگیر جوانان در عرصه زندگی برای بهبودی خلق رنج کشیده خویش می باشیم.

اما يك موضوع باید همیشه مدنظر باشد و آن تصمیم گیری در امور داشتن قدرت اراده است. اگر جوان مانیک و بد زندگی را میتواند تشخیص کند و قدرت تشخیص را دارد باید در کارهای محوله که بدون شك تمام آن برای سعادت و خوشبختی مردم کشور است قدرت اراده و تصمیم را داشته باشد. زیرا با این دو اصل است که میتوان زندگی کرد. عصر حاضر دیگر به جوانان ما این موقع را نمیدهد که خورد و جود دست روی دست بگذارند و لحظه های پرارزش زندگی را بدون هدف سپری کنند. - بلی دیگر زمان رکود سپری شده و

دنیای کار فعالیت آغاز گشته است. کار بخاطر آبادی کشور و سعادت مردم. اما شرط اساسی این سعادت و خوشبختی تصمیم و اراده است که میتواند ما را به سر منزل مقصود برساند. بدین لحاظ جوانان ما که سازنده زندگی فردا و بالایمان راسخ و قلب پاک در این باز سازی اشتراک مساهمی نمایند.

شرط اساسی در این باز سازی زندگی، تصمیم گرفتن و اراده نمودن در مسایل زندگی است. تا این دو پدیده وجود نداشته باشد زندگی شکل نمیگیرد و جوامع پیش نمیرود. برای اینکه زندگی پیش برده شود و بسوی شکوفایی رهنمون گردد باید تصمیم گرفت و قدرت اراده را بکار برد.

خوشبختانه جوانان ما امروز بعد از پیروزی انقلاب نور و بخصوص بعد از مرحله نویسن تکامل انقلاب نور بدین نکته ملتفت گشته اند که بدون تصمیم گیری معقول و اراده محکم نمیشود کاری از پیش برد از همین رو جوانان ما امروز بادرک این حقیقت در تلاش این اند که در راه ساختمان یک افغانستان آباد، آزاد و مستقل از هر وقت دیگر کار کنند و بازم کار کنند.

سعادت و خوشبختی جوانان

مربوط به خودشان است

خوشبختی و بدبختی جوانان بصورت عموم بخودشان ارتباط دارد چرا که نیکه درست فکر میکند و معقول میاندیشد، کمتر اشتباه میکند و همین عدم اشتباه است که زندگی را شیرین و خواستنی میسازد.

متأسفانه هستند جوانانی که در زندگی بخودشان ارتباط ندارد و در مسایل زندگی بی تصمیمی و بی اراده میباشند. علت این عدم خوشی و سرور در چیست؟ شاید عوامل گوناگونی وجود داشته باشد اما بصورت عموم درک نکردن دو جوان (زن - شوهر) اند.

وقتی که شناخت درست بین زن و شوهر وجود نداشته باشد هرگز نمیتوان به زندگی

دلخواه و آینده آل رسید، چه بزرگترین دشمن خوشبختی خانواده ما همین دو علت است. خوشبختانه امروز جوانان ما در روشنی دست آورد های انقلاب شکوهمند نور و بخصوص بعد از مرحله نویسن تکامل انقلاب نور بدرستی دریافته اند که راه درست زندگی کردن درجه است و کدام عوامل میتوانند آنها را خوشبخت و سعادت مند سازد، یکی از عللی که در گذشته باعث میشد جوانان ما زود از زندگی خانوادگی شان دلبرد و دلزده گردند همین علت عدم شناخت همدیگر بود، زیرا شرایط و قنایح نامیکرد که جوانان مخصوصاً دختر و پسر از نزدیک باهم آشنا گردند، یکدیگر خود را بشناسند و به خوبی و عادات همدیگر آشنا شوند، زیرا تعصبات قبیلی در گذشته بعدی بود که دو جوان تا وقت از دواج همدیگر خویش را نمی دیدند و بسیار اتفاق افتاده که پس از دیدار و آشنایی باهم دیگر، از هم دور شده اند زیرا هیچ يك به اصطلاح به مزاج همدیگر برابر نمیدانند.

امروز جوانان ما، بدون تعصب و قنک نظری های قبیلی میتوانند به خواست خویش زندگی شیرین خانوادگی را بسازند و حیات مره ی را دنبال کنند. پس حال وقتی که دو جوان با هم آشنا میگردند و می خواهند پیوند زندگی ببندند باید قبل از همه از هم شناخت قبلی داشته باشند. و نباید جوانان ما در این امر بی توجه و سطحی فکر باشند.

فکر میکند و عاقبت این ازدواج و پیوند را می سنجد میداند که آیا میتواند خوشبخت باشد یا خیر، آنگاه که خوشبختی و بدبختی را به تقدیر و سر نوشت محول میکنند در حقیقت اشتباه می نمایند زیرا این خود آنان است که سعادت و خوشبختی را بر عکس برده بخش و سیه روزی را میسازند. پس جوان امروزی نباید زندگی خود را به سر نوشت و تقدیر خویش بسپارد درست بیاندیشد، معقول فکر کند. آنگاه تصمیم بگیرد و آن شك و قنیکه دو جوان چنین کنند هرگز زندگی شان به تباهی و سیه روزی نمیکشد. و خوشبخت جوانانیکه این حقایق زندگی را قبول دارند، و با همین حقایق زندگی خانوادگی شان را میسازند.



شناخت قبلی در امور خانوادگی بزرگترین راز خوشبختی است

اندیشه‌های جوانان



بیشتر از جوانان سگرت را بخاطر تفنن دود میکنند

درد صحیح حرکت آگاهانه احساس درست و تفکر سالم از جمله مسایلی است که جوان امروزی باید حایز آن باشد و در مسیر زندگی از هر کدام بشکل درست آن کار بگیرد.

دیگر جوانان تقلید بیجا و کورکورانه و تضاد ناسالم را کنار گذاشته و از لوح خاطرات خویش محو نمایند زیرا جوانیکه در عصر امروز زیست می نماید نمی تواند با ماحه دید کوتاه و یکجانبه بر مشکلات پیروز شود و بر آن غلبه حاصل کند.

تکنه دیگری قابل یادآوری این است که بعضی از جوانان در اکثر از پیش آمدن زندگی زود عصبانی میشوند بجزدیکه بر یک موضوع خلاف میل شان روبرو میشوند فوراً

هیجانی و احساساتی میگردند و همه حقایق را در تاریکی خشم خود از یاد می برند و از این حرکت نتیجه مطلوب خود را بدست نخواهد آمد. این گونه اشخاص باید فکر کنند در چه شرایط و در کدام مرحله زندگی و حیات اجتماعی قرار داشته و چه مسوولیت در مقابل جامعه و خلق خویش دارند، جای نالی است که دوران شادی خرمی دوران زندگی را که عبارت از دوران جوانی و بهار عمر است آنها باغم و انسوده مگیری کنیم جوانی آن گوهر نایاب است که فقط در زندگی یکبار بدست می آید که نباید از دست داد تا ادم و پشیمان گشته و افسوس نخوریم باید جوانان همیشه در زندگی بسایک ماحه دینوسیع و اندیشه سالم به پیش بروند.



محمد یوسف امیری معلم صنف یازدهم لسه شیرماه سوری

م. یوسف :

دانش پدیده است که از آن در تمام شئون

نتیج و نگارش
فرخنده (مجب)

به مناسبت روز بین المللی صحت

سگرت یا صحت انتخاب با شماست

الرات مشرفه سگرت در بروز مرض مدش سلطان، عقیم شدن مرد ها و زنها تولسد اضلال معیوب، خرابی دندانها و نفس تنگی دخیل میباشد.

صحت مندی افراد بزرگترین مو هتسی است که میتوان آنها منشاء و موجه همه خوبی ها و سعادت بشریت قبول کرد چه افراد علیل در جوامع که با ناتوانی های جسمی و روحی مبتلا باشند آنها هرگز نمیتوانند که بر مشکلات زندگی خویش در صحنه حیات نایب آیند اشخاص علیل و مریض نه تنها نمیتوانند که کوچکترین خدمتی بجامعه خویش نمایند بلکه آنها بار دوش دیگران نیز میباشد.

بنام حفظ الصحه انسانی و محیطی یکی از وظایف اولی و عمده هن انسان بوده و از همین جهت است که در جهان طبابت عصری بطب نقایبوی توجه زیادی مبذول داشته و ازین

که حتی روح فامیل هارا پزمرده میسازد بدین معنی که هر پدر و مادر آرزوی فرزند داشتن را دارند و نداشتن فرزند هقدمای است که آرامش روحی شخصی را برهم زده و شاید هم پروابط اجتماعی او صدمه ای وارد نماید. پس بخاطر چلو گیری ازین اختلا لات روحی، جسمی و اجتماعی میباید «صحت» را انتخاب کرد نه «سگرت» را و تجارب نشان داده که دوری از سگرت هر چه زود تر در سن رسال که باشد بازم سر وقت و باصطلاح هر چه زود تر بهتر است، طور مثال یک نفر که بسرا ی مدت پانزده سال روزا نه در حدود شصت دانه سگرت دود میکرد او وقتیکه بعد از سه سال ازدواجش صاحب فرزند شد بداکتری مراجعه نمود و بعد از معاینات زیادی معلوم شد که درعلت نداشتن فرزند سگرت کشیدنش نیز موثر است در ختم معاینات دکوران معالج به او هدایت دادند که هرگاه او بخوا صد صاحب فرزند باشد (در پهلوی تداوی) میباید سگرت را ترك بگوید، شخص مذکور وقتیکه مطابق هدایت دکوران معالج سگرت را ترك نمود بعد از ششماه نتیجه مثبت گرفته که بعد ها صاحب فرزندان سالم شد.

باید افزود که والدین نه تنها آرزوی فرزند را میداشته باشند بلکه آرزوی داشتن فرزندان صحتمند و سالم را هر پدر و مادردارد که بازم اگر از موضوع دور نرفته باشیم سگرت کشیدن نه تنها برای مردان مضر است بلکه برای زنها نیز ضروری از آن متصور میباشد که سلامتی فرزندان شان را در بدن آنها برهم میزند مثلا خانمی بنام باتریکا که اخیرا روزانه در حدود شصت تا هفتاد دانه سگرت دود میکرد او که سالها آرزوی فرزند را بددل داشت بعد از سالها طفل مرده ای به دنیا آورد که بعد ازین واقعه این خانم هم دانست که سگرت و نیکوتین آن به چه اندازه به صحت و زندگی او صدمه ای زده است. بناء با در نظر داشت شمار سازمان صحت جهان «صحت یا سگرت - انتخاب با شماست» برای هر شخص فهیم لازم است تا بخاطر صحت مندی روحی و جسمی و مفیدیت اجتماعی از سگرت دوری گزیده به آن مبادرت نوزد و یا اگر به آن معناد باشد آنها ترك نموده راه صحت مندی و سعادت را برگزینند.

سودمند درین مورد بخاطر حفظ الصحه افراد جوامع در ساحات سیوری و تناول مواد غذایی و منع استعمال دخانیات نیز قوسیه هاو هدایات لازم داده اند.

روی همرفته اسنال بخاطر صحت مندی انهای بشر روز صحت جهانی بنا بر تصمیم سازمان صحتی جهان در سراسر کیتی تحت شعار: (صحت یا سگرت انتخاب با شماست) تجلیل میگردد. یعنی نتایج تجارب و آندوخته های دانشمندان طبی جهان که باین اصل متشی میشود که سگرت ضد صحت است و هر که صحت مندی میخواهد او باید از سگرت کشیدن دوری گزیند پس بخاطر دستیابی به صحت مندی می باید سگرت کشیدن را ترك گفت و یا اگر در اول مرحله قرار داریم باید خود را به آن عادت ندهیم چه امراض مدعش سلطان با سگرت ارتباط دارد.

همچنان اکثر دکوران طب باین واقعیت اذعان مینمایند که سگرت کشیدن وسیگار کشیدن قوای جسمی مردها و خانمها را ضعیف نموده و احتمال هم دارد که سبب عقیم شدن سالیان منمادی آنان گردد. یکعمده دو کنوران درین مورد تجاربی آندوخته اند طور مثال یکتن از دکوران بعد از معایناتی که بالای پنج تن انجام داده بود نتیجه معاینات و مطالعات خویش را چنین اعلام کرد:

«این موضوع تا حال بکلی آشکارا نیست که سیگار کشیدن یگانه علت امراض جسمی و عقیم شدن افراد باشد اما اینقدر معلوم شده که سگرت کشیدن با مسواد سمی خود یعنی نیکوتین به مبرم کمابیکه سگرت وسیگار میکشند صدمه رسانده آنها را مبتلا به امراض جسمی مینماید.

در قسمت ضرر سگرت و یا این شعار جهانی سازمان صحتی جهان در سال ۱۳۵۹ «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» نظریات اکثر دانشمندان طبی چه در حال و چه درگذشته موافق بوده است مثلا یکی از دکوران بیو شیمی در ایسن بساره چنین نظر داشت که: «سگرت کشیدن باعث تقلیل مستون مترون و ترك نمودن سگرت باعث ازدیاد مستون مترون شده که همین ازدیاد نشانه صحت جسمی شخص شمرده میشود. البته ناتوانی جسمی بدترین مرضی است



با این وسایل است که یکده جوانان ماه سگرت معناد میشوند .

وا قعیت متو چه سگرت کشا ن بوده و صریحا اظهار میدارد که استعمال سگرت عملیست که علیه صحت قرار میگیرد . از نگاه روانی ، ترک سگرت مشکل است یا خیر ؟

از نگاه روانی معمولا بسا موضوعات و تطبیق آن شکل تلقین را بخود میگیرند یعنی اینکه موضوع دزدان مردم چنین احساس شده یا از اکثر مردم شنیده شده کسه ترک چنین عملی مشکل بوده در حالیکه از نگاه واقعیت چون استعمال سگرت روی ضرورت و مجبوریت بمیان نیامده است بلکه یک عادت بوده لذا ترک آن هم امکان پذیر میباشد .

چگونه میتوان سگرت را ترک کرد ؟ طوریکه قبلا گفته شد که استعمال سگرت اصلا روی عادت بمیان میاید فلهذا میتوان گفت که ترک آن هم دور از امکان نیست اما ما اگر فکر شود که ترک سگرت عملیست چون رفتن به سینما و رفتن آنکه اگر انسان به سینما برود یا نرسود به شخصیت آن برنه و خوردن پس با آرامش روحی بدون احساس رنجش میتوان بصورت تدریجی سگرت را ترک کرد .

شخصیکه به سگرت معناد باشد ، آیا حرفهایش که سگرت چیزی بدست آورد پذیرش دیگران قرار خواهد گرفت . شخصیکه خودش به استعمال سگرت معناد است نمی تواند برای اشخاص دیگر در مورد ترک سگرت توصیه نماید زیرا نه تنها سخنانش بالای جانب مقابل تا ثیری نمی گذارد بلکه بزود ترین فرصت مورد انتقاد جانب مقابل نیز قرار میگیرد . آیا این امر واقعیت دارد که سگرت رفع خستگی میکند ؟ تا اندازه ممکن است بقیه در صفحه ۴۸

کشور کمک خواهد نمود زیرا نو جوانان سرمایه اینده هر کشور است و هر کشور به اتکالی همین نو جوانان اساسا اقتصادی واجتماعی خویش را طرح و پلان گذاری مینمایند .

بهترین راه مبارزه با سگرت چه است ؟ - بهترین راه مبارزه با سگرت عبارت از سپورت آزادمتداوم است ، همچنین زیادت کارهای جسمانی و تقلیل کارهای فکری و دماغی دواصل اساسی است که باید در مرحله ترک سگرت به آن متوجه بود مبارزه بر ضد سگرت از طریق پروگرام های تربیوی رادیو و تلو یزون زیاد موثر واقع می شود .

میگویند زنان بیشتر از مردان به سگرت معناد اند ، آیا این امر حقیقت دارد ؟ درین مورد احصائیه های دقیق در دست نیست مگر بازم گفته می توانم که زنان نسبت به مردان کمتر عادت دارند سگرت بکشند زیرا زنان نسبت به مردان بیشتر در تربیه اطفال و کارهای منزل مصروف اند به همین اساس است کسه آنها نسبت به مردان کمتر سگرت میکشند . من کسائی را میشناسم که در نتیجه

عزم را سخت توانسته اند بعد از یک نوده سال سگرت کشیدن انرا ترک گویند . بزرگ (احساس) محصل صنف اول رشته ژورنالیزم پوهنشی ادبیات و علوم بشری - بیحیث یک جوان در مورد شعار (سگرت یا صحت انتخاب با شمامست) چه نظر دارید ؟ (سگرت یا صحت انتخاب با شمامست) شعار است که از قاضی همه چیز معلوم و آشکار شده میتواند این در کلمه متضاد که هر دوی یکدیگر قرار گرفته اند موضوع نشاندهنده یک واقعیت است یا بعباره دیگر یک ضربه بی تهدید آمیزی است کسه در

مشکلات صحرای اقتصادی خواهد نمود . جلوس - گیری ازین عمل کاری است قابل ستایش که در آینده به وضع اقتصادی واجتماعی



عده ای از محصلین پوهنتون در مورد مضار سگرت نظریه های ارایه نمودند .

بقیه صفحه ۹ سگرت یا صحت.

آرند صحت مردم را چه میکنند و فکر می کنند که با تحریر جمله اخلاقیه فابریکه های تولید سگرت شان به سقوط مواجه خواهند شد .

در مورد معناد شدن نو جوانان به سگرت نظرسما چه بوده ، آیا تقلید در این امر چه نقشی دارد ؟

- نو جوانانیکه تازه به بلوغ رسیده اند و معناد به سگرت اند در حقیقت بر ضد نموی وجود شان تازه مبارزه را آغاز نموده اند ، آنها بر ضد فکر سالم شان مبارزه می کنند بالخصوص نو جوانانیکه به کار های فکری سروکار دارند . واضح است که نو جوانان مدلل در آمد پول ندارند و اگر معناد به سگرت شوند یکی اینکه بر ضد صحت و فکر سالم شان مبارزه می کنند و دیگر اینکه پول اولیای شان را حریق میکنند .

در پهلوی این دو نکته این را هم علاوه می کنیم که معناد شدن نو جوانان به سگرت آنها را به فساد های اخلاقی واجتماعی هم میکشاند زیرا روزهای تصاند فخواهد نمود که در کیسه او لیبای شان بسول باشد ، پس در همینجاست که فسادهای اخلاقی واجتماعی بروز مینماید . تقلید درین مورد گامی است که نو جوانان را دچار





آتش دیدگان

سید علی

آتش کند زنده ما قناد
گر چه مارا سوخت زنده باد

زنده باد این آتش سوزان ما
آتش بوینده در کبکها ما

آتش سوزنده و پروردگار

آتش سوزنده و موزگار

آتش از زنده بر فاسته

عشق را راج چونم آراست

دل رنگ ما شعله کبر آتش است

تار و پود ما آتش است

هر که از ما شست خاک گرفت

شعله سوزنده را در بر آفت

سوختیم ز آتش سوزانیت

شکوه کار همه آتش زانیت

چیت آتش عشق هم آتش است

دل بزرگش از دم آتش است

دست در کام پنهان آتش است

مشتها از زهر تو فام خورده

کاخ محرم استوار از پنهان

پخته باشد خاک آتش دیدگان

۱۳۵۰/۸/۶

چراغ گل

پنبه تون کارگر

اگر زحمن ، ترا گشته است تن روشن

ز عشق شد دل و جان و دماغ من روشن

هزار بلبل رنگین ترانه بسمل شد

که تا چراغ ملی گشت در جمن رو شن

فروغ سینه ام از مهر جا و دانه تست

چو نور شمع ، که در شب کند لگن روشن

بسان شیشه فانوس در دل شبها

صفای پیکر تو ساخت پیر هن رو شن

شده است چشم من از جلوه شکوفه تنی

بسان باغ که گردد ز ناستر روشن

هنوز داغ تو سوز دخیلوت جانسم

چو شمع ناب که میسازد انجمن روشن

صفای دل نمود بیگداز جان حاصل

نگشت جو هر کس جز بسوختن روشن

چنانکه جان من از بیت حضرت صائب

نشد دماغ کسی از باده کهن رو شن

اگر سکنند از آئینه ساخت لوح مزار

چراغ تربت ما باد از سخن رو شن

حیدری پنجشیری

خانجانی

به ربنمینی عفه خوک خیلواکیدی نشی

چردیل به بیواکی کی خیلواکی غواپی

آردی بله هسی ستره بیواکی نشته

چی مرئی شید خیل خان اوخانجانی غواپی

دو کتور زیار خرخی زندان ، ۱۳۵۸/۷/۱۰

سوگند

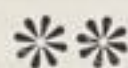
به نطفه بلورش خورشید در رحم صدقگون سپیده
 به زیبایی جاوید که در روح پر پهنه آسمان است
 به عطش بی طاقت جرانه در لیمه درخت
 به شپوت بقرار کشت تشنه و خشم ابر ،
 که رامشگر سرود باران است .
 به عرق قره جبین چمن درهما خوشی شبانه
 به چاک پیرهن لاله و شوخ دستی نسیم
 به بیکره مه در پنجه موج
 به همیشه دختراکسان انجم در ابریشم استخر
 به زلف شکن شکن عروسان باغچه در حجله های دامادی
 به بطن های آمساده در پذیرش باروری
 به بزم پر میوه تابستان و خلوت سرد سایه ها
 به درد خاموشانه تک و کوهبار رنج دهقان ،
 در قطره های شراب .
 به بیدریغترین مرگت پسانیزی برگه ها ...
 به تلخترین ندامت در سپیدی سرهای کوهستان .

به شنای ستاره یاد تو در بحیره خاطر من
 به اراده من که رهنورد پر خستگی تاریخ است
 به عشق من که نجیبانه ترین ترانه هستی است
 به صادقانه ترین دروغ من ، که «فراوشی» است
 به دروغترین صداقت تو ، که «تردید عشق» است
 و به تو ،

که رویای بهار پر عطر و شگوفه ای در خواب های زمستانی !
 من ، سوگند جاویدانه خویش را صیقل می بخشم ،
 و اندیشه میکنم :

بهشت را ، و سر نوشت را .

بهار ۱۳۵۴ ع ، افتخار



وطن

بگرفته حیات از فضا بت هستی
 از بهر سر افرازیت ای مام وطن

خلق توبه کوه و کمر و دشت و دهن
 هستند بز بو ر شجاعست دایم
 با تیرو تبر خنجر و شمشیر به تن
 آماده برای حفظ ناموس و وطن
 میرمحمد کاظم «هاشمی»

تابدوساز

تو گوئی شعر نغزی گو برایم
 ندانم من سرا یم داستانیها
 تو گوئی قطعه مسوزون و زیبا
 بسازم من برسم نکته نانیها
 و یا طرح غزل ریزم به سبکی
 که گفتارم شود ورد زبان ها
 ولی من در خیال دیگری گیر
 کنم بهر سو بیپوده بیان ها
 تو از سوز و گداز خویش گوئی
 نمایم من ز درد خود لغا نپا

تو در فکری و من در فکر دیگر
 نمایم هر یکی از خود جهانیها
 تو میخواهی به بال آرزو ها
 کنم سرواز مسوی آسمانیها
 در آنجا زین جهان پر هیا هو
 سخن گویم به ماه و کپکناهیها
 من اینجا صفحه ایرا نقش بندم
 که باشد تا بلوی آ را ما نپا
 نورمحمد «فیض» اسفنده می

بهار

زباغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید
 کلید باغ عاراده که فردا بان بکسا آید
 کلید باغ را فردا هزاران خوانمنا آید
 تولختی صبر کن چند آنکه قمری پر چنار آید
 جواندرباغ تو بلبل به دیدار بهار آید
 ترا مهبان ناخوانده بروزی صد هزار آید
 کنون گر گلبنی را پنج شش گل در شمار آید
 چنان دانی که هر کس راهمی بوی بهار آید
 بهار امسال پنداری همی خوشتر زیار آید
 ازین خوشتر شو دفر دا که خسرو از شکار آید
 بدین شامیستی جشنی بدین با بستگی روزی
 ملک را در جهان هر روز جشنی با: و نوروزی



تو بهار آمد و بشکفت بیکبار جهان
 بر سرا فکند ز من هر چه گهر داشت نهان
 تا ز خواب خوش بگشاده گل مسوری چشم
 لاله سرخ بیند همی از خنده دهسان
 پرفیانیها و برند است کشیده همه باغ
 عاشقان گاه بر این سایه دوان گاه بر آن
 اندر آن هفته که بگذشت جهان پیر نمود
 و ندرین هفته جو است کران قابه کران
 من شنیدم که به ایام جوان پیر شود
 شنیدم که به یکپخته شود پیر جوان
 من نگویم که می سرخ حلالست و مباح
 گری بود ورنه من این لفظ نیارم به زبان
 خیز تا بر گل نو کوزگی باده خوریم
 پیش تا از گل ما کوزه کند دست زمان

«فرخی سیستانی»



«ماهی آبنوس»

بر گشته ام که باز ببینم یگانه را
 ماهی آبنوسی و در بر که می خیسال
 آغوش دست های تو با گرمی سبک
 چون بیکر ونوسی و در شهر تا شتی
 چون رگه های ناکی و مست نشاط رز
 کاریده ام باغ گل بی جوانه را
 بیوند میزنی گل و برگ ترانه را .
 چسبیده اند سخت تن عاشقانه را .
 پرورده ای بنار گل عاشقانه را .
 آورده ای به شاخ فروغ زنده را .
 بشیر «سماورز»

میزان ۱۳۴۶ غزنی

اطفال را از موهبت شیر مادر نباید محروم ساخت حتما باید تا شش ماهگی از پستان مادر شیر بخورند غذاهای سخت برای طفل نه هنوز دندان ندارد و بروی زمین نمی خزد و به اصطلاح چارغوك نمی کند كاملا غیرطبیعی است به سلامت كودك تاثير سوء وارد خواهد ساخت همچنان تغذیه نوزاد باغذا های مصنوعی كه امروز در بازار هافراوان موجود می باشد مورد تردید نبینا شند زیرا دستگاه هاشمه او هنوز در حال تكامل و رشد بوده و قادر نخواهد بود كه این مواد ساختگی را هضم نماید و باید كوشش شود كه نباید كودكان را ازین نوع غذاها بدهیم .



اطفال امروز

توصیه به مادران اینست كه تا شش ماهگی نوزادرا فقط باشیر مادر تغذیه کنند و پس از شش ماهگی بتدریج غذای سخت طبیعی البته با توانایی جویدن كودك به او بدهند شوربای ترکاری، دمیخت، آب میوه فرنی از كسارن فلور غذا های متمم دوران شیر خواری میباشند.

شیر مادر اطفال را در مقابل امراض مخصوصا امراض ساری مضمون نگه میدارد، و مادر باید بکوشد تا حد امکان از پستان خود طفل خویش را تغذیه نماید و اگر تا دوسالگی در پهلوی غذاهای دیگر او را شیر هم بدهد می توان گفت كه حیات او را بحدی مقابل امراض بیمه می نماید .

شیر های قوطی و خشك و دیگر غذا های كتنرو شده سبب چاقی در اطفال می گردند مگر اطفال در مقابل امراض مقاومت زیادی نمی داشته باشند و اگر مادر بنا بر دلایلی نمی تواند كودك خویش را شیر بدهد باید حتما با داکتر تماس گرفته و غذای روزمره كودك را طوری تهیه نماید كه ویتامین ها و انزایم های مهم بدن را از طریق ترکاری ها و میوه ها به سهولت گرفته بتواند .

وزن طفل مطابق بسن و درازی قدش باید همیشه كنترول گردد . طفل نباید از حسد و اندازه عادی چاق و یا لاغر شود . طفل ایكه درست تغذیه گردیده و پروگرام خواب و تقریح اش بصورت صحیح ترقیب و تنظیم گردد بحالت عادی رشد می نماید . با تغذیه اصولی سلامتی اطفال را تا اخیر عمر تضمین نمایند .



شیرمادر از چاق شدن كودك جلو گیری می کند
ژوندون

طفل نباید بیش از حد چاق باشد

وزرد آلو و غیره كه برای دندانها هم مفید می باشند . شیر هم يك غذای كامل است و در نشو و نما و رشد كودك سهم بارز دارد مصرف پروتین هم در رشد طفل موثر میباشد كه باید در غذایش شامل گردد مگر از مصرف زیاد قند ، مربا ، انواع شربت ها جلوگیری شود هنگامیکه طفل به سن مكتب می رسد كنترول پروگرام غذایش كم و بیش از دست مادر خارج می گردد در صورتیکه اگر تا آن سن به پر خوری و تغذیه غلط عادت کرده باشد بمشکل این عادت را از سر بدر خواهد كرد و برعكس آن همیشه نورمل و مرتب غذا خواهد خورد پس چه خوبست تا عادت غذایی كودك را قبل از این سن ستوار ساخت .

تغذیه با شیر مادر بندرت باعث چاقی نوزادان می شود ، بیشتر نوزادانی كه از طریق شیر چوشك و غذا های قوطی بطریق مصنوعی تغذیه میشوند چاق می گردند كه باعث خوشحالی والدین گردیده ، و آنها تصور می کنند كه چاقی اطفال سبب ودلیل سلامتی و صحت مندگی اطفال شان می باشد در حالیکه این چاقی جمع شدن چربی در سلولهای بدن بوده و اغلب باعث می گردد كه در بزرگسالی هم فرد چاقی شود .

امروز اكثر دكتوران و متخصصین اطفال و تغذیه طفل به این عقیده هستند كه در رژیم غذایی اطفال حتما تغییراتی را باید وارد ساخت و نباید به آنها زیاد خوراند و آنها را راه پر خوری تشویق نمود . در قسمت اطفال شیر خوار باید گفت كه

پس نباید رژیم طوری باشد كه باعث کاهش كالوریا گردد بلكه بنایش باید بر انتخاب مواد غذایی قرار داشته باشد كه برآور گانیریشن بدن لازم و ضروری شناخته شده ، و عده های غذا نباید در روز از سه وقت تجاوز نماید و موادی مانند شیرینی ، كلیجه ، كيك ، قند و غیره را در دسترس طفل قرار ندهیم و اطفال را باید بخوردن میوه و سبزیجات عادت دهیم مخصوصا آن موادی كه بجویدن نیاز دارند مثل سیب ، نساك ،

كودك از دو ساله بیلا قادر است مانند بزرگ سالان غذا بخورد مگر بمقدار كمتره و از همین سن است كه كودك بتدریج وزن دوران نوزادیش را از دست میدهد و اگر باز هم كودك ایكه در زمان تولد و ماههای اول حیاتش چاق باشد لازم می افتد تا او راحت رژیم قرار دهیم و عادت غذا خوردن او را تا اخر عمرش تثبیت نمائیم مگر نكته مهم و قابل یاد آوری اینست كه كودك در حال رشد است و وجود واستخوان بندی او ضرورت به آن مواد غذایی دارد كه مفید و موثر واقع گردد



تغذیه درست ضامن سلامتی كودك است



نظام نیر : صمیم

طفل امروز نیروی پر توان فرداست

طفل ، این موجود، دوست داشتنی که
سحتاج و نیازمند هرگونه کمک و استعانت
والدین است و چون غنچه های رنگین در
بوستان زندگی انسان می شکفتد دماغ ها را
معلم و دلها را حلاوت و طراوت بخشد زیننده
است به تربیه جسمی و تقویه روحی این
قشر هستی آفرین بویژه توجه و التفات ارزانی
کرده ، زیرا بهر اندازه که طفل درست تربیه
شود به همان پیمانه عضو و اعضای مفید و با
الرژی تعلیم جامعه میشود در حقیقت طفل
اساس و هسته جمعیت های انسانی را تشکیل
میدهد، ترقی و انحطاط يك جامعه مربوط و
منحصر به تربیه سالم و غیر سالم طفل است
چنانچه شاعری مصرعه دارد که بوجه مطلوب
اهمیت و ارزش تربیه معقول طفل را ایضاح
اناده می کند :

خست اول گسر نهد معمار کج
تا نریا میرود دیوار کج
گرچه در ظاهر امر گفته شاعر در قسمت
اعمار، عمارت صدق می کند ولی مراد اصلی

شاعر تربیه صحیح طفل را که در حقیقت
خست اول عمارت (جامعه بشری) را تشکیل
میدهد میباشد و کنایه است که نتایج مفید
و یا مضر تربیت سالم و غیر سالم را برای
والدین تفهیم می نماید ، خلاصه نکته اساسی
و مهم درین است که واری به تربیه جسمی
و روحی طفل در ایجاد جامعه سالم و مترقی
واقعی است انکار ناپذیر ، زیرا طفل وقتی
که پایه عرصه وجود می نهد از هر گونه
ملوث فکری و ذهنی عاری بود ، و حیثیت بومی
را دارد و همین عقاید و اندیشه های مثبت و
مفید والدین - اطرافیان و اثرات محیط خانه ،
کوچه و مکتب است که از آن برداشت میکند
و شخصیت و کرکتر خود را می سازد البته
نخستین دبستان آغوش مادر است بر واضح
است وقتی که طفل در آغوش مادر به سلامت
تربیه و پرورش می یابد شخصیت مطلوب

کسب می کند ، طبعاً زمانیکه قدم در محیط
مکتب می نهد بازم نیازمند واری معقول
است و همین مریون میباشد که زمینه را برای

فرا گرفتن عادات ، اخلاق و تعلیم و تعلم و
جهان بینی طفل مساعد می کند و از همین
خاطر وقتی که توجه انسان را آثار فلاسفه
نویسندگان و شعرا و علمای کسه در بخش
تربیه جسمی و روحی طفل مطالعه می کند، به
اتفاق نظر همه اهمیت خلاقه تربیه سلیم طفل
را برای والدین و اورگانهای که مسؤول تربیه
و تعلیم اطفال رایه عهده دارند توصیه می-
نمایند .

چنانچه تولستوی نویسنده معروف و انقلابی
اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی همواره
میگفت که وی در طول زندگی بیشتر به
مسایلی که از نظر روحی و اخلاقی به کودکان
ارتباط میگردد مستغرق بوده است، و همین
قسم ماکسیم گورکی نویسنده مشهور دیگری
شوروی اطفال و جوانان
را يك نیروی بزرگه تعریف کرده است و به
همین سلسله ملیون ها آثار مطبوع و غیر
مطبوع به صورت کتبی و روایتی پیرامون
اهمیت تربیه درست اطفال طبع و گفته شده
است که این لحاظ روز تا روز بزرگتر و عظیم
توسعه و گسترش می یابد. در کشور های که
تضاد های طبقاتی بصورت آشتی نا پذیر
وجود داشته، بی لباسی ، بی ثانی و بیسوادی
و غیره مفاسد جان سوز اجتماعی چون مکروب
های کشنده ملیون ها طفل را در آتش می
کشد، حاکمیت مناسبات غیر عادلانه تولید
و توزیع نقیصه دیگری است که اکثریت
اطفال که به اقتضای متمکن تعلق دارند ،

از بسی نعمات مادی و معنوی محروم ساخته
شده و از فرط گرسنگی و تحمل شرایط
مشکل زندگی بیک فیصدی عظیم اطفال قبل
از اینکه به رشد جوانی برسند در خورد سال
هستی و سلامه تخویض را از کف میدهند ،
به طور عموم وضع اطفال در کشور های
طبقاتی و سرمایه دار خیلی آشفته و خراب
بوده و صرف اطفال مشت سرمایه دار و
عمال فاسد ارتجاع و امپریالیزم از بهترین
زندگی برخوردار بوده و دیگر سایر اطفال
که در خانواده کارگران، دهقانان ن پیشه-
وران و سایر اقشار زحمت کش که سطح
عاید شان کم است مربوط میباشد ، همان
طوری که در هیچ کشور ها اکثریت اطفال
از تغذیه مفید نهایی محروم بوده و حتی
به قسم بخور و نمیر حیات به سر می برند
و از لحاظ مواد تعلیمی و تنویری نیز به
فقدان مواجه میباشد و این تا رسایی با سایر
آشفته حالی ها دست بهم داده وضع عمومی
اطفال را به مخاطره می افکند و از همین لحاظ
در کشور های طبقاتی و بورژوازی بی عدالتی،
تبعیض نژادی ، کینه قوی و جنگ و خون
ریزی ، گرسنگی ، بی سوادی چون هیولای

مرگ بار سایه افکننده رفاه و آسایش
زحمت کشان و مولدین نعمات مادی را بهمزده
است ولی این نابسانمانی های ناشی از پلان
های استعماری و امپریالیستی سرانجام
زحمت کشان را با هم بسیج و متحد می کند
و برج و بار مستمکران و خون خواران را
از هم فرو ریخته و سلطه خائسانه
آنها پایان می یابد، تاریخ نبضت ها و
جنبش های ملی در آسیا، آفریقا و امریکای
لاتین بهتر شاهد است ، طوری که می بینیم

مستمکران از قدرت می افتد و نیروی های
و پرولتری و روشهای انسانی رویکار و معمول
شده چرخ نظامها بطور شایسته در محور منافع
خلق های زحمت کش می چرخد و تحولی
در مسکور های مختلف حیاتی پدید می آید
و هنگامی که وورد واری به تربیه و پرورش
جسمی و روحی اطفال بدل مساعی همه جانبه
صورت میگردد کشور های سوسیالیستی و به
ویژه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی
بحیث پیش آهنگ و قافله سالار اردو کساء
سوسیالیستی در جهان در رأس کشور های
مترقی قرار گرفته و از همان آغاز پیروزی
انقلاب کبیر اکتوبر سال ۱۹۱۷ در اتحاد -
شوروی در پهلوی سایر پدیده های نوین
و انقلابی از تحولات عمیق و بنیادی که در تمام
عرصه ها و بخشهای اقتصادی ، اجتماعی ،
سیاسی، فرهنگی و غیره پدید آمده در قسمت
چگونگی وضع اطفال و نحوه تربیه سالم
جسمی و روحی آنها اقدام مهم و پرازنده ارزانی
شده و نتایج آن همین بس است که امروز
کشور عظیم و بزرگ شوروی با وجود آوردن
نیروی مترقی و پیشرو به سوی ایجاد و
ساختن جامعه کمونیستی پیش میرود، جامعه
که در آن هر کس مطابق استعدادش کار می
کند و مطابق نیازش پاداش میگردد .

طوری که گفته آمدیم در کشور شوروی
درباره رسیدگی به تعلیم و تربیه اطفال به
غایت توجه میشود ، مطابق پلان ها و برنامه
های سوسیالیستی جهت تهیه مواد تنویری
و تعلیمی از طریق رادیو ، تلویزیون و نشر
و طبع کتب و جراید و روزنامه ها و غیره فعالیت
های متنوع و مختلفی که در تربیه و پرورش
سالم اطفال موثر واقع میشود اقدام
متداوم و پیگیر صورت میگردد طبق احصائیه
و ارقام منتشره به خاطر تحقق پذیرفتن این
مامول تاکنون بیش از ده هزار ملیون کتاب
برای اطفال در اتحاد شوروی به طبع رسیده
است و به همین اساس سنایر فعالیت های
تربیتی و پرورشی با تاسیس کودکستانها ،
شیر خوارگاه ها و تفرجگاه ها و تهیه سامان
و وسایل سرگرمی و دیگر رسیدگی ها بیک
وسعت و بصورت سر تاسری در تمام نقاط
اتحاد شوروی به خاطر تربیه صحیح و مطلوب
اطفال جریان داشته و مطابق اقتضای عصر و
زمان در زمینه خدمات درخور توجه در منصفه
عمل و تطبیق قرار میگردد و به همین ترتیب
در سایر کشور های مترقی و سوسیالیستی
در موضوع اطفال و رسیدگی درست به احوال
این قشر دوران ساز دقت بخصوص میشود
و این به ذات خودش مزیتی است که در چنین
کشور ها اطفال از هر نوع امتیاز و نعمات مادی
و معنوی مستفید و برخوردار بوده و با تقدیم
جوانان نیرومند و پادانش و هویشیزگان مترقی
و زحمت کش چرخ زندگی بوجه مطلوب به
حرکت افتاده و زمینه برای تحقق
ارمان ها و اهداف سوسیالیستی از هر لحاظ
مساعد میگردد .

بر اساس آمار و ارقام موجود در سازمان
بین المللی کار بیش از چهل ملیون طفل
در جهان بین سنین شش تا پانزده سال به
جای آموزش و تحصیل به کار اشتغال دارند.
بقیه در صفحه ۴۴

نقش خلاق زحمتکشان در روند تکاملی جامعه و محو و نابودی کامل دشمنان وطن

زهدگی را به مفهوم وسیع کلمه عرضه های بیشماری اندر کاراست، در این پهنای وسیع و بی انتهای جهان و با این گونا گونی پدیده های اجتماعی و با این مختلف النوع بودن فاکت های اجتماعی و انواع پدیده ها و واقعیات موجود بایست بشکل ارزنده و قابل قبول به منظور شناخت پدیده ها و فاکت های

اجتماعی موضع گیری نمود و با این گوناگونی پدیده ها و فاکت های اجتماعی نباید سر در گم شد و با دستچاکی متوسل بهر عملی، چه با جمع مغز سرد در این بخش باید بر خوردار نمود و آطوریکه شایسته است باید

در این بخش موضع گیری نمود، چنانچه قیلا یاد آور گردیده ام که اگر در بررسی و مطالعه پدیده ها و در مقابل اخذ تصمیم و نتایج حاصله بر خورد ارزنده نداشته و بشکل منطقی موضع گیری ننماییم و یا با استفاده از شیوه های منسوخ و کهنه در این مورد به فعالیت بپردازیم، کار و فعالیت ما چندان موفقیتی بیار نخواهد آورد. در بررسی و مطالعه جامعه

و بخصوص در بررسی و مطالعه نیرو های محرکه که جامعه باین نتیجه می رسیم که باید به منظور شناخت درست و تمام عیار از جامعه و نیرو های محرکه که آن قبل از همه بسا بد ساخت اقتصادی و مادی جا مده نمود، چه اساس کنه تکاملی جامعه را باید در هستی مادی و ساختار اقتصادی جامعه مطالعه کرد نه در مقابل روانی و روحانی جامعه، چه اساس تکاملی جوامع را در مقابل و پدیده های روانی مطالعه کردن و چسبن در حقیقت پس پای دزدان را تعقیب کردن است.

از همین سبب است که بار ها توسط علمای اقتصاد و جامعه شناسان مرفقی این گفته تکرار گردیده است که: «خلق و توده های زحمتکش نیرو های عمده و تعیین کننده تکاملی جامعه آند». چون توده های

وسیع زحمتکشان جامعه در تولید نعم مادی نقش عمده، اساسی و تعیین کننده دارند، چون با وسایل تولید چه بشکل بالاقوه و چه بشکل بالفعل در ارتباط اند چون نیروی سرشار در تولید نعم اجتماعی داشته، چون در حقیقت گرداننده اساسی چرخ نیرو های مولده در جامعه است، چون این انسان زحمتکش بود که با کار و بیکار انسانی خویش مسیر خود بخودی تاریخ و جامعه را به شکل سیر آگاهانه نمود و... پس با صراحت لجه باید گفت که این توده های وسیع امر خوبترین و ارزنده ترین پدیده ها را تولید زحمتکشان و رنجبران جامعه بود که در حقیقت نمود، پس در این مورد باید گفت که نقش زحمتکشان جامعه در روند تکاملی اجتماع

نقش عمده و تعیین کننده است. درین بخش باید یاد آور شد که دشمنان وطن یعنی امپریالیسم امریکا، شمولیسم و عظمت طلب چین، محافل ارتجاعی پاکستان و مصر همه دست بدست داده و در یک صف و جبهه نا مقدس بر ضد شرافت، نوامیس ملی و منافع علیای افغانستان عزیز و بر ضد مصالح توده های وسیع زحمتکشان جامعه توطئه مینمایند و دمیسه و اینجا و آنجا دست به خرابکاری و ترور و دهشت میزنند، این اعمال و سرسپردگان امپریالیسم باید بدانند که با این فعالیت های مذبحانه و تقلید های شیطانی، بروسه و جریان نا بودی خویش را بیش از پیش تسریع می بخشند حزب، دولت و مردم افغانستان در یک صف بیکار و در یک جبهه مقدس نبرد عادلانه اجتماعی بیش از پیش بهم فشرده شده و به منظور تسریع روند تکاملی جامعه و محو و نابودی کامل دشمنان وطن مقدس مان افغانستان عزیز بیش از هر وقت دیگر مبارزه خویش را تشدید می بخشند و با در نظر داشت کلیه خصوصیات جامعه در تطبیق مراسم مردمی و عملی کردن شمار های عمده به منظور تکامل اجتماع و خوشگامی زحمتکشان جامعه موفقیت

های بیشماری بدست آورده و همچنان واقفان آمیز در این راه پیروز ماندند بر خرابه های نظامی کهن و بر فراز برج و باروی و پیران شده ارتجاع سرود پیروزی حق بر باطل را با بانگ رسا میخواند:

اکنون بخصوص با پیروزی قیام شش جدی پیروزی بیش از پیش انقلاب ملی و دموکراتیک در جامعه، حزب و دولت در صدد جدی آنست تا کلیه طبقات و اقشار دموکراتیک را در یک جبهه وسیع ملی بدر وطن تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان متحد نموده و با کار و بیکار انقلابی در جهت تکامل بیش از پیش اجتماع خویش به موفقیت های چشمگیری نایل گردیم.

دشت و کوه این وطن، بیابانهای ریگی و دشت های بی آب سوزان این مرزوبوم، و جب بوجب این سرزمین قهر مان از مامسی طلبد تا در جهت خوشگامی و سر بلندی زحمتکشان این جامعه و در جهت سر فرازی و آبادی این وطن ویران شده که مادران قهرمان ما در سوگ فرزندان قهرمان و شهید خویش می ریزند، و به امین چنانیکار نفرین، در جهت به سر رسانیدن اهداف حزب و دولت متحد با هم جبهه گرم کار و بیکار انقلابی را بر ضد همه دشمنان بگشائیم.

تاریخ وطن ما در حقیقت امر تاریخ شهادت، شهادتیکه در راه حق و عدالت اجتماعی قربان شدند و با خونهای سرخ خویش راه آیندگان را روشنی بخشیدند. مسیر تکاملی جامعه چنانچه قبلا گفته آمدیم، سیر است پیروزمند، سیر از حداقل های به انتها حداکثرها، سیر از تغییرات کمی به تغییرات عمده کیفی و انقلابی، چه این تغییرات کمی است که در اثر رشد دمدم آن تغییرات عمده و انقلابی عرض اندام مینماید، این امر در مورد تکامل به مفهوم وسیع کلمه و در مورد تکامل جوامع بشری

به مفهوم محدود کلمه صدق مینماید، بلکه تکامل را یکی بعد دیگر باید پیمود و چنانچه شاید و باید در این بخش طی طریق نمود، تکامل را همیشه یک جهت در کار است، سیر به جهت پیشروی و بسوی قله رفیع.

دشمنان این مسیر پیروزمند اینجا در آنجا به تلاشهای مذبحانه ای متوسل میگردند، ارتجاع به مفهوم وسیع کلمه طبق ما هیت خویش در این راه یعنی در راه پیشروی و تکامل موانع بیشماری ایجاد مینماید هزاران هزار انسان را بکلوله می بندند و بر ضد اراده آزاد و رزمنده زحمتکشان چه جنایاتی را که مرتکب میشوند، همین اکنون ارتجاع جهانی و در داس امپریالیسم امریکا با تولید سلاحها و جنگ افزار ها، کشورهای عضو پیمانهای تجاوز کار نظامی را به انبارخانه سلاح مبدل کرده است، تلاش امپریالیسم جهانی به تبدیل منطقه بحر هند به پایگاه نظامی و استفاده نظامی از این طریق به شکست مواجه گردیده است، گردانندگان امپریالیسم امریکا باید متوجه باشند و خود را گول نزنند که دگرین قصر سفید در مورد کشور های جدیدا به استقلال رسیده بنا کامی مواجه گردیده است و این شکست دگرین امپریالیستها در حقیقت امر قدم دگریمت که در جهت نابودی ارتجاع و امپریالیسم برداشته میشود.

پویندگان راه عدالت اجتماعی و انسانی خوب میدانند که امپریالیسم و ارتجاع جهانی در اثر رویداد های دهه اخیر هارتر گردیده و با متحدین گوش فرمان خویش از هر قماش که باشند در صدد ترقیب و به مرحله اجرا گذاردن نقشه های شوم تجاوز کارانه خویش مینمایند اما باید بدانند که دیگر قادر نخواهند شد تا بر منابع سرشار طبیعی کشور ها مسلط گردند.

امپریالیسم امریکا با مردن چینی و محافل سخت راجعای پاکستان و مصر در نظر دارد ناصحنه تصادمات نظسی قدرتهای جهانی گرم تر نموده و خودش از چنین وضعی سود ببرد، اما باید بدانند که در هر کجای جهان اگر این محافل مرجع و ضد ترقی اقدام بعملی نمایند شست کوبنده توده های زحمتکش این کشورها بوزوچنه آن دون صفتان سیه روی را خواهد شکستاند، این سیه رویان تاریخ، این مصر که سادات، این قاتلان هزاران جوان و طفل بیبر مرد و بیبر زنان، این متجاوزین بر مال و منال و مکت و داراییسی زحمتکشان، این بی عصمتان متجاوز به عصمت و پاکدامنی این مبین مقدس با ید فعالیت های خرابکارانه خویش را بر ضد افغانستان قهرمان و انقلابی خاتمه دهند این مبین انقلابی و توده های ملیودی زحمتکشان آن رقیبان شوم و سیارا افتنا نموده و بیش از پیش در جهت رفاهیت توده های زحمتکش جامعه و در راه آبادانی و شکوفایی این مبین مر د آفرین متحدانه و هشیارانه پیش میرود.

بقیه در صفحه ۳۰

اختراعات جدید...

در سال (۱۹۵۶) در زندگی منا به واقعه دیگری رخ داد. درین سال در یکی از سفرها من به فریه پدیری کوباچی با مریدی از نواج کرد. درین زمان (۲۸) سال داشت منا به به خاطر احترام به خواست ما درش با ابراد مراسم جشن عروسی بشکل قدیمی و عنعنوی منطقه موافقت کرد. طبق عنعنه آنجا در مراسم عروسی تمام ساکنین فریه اشتراک ورزیدند. هیات مشایعت کنندگان که در راس آنها خویشاوندان شوهرش قرار داشتند نجله که از لباس ملی زلفای منطقه نما بندگی میکرد به او تقدیم کردند. این جا به را که دست بند عریضی سا

کارها ی خانه و دو طفل وقت زیاد او را در بر میگرفت. منابه قادر بود فقط در اوقات شب کار کند. اما این همه مصروفیت ها مانع کار و فعالیت او نشد تا او را از تهیه و ایجاد اشیای ظریفه باز دارد. شاهد این کار نما یشتگا هی بود که چندی قبل در مسکو به افتخار جشن تجلیل بنجاه سالگی منا به دایر شده بود. درین نما یشتگاه اضافه از سه صد نوع هنر نما ی منابه منجمله اشیای زینتی زلفا، کوزه ها و گلدان های نقره ای که شاهد زحمات و سازندگی سی ساله اش بود به عرض نمایش گذاشته شده بود.



چند نمونه سازندگی منابه.

سنگ های قیمتی ضمیمه او بود فقط برای عروسی اش توسط یکی از استادان بزرگ فن تهیه شده بود. در مراسم عروسی عروس حق ندا شت تا بر قصد. زیرا عنعنه منظومی این را مجاز نمی شمرد. چون منابه با این همه عادات و رسوم آشنا نیسی بیشتر ندا شت تحمل آن هاگران نما میشد بالاخره همه کارها با شور و هیجان و سرور خاتمه یافت. چون این همه عنعنات در ضمن بسیار جالب و دیدنی بودند منا به تصمیم گرفت تا رسوم منطقه را بشکل کتابسی در آورد. دیری نگذشت منا به ازین همه عنعنات چهار قصه بزرگ نوشت تا باشد دیگران با عنعنات منطقه آشنا نی حاصل نما یند.

در حال حاضر منا به وقت خود را صرف کارهای پوششی شده مینماید. او درین فن چندین شاخه جدید نقاشی ایجاد کرده است و یکجا با قلم زنی نصب سنگ های قیمتی و ظریف کاری صورت میگیرد. منا به چندین نوع سنگ قیمتی را در یک چیز به بسیار مهارت بکار می برد. همکارانش در مورد منا به چنین میگویند: «منابه موجودیست که کارهای ناممکن را ممکن میسازد و اگر دست او با چیزی تماس حاصل کند قیمت بها میشود.» منا به خود خوش دارد الفاظ شاعرانه معروف روسی مارینا سویتایووده را تکرار کند: «فقط به کاری اقدام کن که قادر به اجرای آن نیستی.»

در چیست و چگونه...

میدهد. این نظر به امروز در کشور های غربی به عنوان یک تیوری عملی درفاکولته های طب به محصلین تشریح می گردند. تیوری در پیچه کنترل را تشریح می کند که تخریک بو سیمله با فجر سگنال های درد را در بسیاری از طرق تغییر میدهد. به عنوان مثال معمو لا یک جریان برقی جلد و تاساج زیر را تخریک و رشته های عصبی بزرگ ترا نسبت به کوچک فعال می سازد. این حادله به انسداد در پیچه کنترل کشا آمده و درد آرامش می یابد. سگنال های عصبی ایکه از یک جرح منتج می شود می تواند آرامش درد کند.

بر علاوه باید گفت رشته های عصبی که از قشر مغز سر ازیرو می شوند می توانند سگنال های درد را نسبی نمایند. در سرما شاک، هیجان، تشویش و فشار دزدنسبت به اول بیشتر بوده کا هش سطح ترس و فشار عصبی سطح درد را نیز کاهش میدهد. خستگی، پریشانی حواس برنی برای ازدیاد بیش از حد درد رول دارد بناء سیستم سوزنی جهت تقلیل درد بصورت دائمی یا موقتی قابل توجه است.

اخیرا دانشمندان کشف کردند که بدن در مقابل احساس درد به مجادله بر می خیزد و برای مقابله با درد ماده ای مسکنی بنام (آنکه فلین) تولید می کند. علاوه بر کشف این ماده که در نوع خود جالب است راه های دیگری پیدا کرده اند که برای از بین بردن سریع درد موثر پنداشته شده است. و مراکز مجوز صرف برای تسکین و از بین بردن درد بوجود آمده است درین مراکز همه نوع دکتور متخصصان روانشناس مشغول کار میباشند و کار همگانی شان جستجوی علل دردمیاست زیرا اغلب درد های مزمن علل مختلف جسمی، روحی، اقتصادی و اجتماعی دارند و برای درمان آن همه عوامل آنرا از بین می برند. داکتر جان توتزر معتقد است شکست دنیا ی طبابت در برابر درما ن عده ای از بیماران اینست که تداوی بسرخسی از ایشان مستلزم آن است که گزارشات و مشاهدات قبلی دقیقاً تحلیل و بررسی شود زیرا ریشه ی بسیاری از درد های مزمن از اعماق حواس گذشته قرار دارد و دستیا بر در مورد آن مشکل است.

داکتر ویرا دوسکی دانشمند شوروی معتقد است یکی از علل درد کشیدن بیش از حد اینست که در فاکولته های طب به دانشجویان طرز درمان و تداوی انواع درد ها چیزی توضیح داده نمیشود. و بر علاوه باید دانست که بین یک درد کوتاه و احياناً شدید با یک درد مزمن تفاوت های فزونی و یکی فراوان وجود دارد.

داکتر جان بانی کا اهل مکزیک معتقد است برخی از دکتوران برای تسکین درد دست به عمل جراحتی می زنند این درست است که بر طرف ساختن برخی از درد ها نیا زمند آنست که مریض را روی میز عمل قرار داد. ولی این دلیل نمی شود که برای تسکین هر دردی فو را بیمار را به اطاق عمل بفرستیم. طبق آماریکه در دست است جراحتی های (پیخوئی) چند دو صد از درد را درمان می کنند در حالیکه برای نظا هر این درد حاد دلتا قبلی با نشانه های در دلیز یکجا عدا خله کرده است. متخصصین درد را از نگاه اعصاب محیطی و داخلی تقسیم بندی کرده اند سگنال درد های محیطی توسط اعصاب سطحی بدنه مغز منتقل می شوند و احساس می گردند و درد های مرکزی در نخاع یا مغز شکل می گیرند. متخصصین فزیولوژی اعصاب اکنون به این نتیجه رسیده اند که در دوازده طریق دو سیستم عصبی (آدلتا و سی) به مغز هدایت می شوند این دو گروه رشته های عصبی از اطراف نخاع بسوی مغز می روند و در غده تالموس به صورت درد احساس می شوند.

گذشته از آن امروز دریا فت شد است که اعصاب (آدلتا و سی) از رشته اعصاب (بتا) که حس لامسه اند باز یکتر و در عین حال دارای سگنال های طبی تر میباشند نقش مغز در قسمت انعکاس احساس درد نیز متفاوت است گاهی احساس درد عملی ترسیم شدگی که دارد ضعیف و یا برعکس آنرا تشدید می بخشد. فرضیه در پیچه کنترل که توسط عده ای از دانشمندان انگلیسی عنوان و طرح شده است میرساند که انتقال درد از ساحه وقوع به (منخه) به صورت همیشگی انجام نمی پذیرد. بلکه این احساس بطور متناوب منتقل می گردد یکی از راه های بستن در پیچه مذکوراندکی تخریک رشته اعصاب (بتا) و شبکه اعصاب محیطی است و از آنجا که سرعت حرکت احساس در رشته های عصبی (بتا) سریع تر از رشته های عصبی (آدلتا و سی) است میتواند از آن جلوتر بیفتد و قبل از آن ها به در پیچه کنترل رسیده آن را ببندد و این درست طرز العمل و میکا نرم طب سوزنی میباشند.

درد های مزمن بهشش علت زیر در بدن ایجاد می شوند:

اشردن های عصبی: این درد در محیط عصبی ایجاد می شود بشا یع ترین این نوع درد، درد تیمی از صورت است.

نرسند، کسی نرسوی

طعمه نیکیتا

مترجم: دکتر خدیجه ابراهیم

ارکادی به مامی گفت: نیکیتا حالتش بهتر شده اما شنای حقیقی سه هفته بعد رخ خواهد داد.

درین اثنا یک باد قوی بوزیدن آمد که از طرف جنوب یک غبار خاکسی را بر روی کشت زارها، باغها و باغچه های افتانده و آن غبارها چون اوج گرفته بود که با ابرهای آسمان پهلومی زدند...

زاغها..

روز یکشنبه در محله کارگران، وازیلی کارگر، میشکا کوربا سونوک، لیکز یا جویان بچه، وارتیموم، بچه دراز استخوانی بینی کج باهم بازی می کردند، ارتیموم در تمام عمرش یک کارگر روز کار بود، او همیشه آرزو داشت عروسی کند اما دخترها او را نمی بستیدند، کمی قبل او (دیناشا) یک دختر زیبا، رخسار گلایی، را که با لبتیات سروکار داشت انتخاب کرده بود. تمام روز او بین طویله و آشپز خانه بازرخانه در گردش بود، سطل های آهنی سفیدش ظرفیت کافی داشت همیشه بوی شیر از ویلشام می رسید و وقتی که بیرون می رفت پارچه های برفی بر رخسار- هایش برق می زد، او خوشبختانه خندان و با نشاط بود، هر جایکه ارتیموم می بود، اگر وی سروس را از انبار گاه نقل میداد و با اینکه طویله گوسفندان را باک می ساخت، وقتی که دیناشا آن دختر دلدار را می دید بلافاصله دو شاخه را بزعمین فرو برده، عقب آن معشوقه می رفت، و با پایهای دراز خود مانند شتر قدم می برداشت.

نزدیک دیناشا رفسته کلاهش را از سر بر میداشت و احترام را بجا می آورد.
«صبح نان خوش، دیناشا!»
«صبح شما خوش، ارتیموم»

دیناشا سطل هایش را بر زمین می نهاد و دهنتش را با کنج پیش دامنش می پوشاند.
«هنوز باشیر سروکار داری دیناشا!»

این دختر آنقدر مسخره بود که دیگران را تحمل کرده نمی توانست، سطل ها را بر می داشت و با تعداد راه یک دار نازیر زمینی ها می نوید و سطل ها را در آنجا بر زمین می نهاد و با لجه سرعش به محافظ خانه می گفت:

«وازیلیز» این شتر بازمی می خواهد تا با وی عروسی کنم، اوه عزیزم او مرگ من خواهد بود.

او طوری دیوانه وار می خندید که در سرتاسر خیابان شنیده شده می توانست... نیکیتا به محله کارگران رفت. امروز آنسها یک شوربای کله گوسفند می ساختند و بوی خوشگوار گوشت گوسفند جوش داده و نشان تازه پخته شده استنمام می شد. نزدیک در، در جایکه یک آفتابه گلی با یک شیر

داشت با کود پوشیده شده بود، و گودال های متعدد آب باران، در آن بنظر می خورد، دیوار های چوبی، سایه بان ها و طویله ها، چهر های بوریایی سیاه و خانه بزرگ چوبی همه سیاه، خاکی و روشن بودند...

نیکیتا تا نزدیکی بندرفت، در یک فاصله کمی خش خش درختان مرطوب را آنقدر بلند می شنید که گویی از یک آبگیر آب می ریزد. برنده های سیاه یعنی زانها در میان شاخچه های درختان در حال پرواز دیده می شدند، و با آواز قق قق خود که بسیار ناخوشایند و خشن بود زنگ خطر را می زدند... نیکیتا ایستاده بود. این برنده ها طوری معلوم می شدند که یک باد مرطوب شدید آنها را با ابرها یکجا آورده.

نیکیتا خاموش بود و ضربان قلبش تیزتر شد.

بلی این برنده هاشمان زاغ ها بودند که بجای قدیم شان (آشپاه های قدیم) که از اولین طوفان بهاری آسیب دیده بودند در حال پرواز بنظر می رسیدند... بوی بهار، آمد...

خانه روی چرخها... باد مرطوب از سه روز باینطرف می وزید و برفی هارا آب می کرد، در جاهای مرتفع پارچه های زمین شیار شده از ته برف نمایان میشد، هوا بوی برف آب شده و کورد اسب ها و هواوشی را می داد، حینی که در های طویله بازمی شد گاوها در حالیکه یکدیگر را فشار می دادند برای آب خوردن نزدیک چاه می رفتند، همدیگر را شاخ زده و با لنگ می کتیدند. یکی از قلبه گاوها که (بابان) نام داشت همینکه نسیم بهاری بهمنامش رسید وحشیانه فریاد، میشکا کوربا و لیکز با شلاق شان گاوها را دو باره به طویله که بوی کورد را می داد زانند... آنها دروازه اصطیل را با زنده و اسب ها چنان خواب آلود خارج شدند که گویی مدخوش اند. پوست شان سیاه و مورخه بود، بال های شان دراز و درهم پیچیده و شکم های شان پهن دیده بود. (ویسنا) مادبان، کنار اصطیل در یک صندوق کلان می زانید... زاغچه های تر شده باین سو و آنسو بی هدف می رفتند، فریاد می کتیدند و بالای سقف های پریشان، آنطرف زیر خانه ها، زاغ هسا بالای یک جیفه ایکه از زیر برف نمایان شده بود گرد آمده بودند، درختان بایک آواز خشن در اهتزاز بودند...

نیکیتا در تمام این روز ها یک سردردی داشت، خواب آلود و موشوش، در خیابان سرگردان می گشت، از راه جاده های پر آب بخرمن گاه، جایکه انبار میده شده گناه و قشر غله، بوی موش را می داد رفت. او تکلیف مبهمی داشت که گویی چیز بد واقع شدنی است، چیزیکه شناخته شده می تواند

برایش گفت تا تکان نخورد. نیکیتا با آنها به بازی نمودن نشست، کسوربا بخت و بازنده ضربه به بینی اش خورد و در آنوقت یکوم، رویه بون و درفش را زیر میز گذاشت، با تند گفت:

«بعضی از مردم، حالا از جمعیت بر می - گردند اما اینها خودراحتی تکلیف نمی دهند تا فکر کنند، آنها مستقیما به بازی میروند، قبل از اینکه بدانیم در کجا هستیم آنها در رمضان بخوردن گوشت می بردازند... سبتانیدار و فریاد زد، برخواست و به طرف آفتابه رفت، «نان شام را آماده کن!» آشپز - ستانیدا - در آشپز خانه آنقدر ترسیده بود که سر بوش دیگ از دستش افتاد، کارگران پرها را جمع نمودند از آنجمله وازیلی کارگر بطرف کنج اطاق رفت، آشپز خانم، یک کاسه چوبی را که در آن کله های گوسفند بود آورد، آشپز وقتی که سر بوش دیگ را برداشت بخار خوشبوی طعام بهشام ها رسید و اشپز را بیشتر تحریک کرد، کارگران با خاموشی و جدیت: کنار میز نشستند و هر یک قاشقی را بدست داشتند، وازیلی نان را به پارچه های دراز قطع کرد و بهر کارگر یک پارچه نان داد و بعدا شوربای کله را که بسیار لذیذ پخته شده بود، به سه تقسیم نمود و هر کدام به کاسه های خود حصه خود را گرفتند.

یکوم با دیگران نه نشست - او تنها یک پارچه نان را گرفت و خود را بهیز نزدیک بخاری رسانید. آشپز برایش کچالوی جوش داده و یک ظرف چوبی نمک آورد...

«بایچ ها» یکوم، در حالیکه با احتیاط یک کچالوی داغ را دو نصف می کرد و به طرف نمک فرو می برد به آشپز خانم «ستانیدا» گفت «بایچ ها را سوختندی، باز میگویم که تو یک عجوژه جاد و گسر هستی... تو یک زن احمق...»

نیکیتا از اطاق بغیا بان بر آمد. این یک روز افسرده بود، با دندید و مرطوب می وزید، برفی در اثر کود اسب رنگ زرد را بخود گرفته بود، جاده که بطرف بند امتداد

دهن بالای یک لوله آب آویخته بود، برف خاکی که از جاده آورده شده بود وجود داشت - یکوم بالای یک میز نزدیک بخاری نشسته بود، بوی سیاهش روی جبین بر آبله و ابرو های ترش آن افتاده بود - او رویه یک بوتس را می دوخت - با درفش خود در جرم یک سوراخی بوجود آورد، سرش را به عقب برد، از زیر چشم نگاه کرد، یک سوزن دوخت را به تار داخل نمود و در سوراخ جرم آن را فرو برد و رویه بوت را بین زانو هایش محکم گرفت و نار را بهر دو سمت کتش کرد - او با تر شرونی بطرف نیکیتا دید زیرا او بسیار مهربان بود امروز او با -

آشپز جنگ کرده بود زیرا او بایچ خود را آویخته بود تا خشک شود و آن را سوخته انده بود. بر بزان با پیراهن های یک شان (که بروز یکشنبه می پوشیدند) پیش میز نشستند، سر های شان روغن زده شده بود و شانسه کردگی بنظر می رسید، تنها ارتیموم بسنگ یک جاکت کهنه وطنی برتن داشت و سوی خود را شانسه کرده بود، کمی نداشت که از او مراقبت کند و پیراهن هایش را بشوید، بر بزان پرها میستعمل شان را روی میز گذاشته، فریاد زدند:

«این است ده برای تو»
«وینجاه برای تو»
«آیا آنرا می بینی؟»
«اینچه معنی دارد؟»
«بازی ختم شد»

«ای؟»
بینی را بیشتر بگیر، ارتیموم...
چرا من؟ - ارتیموم در حالیکه با حیرانی می تگریست پرسید: «این غلط است، این یک اشتباه است»

«بینی ات را بیشتر بگیر»
ارتیموم در هر دستش یک پر و گرفته و چشم هایش را با آن پوشید، وازیلی، کارگر سه بر را در دست گرفته به آهستگی در بینی اش بزدن برداخت، بازیگر دیگر ارتیموم را میدید، ضربه هارا می شمرد و به غضب

و نه فراموش شده می تواند ، زمین ، حیوانات و حتی ، موافق ، پرند ها دیگر برایش خوش آیند نبود همه بیگانه ، خصمانه و اذیت کن بودند . چیزی واقع شدنی بود ، چیز غیر قابل فهم ، برگناه و نابود کننده ، به همه حال باد ، لاشه ها آواز سم اسب ها ، کود و پری همه او را گتکی و مدهوش ساخته بود ...

نیکتا ترو نمناک بخانه باز گشت ، مادوش با مواظبت بدون شفقت اما با محکومیت سوسش دید ، او نمی دانست که مادرش چرا قهر است ؟ و این کار او را بیشتر رنج میداد ، گرچه او در چند روز گذشته کار بدی نکرده بود اما با این هم نگران بود که چه گناه بزرگی را مرتکب شده ؟ ...

نیکتا به آنسوی انبار گاه گاه بادی وزید رفت ، درین انبار هنوز سوراخ هاییکه کارگران و دختران در فصل خزان ، آخرین بقایای گندم را میدید می کردند دیده میشد ، شب هنگام مردم در سوراخ ها و مغاره های خوابیدند . نیکتا صحبتی را که در تاریکی در نزدیک انبار گاه شنیده بود بخاطر آورد انبار برایش یک جای خطرناکی معلوم میشد .

نیکتا به غرفه مک آن سردقلبه مورفت ، دروازه واگون کوچک با کاروان که بریک محور معلق بود با تر و زش با د بازگردید ، کاروان خالی بود :

نیکتا از زینه های آن بالا رفت ، واگون ، یک کلکینچه با چار شیشه کوچک داشت ، برطاقچه ای که بلند در زیر سقف بامتداد یک دیوار قرار داشت یک قاشق میده شده ، یک بوتل روغن نباتی و یکدسته چاقو گذاشته شده بود که از خزان سال گذشته در همانجا بودند بادی وزید نیکتا همانجا متفکر ایستاده و تصور کرد که حالا او تنها و بیکی است ، هیچکس او را دوست ندارد و همه با او قهر اند . چشم هایش از اشک ترشد ، او بحال خود متاسف بود همه کس در جهان ترسیده و زشت به نظرش می آمد و با خود تصور میکرد که اگر در همین غرفه مدتی تنها شد .

«خدا یا نیکتا با صدای خفیف گفت و لرزه سردی بر اندامش مستولی گشت ، او ، خدا یا ! بگذار همه چیز دو باره درست شود ، بگذار مامی مرا دوست داشته باشد ، بگذار من از ارکادی اطاعت کنم ، بگذار که آفتاب برآید و گیاه نو کند ، باید زانها چنین فریاد خطرناکی نکنند ، بگذار غریبند (با یان) قولیه ما را نشنود .»

خدا یا ! بگذار همه چیز دو باره بر ایسم خوب شود
و قتیکه نیکتا این جملات را گفت سرش را خم نموده با عجله سرپای خود را بر روی کرد ، و قتیکه او عبادتش را خاتمه داد ، بالا بطرف سقف و قاشق چوبی ، بو تل روغن و دسته چاقو دید ، او حقیقتا احساس بهبودی

نیکتا دروازه های دالان را باز گذاشت هوا مرطوب بود و صدای آب که از اثر آب شدن برف در جویچه ها روان بود بگوشی می رسید ، نهر ها و کانال ها از آب پر بود و آب های بهاری را بدریا سرازیر می کرد ، یخها را می شکستند ، آب از کناره های دریا بالا شده می رفت ، سیلاب بهار تخته های یخ و تپه ها را بهر طرف پراکنده میگردانید . یک نور آبی آسمان را روشن ساخته بود ،

حوض های خیابان را به حوض های عمیق و تالاب ها مبدل نمود ، در نهر های کوچک انعکاسات درخشانی بنظر می خورد و جھیل های بزرگ در خیابان و دریاچه ها ، آفتاب را باشعاع نورش منعکس می نمود .

«خدا یا بزرگ ! ، چه هوای عجیب ؟» مامی ، در حالیکه دست هایش را بر سینه اش زیرشال پشمی خود می فشرد ، گفت ، چهره اش تبسم داشت و در چشمان خاکی اش نورسبزی می درخشید ... و قتیکه می خندید ، مامی از همه کس در جهان زیبا تر بود .

نیکتا به حویلی بر آمد تا به پیشد گاه در آنجا چه رخ میدهد ، در آنجا هر طرف نهر های کوچک وجود داشت ، بعضی از آنها در زیر برف ها بخود راه باز کرده در حال پیش رفت بودند ، همه جا را آب گرفته بود و خانه شکل یک جزیره را داشت ، نیکتا توانست که فقط ناکارخانه آهنگری که بالای یک تپه کوچک قرار داشت برود ، از یک سراسیمه خشک بسوی نهر کلان دوید ، آب شفاف برف بر روی گیاه ها روان بود ، نیکتا از آن آب یک جرعه نوشید . بسایین تر نزدیک نهر بزرگ هنوز هم برف به شکل لکه های زرد و آبی وجود داشت . در بعضی جاها از لکه های برف ، آب بشکل جویچه و در جاهای دیگر از بالای لکه های برف می گذشت ، خداوند کسی را یاری کند که در

یکی ازین لکه ها بر پشت اسب گیر ، آید ، نیکتا در کنار نهر بزرگ روی گیاه راه می رفت ، او تصور کرد چند خوب خواهد بود که در آب های بهاری از یک نهر به نهر دیگر رفته و از کناره های خشک اما هنوز هم مرطوب گذشته بامتداد جھیل بزرگ و جذاب که سطح آن توسط باد بهاری تا هموار شده بود شنا نمایم ..

به آنطرف نهر بزرگ یک میدان هموار افتاده بود ، در بعضی جاها با برف پوشیده شده بود ، سر تاسر آن جویچه های ناهموار جلادار معلوم می شد ، دریک فاصله پنج اسب سوار که بر اسب های بی زمین سوار بودند از میدان عبور می کردند ، رهبر آنها دور خورده و معلوم بود که بدیگران چیزی میگفت و یک حلقه ریسمان را موج میداد ، نیکتا از اسب ابلسق او میدانست که سوار کار از تاملون تالیو این بود ، سوارکار اخیر یک تیر درازی بر شانه داشت ، اسب سواران بسوی کومیا کوفسکا ، قریه ای که در ساحل دور دریا آنطرف نهرهای

کرد ، او برای لحظه درین جا ایستاد و بعد دوباره بخانه رفت .

خانه کوچک حقیقتا باویاری نبود ، و قتیکه در دهلیز کرتی اش را مسی کشید و قتیکه مادرش می گذشت طوری بسوسش دید که همیشه با او می دید . با چشم های پر از مهر و شفقت بوی نکاهی کرد و بر سر نیکتا دست کشید . «خوب ، آیا بسیار گردش کردی؟» مادرش گفت : «می خواهی جایث را بنوشی؟» ظاهر شدن وازیلی نیکتیویچ طور ناگهانی .. در آن شب باران شدید می بارید ، حقیقتا چنان شدید و آنقدر ثقیل بر کلکین ها و سقف آهنی اصابت می کرد که نیکتا از خواب بیدار شد ، بر بسترش نشست و تبسم کرد . باران در شب یک آواز عجیب داشت ، گویا می گفت : «بخواب ! ، بخواب ، قطره های باران بر شیشه می خورد و باد در آن تاریکی درختان کاج را خم و خم می آموخت ..

نیکتا متعاش رادورداد ، دو باره دراز کشید و زیر روکش پشمی بالنگی تا زمانی بیخ و تاب می خورد که خستگی هایش مرفوع گردید «بر نهایت همه چیز خوب خواهد بود ..» او بخواب عمیقی رفت .

صبح : باران توقف کرد اما آسمان با ابر های سنگین و مرطوب که از جنوب به شمال در پرواز بودند پوشیده بود ، نیکتا از کلکین بخارج دید و نفس کشید ، اثری از برف نمانده بود ، در حویلی هنوز آثار نمناکی بوضوح دیده می شد ، شاخهای ارغوانی رنگ و مرطوب درختان کاج بسیار جالب و دوست داشتنی شده بود ، آسمان آبی از زیر ابرها بنظر می رسید ، در وقت ناشتا ، مامی ، مشوش بود و به کلکین ها می دید .

«بتم روز است که نامه نگرفته ایم ، او به ارکادی گفت «نمیدانم چرا ؟ ...» حالا سیلاب آمده و جاده ها برای چار روز دیگر نیز غیر قابل عبور خواهند بود ... چنین بی پروایی خطرناک است .»

نیکتا درک کرد که مامی از طرف پسر بریشان است زیرا آمدن او را هر روز انتظار داشتند ، ارکادی او اوویچ رفت تا بایش خدمت صحبت کرده و در باید که آیا امکان دارد که یک اسب سواری را عقب بویسته و آوردن بدر خط بدر بفرستد ... اما فوراً باطاق نان بر گشت و با آواز غیر معمول بلند گفت : «او ، خدا یا ! چه واقع می شود ؟» ... بیرون شووبین که آب چه آوازی میدهد ...؟

کلان واقع بود در حرکت بودند ، این بسیار عجیب بود که اسب سواران در میدان بر سیلاب که بیج جاده وجود نداشته باشند حرکت باشند ، نیکتا بجانب تالاب پایین رفت که آن نهر کلان آب وسیع و کف آلودش را روی برف های ریخت ، آب تالاب روی یخ را پوشاند و بشکل موجهای کوچک سفر میکرد ، بطرف چپ پید های بزرگ و انبوه در اهتزاز بودند ، زانها که از باران شب تر شده بودند میان شاخچه های برهنه و لرزان تنسته بودند . ازین تنه های بیج خورده پیدها ، روی بند

یک اسب سوار نمایان گشت ، بعضی قمچین با کوری های پایش باطراف مادیان می زد ، او بر کرسی اش دور می خورد و آرنجش را بالا و پایین می کرد . آن (ستوبیکا کرونوشکین) بود ، اوزمائی که از روی تالاب در حال فرار بود چیزی به نیکتا گفت ، کتله های برف گل آلود از زیر سم های اسب می پرید ...

معلوم بود که واقعه رخ داده ، نیکتا بغا نه دوید ، کرونوشکین پیش دالان ایستاده بود . سرش را بسوی نیکتا متوجه ساخت ، او بغا نه وقتی دوید که فریاد بلند و خوفناک مادرش را شنید . او در آخر راهرو نمایان شد ، قیافه اش متغیر بود و چشمانش از خوف برآمده بود .. ستوبیکا در عقب آن پیدا شد و ارکادی او اوویچ از آنطرف بدویدن از در برآمد ، مامی نه بدم زدن بلکه از راهرو به پایین پرید . «عجله کن ، عجله» او فریاد زد ، دروازه های آشپز خانه را باز گذاشتند . «ستپانیدا ، دیناشا ، بمحله کارگران دویدند و ازیلی نیکتیویچ نزدیک کومیا کوفکادر حال

غرق شدن است ...» همه چیز پیش چشمهای نیکتا سیاه شد . راهرو آنا بابوی بیاز های سرخ شده بر شد ، بعد مامی گفت که نیکتا چشمهایش را دوخته بود و مثل یک خرگوش ناله کرد اما او این ناله را یاد نداشت ، ارکادی او را گرفت و بدرس خانه برد .

«آباتو خجالت نمی کنی ، نیکتا ! یک جوانک کلان مثل تو» او همین را تکرار می کرد ، او با زوی نیکتا را بالاتر از آرنج فشار می داد ، «چه گپ است ، چه شده ؟» و ازیلی نیکتیویچ زود خواهد آمد ... معلوم است که او دریک کودالی افتاده و ترشده ...

و این ستبو پکای احمق : مادرت را نارام ساخت ... قسم می خورم که گوش هایش را کتس خواهیم کرد .

نیکتا میدید که هنوز هم لب های ارکادی می برد و حدقه های چشم وی مانند سنجاق کوچک شده اند .

ناتمام



دوستان عزیز!
با محبت بنویسید

شعر، داستان و مطالب و کجیب
و خواندن بی نرسید

انقلاب

روشنی افکنده بر ظلمت، ها انقلاب
استدال آورد جای خودسری، ها انقلاب
می برآید آرزوی فرد فرد مملکت
میدهد مارا نجات از نوکری ها انقلاب
گرچه ذوق کار و استعداد مارا کوفتند
داد بر ما فرصت نو آوری ها انقلاب
از سقوط و نا بسامانی به سوی ارتقاء
خلق مارا مینماید رهبری ها انقلاب
محو شد دیگر بساط جهل و برداشتی
زندگی می بخشد از روشایی ها انقلاب
در فروغ رهنمائی های حزب خلق ما
کوفت قصر دود مان نادری ها انقلاب
می شود تشویق هر جا کاتب لجن دیده است
میدهد ارزش به شعر و شاعری ها انقلاب
کرده است آزاد از زنجیر و زندان ستم
بی گنه را با عدالت گمتری ها انقلاب
محمد کبیر نیازمند

فرزنی پنجشیری

نوبهار

هیچ کاری بتر از غفلت و نادانی نیست
بتر از غفلت و نادانی و پسمانی نیست
در دیاریکه همه در پی کسب و هنراند
اثر از خواری و ادبیار و پریشانی نیست
گویی اسلام و آتش بزنی مدرسه را
باز گویی که بود کفر و مسلمانی نیست
فکری هر طرفی ولوله و شور و نفاق
این عمل کار مسلمانی و انسانی نیست
ای خوش آن ملک که فارغ بود از چور و چو
اندر آنجا جزا زفته و شیطانی نیست

صبر نو دوره خدمت بود و کار و عمل
دوره خود سری وقت ثنا خردانی نیست
رنگ زرد بکشد پیش کمان از بی نان
آنکه را کوشش بسیار بد حقانی نیست
نوبهار است و هوای خوش و آوان نشاط
لب دلداز کم از لعل بدخشانی نیست
همه یار بسیر گل و گل زار بسرای
هر زمان فصل طرب خیز و گل افشانی نیست
غزل تازه سرودست فر و ز ی بیبا
تا نکو بندد دگر شعر و غزل خوانی نیست

نوشته از: ناصر آیین

شعر نو با پیام نو

در شناخت شعر نو گروهی در اشتهاد اند
فقط شعر نو را شعر نیت و پرک یافته اند که
از اساسات ادبی و هنری پا فرا گذاشته
و هدف آنرا تحقیر شعر کلاسیک و ایجاد
فوائد سهل و ساده بر بیکر شعر میدانند
ولی اگر اصافا قضاوت کنیم بیدایش این
تخیل در اندها همانا بی بندو باری و لجام
گسیختگی عده ایست که نا خود آگاه قلم
می گیرند و به فکر خود شان شعر نسو
میسازند، و غافل از اینکه بدانند چرا شعر
نویگویی، شعر نوجه خواسته ها و توقعات
دارد، چرا شعر کلاسیک را رها کنیم و امثال
این سخن ها .
اما حقیقت اینست که شعر نو به منظور
تحقیر شعر کلاسیک است که به منظور وسعت
جهان معنوی و شکلی انواع شعر ظهور کرده
است .

فرق کلی شعر نو با دیگر انواع شعری
در اینست که شعر نو علاوه بر نو آوری در
شکل محتوا نیز تازه گی را می پسندد .
پس در سرودن شعر نو باید راه های تازه
را جست . تکرار مضامین که هزاران بار در
ادبیات کلاسیک آمده برای شاعریکه شعر نو
میسراید بی مایه است . ابتکار و نو آوری
خاصه اساسی و اصلی شعر نو را می سازد و
بافر نظر داشت این بیت حافظ :

مطرب خوش نوا بگو تازه بتازه نوبه نو
باده دلگشا بچو تازه به تازه نوبه نو
شاعر رسالت خویش را در مقابل شعر نو
بخوبی انجام خواهد داد .

شاید سؤالی خلق گردد که تازه گی را
چگونه بیابیم ؟
دیدگاه شاعر و هنرمند در اجتماع حکیم
رهنمورد سر گردان و حساس را دارد که
صورت بندی های اجتماعی را منعکس میکند
و از طرف هم این صورت بندی ها شکل تکاملی
و تدریجی دارد که بر اساس آن رونمای جامعه
تغییر میخورد و شگرفی در مناسبات تولید
و شیوری بدید می آید که ضرورت انعکاس
آن در جامعه می افتد و مطالب نورانی پسندد .
علائق بشری که هنگام زندگی اجتماعی در
حرکت است نیز در تغییر و تبدل است، تفکر
انسان بخصوص زندگی اجتماعی و شخصی
انکشاف میکند، خواسته ها و توقعات بکرو
تازه را میروراند که بر اساس آن صفحه

شاعر که عاشق جهان صلح و امن و معلم
اجتماع است ناظر این حوادث می باشد و چون
خبرنگار آگاه، آگاهانه و شریفانه این حوادث
را دنبال میکند و آنچه را که می بیند و حس میکند در شعر
خود جای میدهد . از بیجااست که محتوی
همیشه در تبدلست و این تغییر برای شاعر
امروز میسراید به وجود آورنده عنصر تازه گی
است .

گذشته از محتوی در صورت بندی شعر نو
نیز تازه گی ها و ابتکارات لازم است شاعر
خوب می اندیشد که از روح شعر خود
ظرافت های زیبای ادبی را بیابد استعاره ها
و ترکیب های مستعمل و تکراری در شعر
خود جای ندهد چه شعر نوبه ذات خود حامل
بیان و بدیع است که با تکرار بردن آن شاعر
میتواند که همه پهلو های شعر خود را نو
جلوه دهد . و مرعا تا این گفته را آنایک
واقعا خواسته اند مبتکر باشند بخوبی کرده
اند و با مطالعه آثار این دسته خواننده
بکتوع فرحت ابتکار تنوع و عدم ابدال را در
شعر ملاحظه میکند که موجودیت این عناصر
بدیعی و بد گمانی خواننده را نسبت به شعر
نو مرفوع میسازد و ذهن خواننده آگاه را
آماده آن میسازد که حکم نماید که واقعا
این گروه نو خاسته در صدد وسعت جهان
شعر و ادب اند و رسالت ادبی خویش را بخوبی
درک کرده اند .

ستاره فاتح

ل . خاور (پدرام)

آه ! من کیستم ، ندانستم
سایه ام بر نیان هر تصویر
مرغ چشم غنودهی بر دل باغ
بر سنگ بر گم، گواه این تعبیر

بر سنگ آخر، در استقامت باد
نخل لرزان در استقامت آب
با پروبال رو بسوی قفس
خسک و جامه شده ، رو بسوی سراب

سایه های غمین و سرگردان
بر فراغت معبر باریک
قصه های عیوس و بی پایان
بیج های مخوف و تاریک

به شکنج نسیم صبح بهار !
آخرین فرصت نفس شب
دست های شکسته و بیکار
و هم و هزبان و اوج آتش تب .

ناک و اخورده ز تنی با د
غصه قامت ز میگیرم
آخرین روز های چابک مرگ
چهره زشت بابای پیرم .

آه ! من کیستم ، چه دانستم ؟
پلو سر دود و آتش و آژنگ .
من و لرغس و لاله خواهیم رست
از دل قبر های نیلی رنگ .

اولین چلچراغ ، بهر ، نه او
قطره آبی بدامن صحرا
برشش بر حجاب «طیطانوس» (۱)
یک تن از اضطراب «نیموراه»

نغمه آشار خواهیم شد
من بقریان آن بهار شوم
یا تن جویبار و سرفه باد
بادرخت شکوفه بار شوم .

تابستان ۱۳۵۷

(۱) اشاره به «طیطانوس» و «نیموراه» دو تن از عوضیان عیسی مسیح . به نقل از تفسیر «رضوی» .

قطعات کوچک یخ به شیشه های پنجره
نصابیر گنگ و میهمی را با مهارت تر سیم کرده
بود. آسمان باریک و سیاه بود و روی شاخه
های برشته درختان رازاغ های بیشمار استغال
کرده بودند. قربان ریسمان را بکمرش بسته کرده
آهسته به پنجره نزدیک شد و با کف دست پهن
و ابله زده اش گوشه ای از شیشه را پاک کرد.
برف بشدت می بارید و چنانکه در فرود آمدن
به زمین مسابقه داشتند بلادرتنگ و یکنواخت
پائین می آمد. قربان از پشت پنجره عقب رفت
و در حالیکه به زاویه تاریک اتاق - آنجا که
زنی کوچک بیمار و لاغر انداز با زوایش گرفته تکان
میداد - چشم میدوخت غم غم کنان گفت: امشو
بادست پر بخانه میایم ، بادست پر ...

و سرعت از اتاق برآمد ، هوا خیلی سرد بود
با سردی داخل اتاق فرق چندانی نداشت ، برف

کرده میزدند آنها به کراچی احتیاجی نداشتند
قربان تا ساعت دوازده انتظار کشید يك انتظار
تلخ و ناراحت کننده انتظاری که با گذشت هر ساعت
قربان قلبش راده برابر میساخت .
در حدود يك و نیم بعد از ظهر بسود قربان
سرس را بدیوار تکیه داده بود و کم کم گرسنگی
برزده های خالی اش پنجه میکشید ، نوك
انگشتان دست و پایش از شدت سرما کسخت
شده بود و بزحمت میتوانست از جایش تکان
بخورد اما ناگهان با شنیدن صدای موتور قشنگی
که مقابل چوب فروشی توقف کرد با یک حرکت
عجولانه و ناگهانی از جایش برخاست ، مرد جاق
و فریبی بدون آنکه از موتور پایان شوناز پشت
شیشه نیم باز و تر خیلی آمرانه صدا کرد. بیا
اینجه او بجه ، چوب فروش که میفهمید چوب
زیادی خواهد فروخت با عجله دوید و چابکوسانه
گفت :

- بله صایب ، چقه میگیرن ؟ چند سیر تول
کنم ؟

ساز همی سرک که برای ده آخر سرک دگه
مه منتظر میباشم ، هوش کو راه ره گم نکنی .
و در حالیکه موتور را به حرکت می آورد با خنده
تقریباً فریاد زد :
- ایسو بین او بجه ، تو اعتباری هستی
یانی ؟
و بی آنکه منتظر جواب باشد سرعت دور شد ،
دستهای قربان می لرزید و پاهایش فوت همیشه
رانداخت ، کراچی را بزحمت براه انداخت تا بر
های آن بر روی برف می لغزید و به کندی پیش
میرفت ، برف همچنان می بارید و مثل پروانه های
کوچک ستابان بر زمین می نشست و زمین سفید
را سفید تر میساخت ، قربان سرک را آخر کرد
اما دفعتاً عوض سرک خانه آن مرد به کوچه ای
که به خانه خودشان منتهی میشد کراچی را براه
انداخت و ناگهان در بازو ها و پاهای خود قوت
عجیبی احساس کرده کراچی را مثل پر کلاه به پیش
میراند ، دقایقی به دین ترتیب راه را طی کرد
زهالی که به خانه رسیده سخت نفس نفس
میزد و از سر تا پایش عرق می ریخت ، سعی
میکرد تادور از چشم دیگران و بیسر و صدا چوب
هارا بخانه ببرد اما دیگران زرتنگ تر از آن بودند
که او را نادیده بگیرند حتی بچه های کوچه هم
که مشغول برف جنگی بودند بازی شانرا متوقف
ساخته او را با تعجب میدیدند ، حرف عجیبی
بود قربان که به نان شب و روز خود حیران مانده

قربان بزحمت جواب داد : کی بوی پلیس
میگه ، پلیس ره کی خبر خاد کد ؟
همسایه لبخند کثیفی زده گفت : بسیار
کسی ها هستن ، مثلاً اینه مه ...
وقتی به چشمان وحشت زده قربان نگاه کرد
آهسته بگوشش گفت :
- اما يك شرط داره ، اگه نیم ازی چوبهاره
بده بتی به کسی نمیگم . قربان تعجب زده
گفت :
- صایب ، شما خو امسال هفت لاری چوب
گرفتین دگه ره چه میکنین ؟
همسایه خندید : چه میکنم ؟ احمق نشو
هر چقه چوب زیاد تر باشه خوبتر اس مخصوصاً
چوب مفت و رایگان .

قربان متردد و دودل بود چطور میتوانست
چوبی را که به زحمت و به قیمت آبروی خود
بدست آورده بود بکسی دیگری بدهد ، از مرد
همسایه بدش آمد اگر قدرت میداشت با
دست خود گلوی کثیفش را فشرده نفسش را
می کشید ، خنه اش میگرد ، میکشش . اما
وقتی به پولیس اندیشید با ناراحتی و ترس
سرش را تکان دانه قبول کرد که همسایه
ظالم و تر و تمندش نصف چوب هسارا ببرد ،
همسایه توکر خود را صدا کرد و با شادی
زاید الوصفی بردن چوب ها را بخانه اش
تماشا میکرد اما مرد ظالم عوض اینکه نصف
چوب را ببرد يك برسه آرا برای قربان
گذاشته بقیه را برده بود ، قربان از بس که
ناراحت و عصبی بود اصلاً متوجه نشده باقیمانده
را بخانه برد ، زنی با دلیلی اینهمه چسوب
خوشحال شده بچه بیمار را دوسه بار دور خود
چرخانده فریاد زد :

- بابت چوب آورده ، بابت کار کده ،
بابت غم ماره خورده .

ویخاری کهنه و زنگ زده ای را که از دیر
زمان به گوشه حویلی بدون استفاده مانده
بود به اتاق برده نصب کرد .

تاریکی شب آرام آرام روی زمین چیره
میشد و سفیدی برف را در خود گم میکرد ،
آسمان بی ستاره و تار یک بود و باد تندی شاخه
های درختان را تکان میداد . قربان و زنی
پهلوی بخاری زانو زده بودند ، از سوراخهای
بخاری دود می برآمد و از سقف تاقیه های
دیوار را مثل ابر تیره ای در بر گرفته بود ،
زن خوشحال بود و بیوسته حرف میزد :
- چوبها که سوخت آتشی ره به اجاق
میندازم و سفدلی میمانم امشو تا صبح گرم
میباشه ، بچه خنک نمی خوره ، دگه بچه زکام
نمی گیره .

اما قربان به رقص شعله های آتش که
بر دیوار مقابلش می انداخت خیره شده
بفکر دور و درازی غرق گشته بود ، اوقاتش
تلخ بود و خود را گهنگار میدانست از کودکی
در ضمیرش نوشته بودند که «زدی کسار
زشتی است و خداوند زشتکاران را نمی بخشد»
پدرش ، مادرش ، ملای مسجد و بزرگان فامیل
همیشه به او میگفتند : زدی نکو ، دروغ نگو .
اما او اکنون زدی کرده بود و به زن
معصوم و ساده دل خود دروغ گفته بسود .
بقیه در صفحه ۵۰

وظیفه منقلب است

زیر پایش صدا میکرد و توتوهای یخ میشکست ،
از تمام دود روهای خانه های دور و پیش دود غلیظ
و تیره ای بر میخاست و مثل مار بزرگی دودل
آسمان می پیچید و پراکنده میشد ، مردم هنوز
از خانه ها بیرون نشده بودند و آنها را که با
عجله طول کوچه زامی پیمودند لباس گرم و کلاه
و شال گردن ضخیمی پوشیده بودند ، قربان
لحظه ای درنگ کرد آنگاه با ناراحتی گفت :
«مگه مه ازدگه مردم کده کمتر کار میکنم
خانی مه یخ و بچیم مریض اس ؟»
و دوباره براه افتاد خانه سرد و کودک بیمارش
لحظه ای از چشمش دور نمی شد چشمان ساکت
و سر زنی بار زنی را بیاد آورد و آتش بجانش
ریخت ، چقدر ناراحت کننده بود .

کراچی فرسوده ای را که پهلوی دیوار ایستاده
کرده بود باریک حرکت ناراحت و عصبی براه
انداخت ، از کوچه پائین شد و بسوی چسوب
فروشی همیشه براه افتاد فکر شومی لحظه به
لحظه در مغزش بیشتر جان میگرفت و دلش را به
تیش می انداخت به چوب فروشی داخل شد و به
انتظار ماند ، بعضی هامی آمدند سه سیر و چار-
سیر چوب میگرفتند و خود شان چوب هار باغل

مرد جاق با صدای که از ته حلقش می برآمد
گفت: سیر چند میتی؟

چوب فروش خنده زیر کانه ای کرد : قیمت
نیس صایب ، چند سیر میخاین ؟

مرد جاق در حالیکه شیشه را بالا میکرد تا از
سر سرما در امان باشد غرغر کنان گفت :

ساز همو چوب های خوبش هشتاد سیر تول
کو ، زود دگه .

چوب فروش دوید و سرعت چوب هار اجند
چند تا یکجا به ترازا و انداخت ، قربان که بی صبرانه
تا آنوقت انتظار کشیده بود هنوز چوب بز زمین
نرسیده را با همان سرعت در حالیکه دستپایش
میلرزید به کراچی بار میکرد ، وقتی کار تمام
شد مرد جاق که از پشت شیشه موتور ناظر
جریان بود روبه قربان کرد :

- او بجه تو سیر چند میبری ؟
قربان زبانش را بر روی لبهای خشکش دوآلده

گفت : يك روبیه صایب مرد جاق پول چوب
فروش را داده روبه قربان کرد :

بود اکنون يك کراچی چوب آورده بود ، يك
کراچی چوب .

همسایه قربان که کمپل ضخیمی را دور
بدنش پیچیده و برای هوا خوری برآمده بود به
قربان نزدیک شده مسوژ یانه گفت :

- او هو ، او هو قربان بچیم بسیار پریشان
معلوم میشی ، ای چو بهاره از کجا آوردی ؟

خرید نه خو نخریدی ، یامثلیکه راه خا نه
کسی ره گم کدی ، چطور ؟ قربان به لرزه افتاد
فهمید که گیر آمده و رسوا میشود هر چه سعی
کرد حرفی بزند نشد ، همسایه قدمی جلوتر
آمده به بچه ها که دور کراچی حلقه زده بودند
رو کرده فریاد زد :

- برین گم شین ، از پنجه برین ، چوب دیدن
داره ؟

و به قربان گفت :
- فایده بودم ، زدی کدی و گیر آمدی ،

اگه پلیس خیر شوه ؟

از سنگفنی های رنگارنگ امکان

ترجمه: محمد زمان

بزرگترین ساعت دیواری

در اتحاد شوروی ما برای اینکه داخل بزرگترین برج ساعت دیواری که در بالای یک برج یونیورسیتی مسکو قرار دارد شویم، مجبوریم که سه لفت و بعداً چندین پته زینه را طی کنیم. در بین آنهمه چیزهایی که در آنجا جلب نظر می کند یک انجن کوچک به اندازه یک تیلیفون می باشد مگر هیچ قابل باور نیست که آن مکسایزیم های عظیم الحنه را حرکت درآورد.

این انجن کوچک بطور قابل ملاحظه بی مسوول حرکت دادن عقربه های ساعت کرد (بطول چهارمتر) و دقیقه کرد (بطول بیشتر از چهارمتر) که با ترکیب ۳۹ و ۵۶ کیلوگرام وزن دارند، می باشد.

مکانیزم ساعت مذکور در هر هفته یکبار چک، روغن کاری و پاک کاری می شود با وجودیکه این ساعت در بالای برج یعنی صد متر بالا از سطح زمین قرار دارد یک تیم آهنکاران بخاطر گرفتن عوارض و عیب تخنیک رویه آن موظف گردیده است.

مکانیزم خارجی این ساعت روباز گذاشته شده و با وجودیکه در زمستان های شدید و پر برف شوروی عقربه هایش را یخ میزند و در تابستان های تموز باران های موسمی بالایش میبارد مگر گاهی هم نقص و عارضه بی پیدا نکرده است، چرا ساعت مذکور تا این اندازه دقیق و قابل اعتبار است؟

برای یافتن جواب مامجوریم به یا یسن یعنی مرکز کنترل ساعت مراجعه کنیم در اینجا می توانیم که قلب و یا مرکز مکانیزم ساعت را مشاهده نماییم که عبارت از یک ساعت الکترونیکی با یک جنریتور کوآرتزی که نه تنها عقربه های ساعت را در بالای برج بحرکت می آورد بلکه عقربه های هر یک از یکپزارو پنجم ساعت دیواری فرعی مربوط یونیورسیتی را تحرك می بخشد که هر عارضه را فوراً به مرکز کنترل بصورت سنگال

خبر میدهد.

بسیاری محصلین در مسکو قبل از هر چیز ساعت های شانرا با این ساعت دیواری یونیورسیتی برابر می نمایند. عقربه های ساعت مذکور از طرف روز از فاصله دو کیلو متری دیده شده می تواند از طرف ششام در صورتیکه گروه های قدرت مسند آن بداخل عقربه ها روشن شده باشند از فاصله دوتی از دو کیلومتر نیز قابل رویت است.

استفاده از خواص فلزات الکترونیکی

به همگان آشکار است که فزیک دانان از خواص فلزات جامد مانند جست و تلوریم مبنی بر انتشار یک در دیگر غرض ساختن مواد نیم هادی استفاده همه جانبه بعمل می آورند.

اگر صفحه را که توسط جست پوشش شده باشد در خلأ غبار تلوریم قرار دهیم به هر اندازه که اتم ها از جست خارج شوند به همان اندازه اتم های تلوریم جای آنها را اشغال میکنند.

اتم هایی که قابلیت تبدیل محل را با یکدیگر حاصل نکردند در بالای صفحه قرار گرفته نمیتوانند.

متخصصین یکی از استیوت های فزیک اجسام جامد اکادمی علوم بلو روسی از خواص فوق غرض طرح تکنولوژی جدید تولید مواد نیم هادی غشائی استفاده کردند طوری که اشکار است بدون نیم هادی های غشائی خطوط ارتباطی لایزر و کارالات الکترونیکی در عصر حاضر غیر قابل تصور است.

پروژه که در حال حاضر اضافه تر از یک شبانه روز را در بر می گیرد اگر از حادته فوق استفاده شود در حدود دو ساعت و یا کمتر از آن انجام خواهد یافت.

علاوه بر این قیمت تمام شد آن ارزان و کیفیت نیم هادی ها برتر خواهد شد.

موفقیت های جدید در قسمت عملیات چشم

درین اواخر علمای اتحاد شوروی طریقه جدیدی را برای برداشتن پرده سفیدی که در چشم باعث نابینائی میشود مورد استفاده قرار داده اند. این طریقه به اسم سائیدن پرده مذکور توسط شعاع با سرعت فوق العاده استوار است. در نتیجه عملیات پرده به پارچه های بسیار کوچک تبدیل شده و از چشم دور میشود. در صورتیکه ندای چشم بطریقه فوق اجرا شود بر نفس بعد از عملیات فقط چند ساعت

بستری بوده و بعد از دو و یا سه روز بکلی از کلینیک مرخص میشود. هر نفس ندای بعدی خود را با مراجعه به شفاخانه میتواند ادامه دهد.

آنکه که توسط آن عملیات صورت میگیرد «او روز» نام دارد و در شهر خارکوف توسط پرو فیسور بتکوف با همکاری طراح اختیر سک تهیه شده است. «او روز» آزمایشات مفلح را در کلینیک های چشم و فقط نه پشت سر گذاشت.



طرف راست نمای بیرونی ساعت در مرکز کنترل وقت و طرف چپ قسمتی از برجی را که ساعت دیواری بالای آن قرار دارد، نشان میدهد.

- اما آقای هویدا، این پروگرام زنده
و غیر زنده چه فزینتی به شنوندگان رادیو

دارد؟

میگوید: زمانیکه نطق رادیو بدون حواس
و ترس به گویندگی می‌آغازد، نخست در
پروسه اینتکسار لطافی میشود و زنده با
اشتهاهات کمتر، چونکه میداند گفتارش فقط
یکبار شنیده میشود که چه غلط باشد و چه
صحیح، از این جهت توجه و دقت بیشتر می
نماید، که این توجه و دقت کارش را بخت
تر و بهتر میسازد.

دوما وقتی لطاق میداند که با لخواجه و
مستقیا با شنونده طرف است، با احساس
ترگویندگی میکند و سوما از نظر اقتصادی
صرفه است.

خوب آقای هویدا در باب کسای سازی
آهنگها چیزی بگوید؟

.. باید گفت که قاعدتا اصل از کای بهتر
و خوبتر است لیکن استثنای نیز دیده شده
است که نندا کای از اصل بهتر گردیده
و اینهم در میان آواز خوانان خود ما
بیشتر اتفاق افتاده است، چه بسا آهنگهای
که با آواز، آواز خوانان ناشی و تازه کار
نسا نصت شده و لی بعدا آواز خوان
مسلط و پرتوان و آشنا به ریز موسیقی، آن
آهنگ را بهتر از اصلش کای کرده که
دلنواز است.

- از او در مورد خودش و آهنگهایش می
پرسم، بخصوص زمانیکه بسا قد بر افراشته
و اندام کشیده و سیبل های رها شده، چهره‌ی
خود را به تلویزیون می بیند چه احساس
خاطری به او دست میدهد.

میگوید: وقتیکه خود را با قد بلند و دراز
و اندام برافراشته که به مشکسل در پرده
تلویزیون جا میگیرم، می بینم به فکر نیم
متر تکه اضافی می افتم که بیشتر از یک
انسان عالی در هر درختی ساختن باید بخرم
و به خیاط بدهم ...

از او میپرسم که بعضی دوستان با تخلص شما
سر شوخی دارند و به سیبل مزاح میگویند
که این چه نوع تخلص است - که هم ظاهر
باشد هم هویدا؟ یعنی این چه معنی دارد که
بپوسته و همیشه آشکار در آشکار باشی ...

خود را جمع و جور میکند و میگوید: بقول
ناشناس که در یکی از گفت و شنودهای
خود در باره من گفته بود ظاهر هویدا را کمتر
میتوان در حالت اعتدال دید و زلندگیش بر از
افراط و تفریط است که شاید هم راست گفته
باشد و مصداقت همین تخلص است که
یکنوع افراط در آن میبینم و شاید دلیل دیگرش
این باشد که من آدمی امتم که هر چه
بردم است برزبانم جاریست و هیچ وقت
هیچ چیزی را از هیچ کس پنهان نمی کنم

و برای اینکه این سخن را به علاقمندان آوازم
واضحتر قبولانده باشم تخلص هویدا را به دم
نامم چسباندم.

من حرفی ندارم و مصاحبه را عجالتا پایان
می بینم. اگر گفتنی نداشته باشید رخصت
رفتن می خواهم و در کار های تان توفیق
شما را آرزو میبرم.

از جا بر میخیزد و تا آستانه
دره استقبال می رود و خدا حافظ گویان از یک
دیگر جدا میشوند ...

همین اکنون هنرمندی را می شناسم که پدر
و برادر را، غمگناهی از دست داده خودش
در عرصه زندگی متکفل اعاشه خانواده است ...

از اینرو، زمانیکه یکی از روسای موقف
شناسی نبش گیر آروزگار رادیو، آرگن
احمدظاهر را همچون سبو بدوش به سوی
استدیو میکند و تمیگذار دارد که این افتخار
بزرگ نصیب، مستخدمین رادیو گردد،
میتوانید پشمید که حال از چه قرار بود.

من در بدر و در راه برویم بند، آواره و گسم
گشته باجیب تپی، مثل انسان رانده شده‌ی
از کشور ی به کشوری میگشتم و لی هر مگر
از فکر و ظم فارغ نبودم. سالی را در ایران
گذشتاندم که اگر حضورم در آنجا افتخار
آمیز نبوده، ننگین و شرم آور و خجلت بار
هم نبوده است. بلز هم همان زمانیکه،
استثنای بر قاعده، برای احمد ظاهر،
خوانندهای کای هند و ایرانی، اجازه سروان
و ثبت نمودن داده شده بود، من از و رای
رادیو تلویزیون تهران، تاجکستان و مسکو
به خواندن و معرفی آهنگهای محلی و فولکلوریک
و ظم پرداختم.

این موضوعات را بخاطر خود ستای خود
یعنی و بزرگ خواهی نمی گویم همچونکه
تا هنوز نگفته بودم و همینگونه تا حال هم
نمی خواستم بگویم، اما از جهت سوال شما و
از سوی اعتراض و انتقاد بعضی آواز خوانان
جوان، این مطلب را گفتم.

موقعیت و موقف طبقاتی، اجتماعی احمد ظاهر
پشتوانه بی شکست نا پذیر هنر و استعدادش
بود که باری من را با او چکار؟! من که
ناسن بیست و چهار سالگی هیچی در بساط
نداشتم و فاصله خانه و رادیو را پای پیاده طی
میکردم و در کوچه کتابفروشی در خانه کرای
می‌زیستم.

به عید من، بدون در نظر داشت
نکات بالا، احمد ظاهر را ممتاز ترین و بی نظیر
ترین قلمداد کردن، تلف کردن حق آواز -
خوانان جوان دیگر ماست که با ید چنین
قضاوتی صورت نگیرد.

از او در مورد چگونگی پروگرامهای
تلویزیون میپرسم و او میگوید که چه
بگویم؟ من تلویزیونی ندارم چه رسد به
اینکه از چند و چون پروگرامهای آن چیزی
بگویم، ناگزیر خواستار نظرش در بسا ب
پروگرامهای رادیو میشوم که چنین نظر
مدهد:

به نظر من پروگرامهای کورنی ژوند بهتر
شده است، پروگرامهای ذراتی آموزنده
است، پروگرامهای اطفال اگر فاقد فکاهی
باشد، خوب میشود، اگر کونک هفت ساله
نخواند که مره مره می بده، جام بیایی بده
قابل پذیرش تر میشود.

در مجموع رادیوی ما که از زمان تیب و
تیب ریکارد غیر از اخبار پروگرام زنده‌ی
نداشت، فعلا در هر بیست و چهار ساعت
چندین پروگرام زنده دارد که به موقفیت
کارکنان آن می افزاید.

زنده به این مفهوم که نطقان رادیو بدون
اینکه قبلا پروگرامی را ثبت کنند، در موقع
شیر پروگرام به پشت میکروفون میروند و به
گویندگی میپردازند و برنامه را تقدیم
شنوندگان می کنند.



بچه صفحه ۷

صحبت با آواز خوانیکه...

های سالمش پرسم، لیکن چه سود؟ او
گفت: من در زندگی هنری ام یا هیچ کسی
در رقابت نبوده ام، با آنهم از او میپرسم:
میگویند هنرمندیکه باشعادر رقابت بود، احمد
ظاهر بود که از سوی محبوبیت بیشتری
نسبت به شما داشت و از جانبی هم شما را
به بوتة فراموشی انداخته بود ... حال
تلاقمندان آواز احمد ظاهر میگویند که شما
از عدم حضور او استفاده می کنید و بس
اصطلاح میدان را بر حریف یافته اید، بیشتر
میدرخشید، چه نظر میدهید؟!

باخونسری پاسخ میدهد: طوریکه قبلا
گفتم من هیچوقت با هیچکس احساس رقابت
نکرده ام ... اما در باره درخشیدن و بس
درخشیدن باید گفت که هرگز موجودیت
احمد ظاهر سبب نشده است که من فراموش
شده باشم. موضوع مهمتر اینکه مقصد و
هدف شما از درخشیدن چیست؟ باز تکرار
می کنم که ما دو گونه هنرمند داریم: یکی
هنرمند مشهور، یکی هنرمند محبوب.

باز تکرار میکنم پیدا کردن شهرت، به ویژه
در کشور ما که به قضا هنرمندان ممتاز رو
پرو هستیم، کاریس مشکلی نیست، ولی
محبوب شدن و در دلهای مردم جای گرفتن
کاریست بس مشکل که به آسانی باقلب
و تیرنگ و یا لباس خوب پوشیدن و پشت
اشترتنگ آخرین مودل موتر سال تستمن،
بدمت نمی آید.

اگر مقصد شما از درخشیدن، آهنگهای
خوب خواندن و سر زبانها افتادن باشد،
موقف و شرایط اجتماعی زیست احمد ظاهر،
همیشه، با تمام هنرمندان دیگر تفاوت داشته
است. برای بسیاری از آواز خوانان از
آنجهله برای خود همیشه دروازه های رادیو
گشوده نبوده است.

هنر مندانی را میشناسم که با فروش
الانه منزل، سفر به پیش گرفتند و جلا
دیار و بار گفتند تا الی و هجایی از کتاب
بزرگ موسیقی بیاموزند. هنر مندانی را
میشناسم که برای ندای بیماری دوستی آن
موسیقی به جان برابر خویش را فروختند...

گمان میکنم عمدا و قصد، این زمره جدا
سازی هنر و سیاست را به راه انداختند که
تا هنرمند جماعت به تاریکی نگه داشته شود
و سیاهکاران و معامله گران سود جوی
سیاست پیشه با جمعیت خاطر به کار خویش
پردازند و نوده ها را بچاپند و حق السکوتی
به همین اسم هنر از سیاست جدا به هنرمند
ارزانی کنند که قبولش بدارد.

برعکس، نظر دارم: هنرمند سیاست بداند
و از مسائل حاد اجتماعی برداشت آگاهانه
بگیرد و در ستیز لیک و بدی به سوی لیک
گام بردارد. به نوجوانان هنر جوی میگویم
که تواضع، پشتکار، صمیمیت و سادگی را
باید از یاد برد و هیچ هنرمندی چه کهنه کار
و کار کشته و چه تازه کار و تجربه نیاندوخته
ایشان را نباید فراموش کرد.

از او میپرسم که در زمینه بی انکتشاف
موسیقی چیزی بگوید. عجلانه و شتابزده
یکی میگوید و سنگ تمام بر سوال میگذازد:
تا موقعیکه دست به تاسیس مکتب و پوهنشی
موسیقی نزنیم و به نحوتی و درسی، موسیقی
بیاموزیم رویش استعداد هابه شکل طبیعی آن
به کوچکترین شگوفایی در خور قبول نمسی
انجامد ..

- آقای هویدا آواز کدامیک از آواز -
خوانان رادیو را می پسندید؟

او میگوید: بر خلاف تصور بعضی از
شنوندگان و بینندگان، من در زندگی هنری
ام با هیچ کسی رقابت هنری نداشته ام.
تیب آواز، گویندگی در رادیو، تولیدگر
پروگرامهای شو من و نفر یعنی و بسیاری
چیزهای دیگر، زمینه را چنان فراهم کرده
است که با هیچ کسی احساس رقابت نکنم
ولذا به صراحت گفته میتوانم که آواز خوب
هر آواز خوان را می پسندم و به شدت لذت
می برم. اگر آهنگهای کلاسیک سر آهنگ
که تاز های احساس را نوازش میدهند،
بگذریم به آواز های بسیار با ارزش ژیل،
خلاند، احمدولی و بسیار استعدادهای دیگر
که همین لحظه به ذهنم نیست، علاقه وافر
دارم.

- فرصتی مساعد شده است که از رقابت
شماره - ۳

انتوان

چخوف

و هنر

تیاتر

اینکارش مرا دچار شگفتی مینمود، ولی اثر روشنی روی روان انسان میگذرد. این به مانند آن بود که چخوف حرف جنگی (نوعی از بازیست که یکی کلمه بی رابه زبان آورده و دیگری متناسب به حرف آخر آن، کلمه دیگری رابه زبان میآورد) میکند. آدم را هیچ میکرد تا معنی درست آنرا در میآفت.

شش سال بعد هنگام بازی در نمایشنامه (مرغ دریایی) برای بار دوم بود، که مفهوم این اشاره ها را دریافتم.

به راستی چرا من تریگورین را یک آدم خوش پوش و زیبا نمایانم؟ آیا آدمی که گرتسی سید به آن و پوتهای کوی بلند میشود، برای بودن دل زنان کافیست؟ پس انتر فیهیم که یک نویسنده خوب روسی چنین لباس به تن شخصیت نمایشنامه اش نمیکنند البته این گرتی جار خانه و کفنههای پر کوی و یا سگار نبود که دل لیارا ربوده بود، بلکه قصه های کوتاه و داستانهای خیالی تریگورین بود که نثار اعاشقش ساخته بود. اینست تراژیدی مرغ دریایی بسمل. اینست خسونت و به سخریه گرفتن زندگی. یک دختر شهری عاشق دراول به گرتی جارخانه و یا کفنههای گپنه عاشقش متوجه نمیشود و حتی ممکن به سیگاروش نگاه نکند. ناخوشنمایی زندگی زمانی بروز میکند که رشته های آن از هم پاره میشود.

او بازی در بخش اول نمایشنامه را تا سطح خسونت، که از او هیچ توقع نمیرفت، به باد انتقاد گرفت. چخوف تقاضا کرد که این نقش به کلی گرفته شود. او هیچگونه عذر خواهی را نمیسنیدید.

وقتی که بحشروی بخشهای دیگر نمایشنامه آمد، او با طنز و کفنه فکاهی بر کمبود پهای بازی انگشت انتقاد میگذاشت و آهسته آهسته لحن تند و خسونت بار به خود، میگرفت. او هرگز انتقاد یا ستایش صریح نمیکرد.

به خاطر بهار گرم همانسال، وی به مسکو ماند و هر روز هنگام مشق و تمرین به تیاتر میآمد. او سعی نمیکرد در حرفهای کارهای مسا دخالت نماید. او به سادگی دوست میداشت فضای تیاتر را لمس نماید و با بازیگران بنام گفتگو کند او تیاتر را دوست میداشت ولی نمیتوانست یک اثر بازاری و پیش پا افتاده را تحمل نماید. یک اثر بازاری به اصطلاح فغانشرا میکشید. در اینگونه موارد میگفت:

«ببخشید، من باید بروم. کسی انتظار مرا میکشد.» او به خانه میرفت، در راه پیشش میبست و روی دیوان دراز کشیده، به تفکر میپرداخت.

چند روز بستر، میآمد و با انتقادی به طور شگفت انگیزی که تعجب همه را برمیانگیخت، نقطه ضعف و بازاری بودن اثر را خاطر نشان

میکرد. او یاد آور میشد (من به شدت مخالف این اثر میباشم)

از نامه هایس چنین بر میآید، که تمام زمستان رابه فکر آمدن به مسکو با اندوه به سر برده بود. او اکنون پیوند بیشتری با تیاتر مایافته بود. ولی این ارتباط از فاصله های بسیار دور صورت میگرفت و حتی خود چخوف نمی توانست از نمایشهای آنرا بش دیدن نماید.

او در نامه هایس نوشت که طرح نوشتن یک نمایشنامه را برای ما دارد. ولی در آن تذکار داد که باید این اثر را هنگام تمرین ببیند. او در یکی از نامه هایس چنین نوشت:

(این یک امر بسیار ضروریست که نمایشنامه را هنگام اجرای آن ببینم.)

هنگامیکه دریافتم که طیب معالجش ویراز دیدار بهاری مسکو به خاطر ملاحظات صحی، منع کرده است بر آن شدیم که با سفر ببینیم و راهی یالتا شویم.

در این هنگام، تیاتر مابه اوج شهرت قرار داشت و رایحه بهار پیروزی آن، از هر طرف به مشام میرسید. ما بران شدیم تا به دیدار انتوان پاولیچ به کریمیا بشتابیم. مردم آمدن ما را با بیصبری انتظار میکشیدند. مادر آن روز خانه فقط در مسکو بلکه در کریمیا، یالتا و سواستاپول قهرمانان دوران به حساب میرفتیم. هنرمدان، زنان شان، کودکان دایگان، آرایشگران، لباس دوزان، مناظر گوناگون که برای روی صحنه آور آثار تیاتری ضرورت بود، همه و همه رختسفر بستند و راهی جنوب گرم شدند. سفر مادوروز را در بر میگرفت و وقتی که آدم جوان باشد، و رایحه بهار همه جا را بپرکند، انسان احساس سردی نمیکند. برایم مشکل است تا تمام جزئیات این سفر لذت بخش را، توصیف نمایم.

بالاخره، به باغچه سرای رسیدیم. یک باغداد بهاری بود، و هر طرف گل و سبزه موج میزد و ابری نبود که رخ خورشید را پنهان نماید. شهر کمتری به زیبایی این سامان دیده بودم. خانه ها سفید، زمین سفید، تپه های گچی، آسمان بارنگ آبی گهرنگ، بحری باب لاجوردی آبرهای سفید با آفتاب روشن و درخشنده و مرغ های دریایی سفید. چند لحظه بعد، آسمان را البرتیره میوشانید، آب بحر رنگ سیاه بغود میگرفت، باد تند وزیدن میآورد. باران تند همه جا را زیر پریش تندش تازیا نه میزد زمستان بار دیگر بر همه جبال سیاهش راهی گسترده. انتوان بیچاره او مجبور بود در چنین هوای توفانی، از یالتا باکشتی به دیدار ما بشتابه! با بیصبری انتظار آمدن گشتی را از یالتا میکشیدیم. دیده به راهی مار فقط تلگرامی پایان داد، که در آن اطلاع داده میشد که چخوف بار دیگر از شدت لاجوردی زمینگیر شده است. فکر میشد که وی به سواستاپول آمده نتواند!

محل تماشاخانه تابستانی، که قرار بود در آن نمایشهایی اجرا شود، همانطور بیکار به طرف میان دهن کزی میکرد. دروازه های آن در تمام زمستان باز نشده بود، و روزی که آنها را کنودیم و داخل آن شدیم، چنان سرد و نمناک بود که آدم فکر میکرد پایه قطب شمال گذارده شده است!

عیدیا که آمد، و همراه با آن گرمای تابستان چخوف به صورت ناگهانی به دیدن ما آمد. او نیز هنگام مشق و تمرین به گلستان شهر میآمد. روزی شنیدم که گروه مابه دنبال طبیعی برای تدایو آرتی، هنرمند که سخت مورد علاقه چخوف بود، و برای وی نقش خاصی را در نمایشنامه های (سه خواهر) و (باغ آلو بالوش) نوشت بود، سر گردان اند. چخوف که از این امر آگاهی حاصل کرد، با شتاب به محل بودوبازر ما آمد و گفت:

شما یاد داشته باشید که من اصلا یک طبیع هستم، و گاه گاهی به سبیل تفریح نمایشنامه می نویسم.

او فوراً به تدایو هنرمند محبوبش میشتابید. به وی همان دوای مسکن اعصاب را توصیه مینماید، که طیب در نمایشنامه (مرغ دریایی) به سبیل تفریح به همه میدهد.

شب اول فرارسید، نمایشنامه (کاکا و انیا) رابه چخوف و باشندگان آنجا نشان دادیم. این نمایش یک پیروزی باور نکردنی به همراه داشت. چخوف آتش بیش از اندازه شاد بود این بار اول بود که او میدید ما چگونه یک اثر تیاتری را به بینندگان واقعی به نمایش میگذاریم. هنگام تفریح های نمایی به دیدن ما میآمد، و لب به ستایش میکشود و ولی پایان نمایشنامه از نحوه خارج شدن استرو و انتقاد کرد. او خاطر نشان نمود:

(گوش کن او اشپلاق میزند. کاکا و انیا میگردد، ولی استرو و همچنان زیر لبش اشپلاق میزند!) راست بگویم اینبار نیز از تذکرش چیزی دستگیرم نشد. از خودم پرسیدم: (چگونه شده میتواند از یکسو اندوه، ناامیدی و یأس و از جانب دیگر اشپلاق شاد!)

ولی این یاد آوری چخوف در نمایش دیگری به مدغم شتافت. تصمیم گرفتیم با اطمینان، مثل اینکه نه چیزی ریخته و پاشیده، همچنان شادمان اشپلاق نمایم. و ناگهان دریافتم که چقدر درست بود! بلی کاکا و انیا قلبش را از دست میدهد، و استرو و همچنان بیخیال اشپلاق میکند. چرا؟ به خاطر اینکه وی مدت پایش باور شرانسیست به مردم از دست داده است، و زندگی را چیز بیقدر و میندارد. ولی خوشبختانه استرو و به زندگی باور دارد و به آن دل بسته است. چنگل میکارد، تازمین رطوبتی را که دریا هابه آن نیاز دارد، مساعد بسازد.

از جمله نمایشنامه های دیگری، که در کریمیا روی صحنه آوردیم، یکی هم انسر هایتان بود، چخوف این اثر را بسیار زیاد پسندید، و آنرا بهتر از آثار خود دانست.

بودن
بسیار
آنها
نمی
گذارد
استان
آمد
سرمه
برای
عاشق
نوش
این
بود
یک
مایشان
میشان
توصی
دریایی
کاوان
میش
شادبود
تو
میش
یاد
والت
کاوان
اشیلا
تذکر
بیم
نامیدی
دیگری
ان
سادهان
دوست
میدهد
چرا
نسبت
با
وو
چنگل
به آن
که در
سر
زیاد
نست
وندون

او ضمن نقد این اثر، خاطر نشان کرد که این آدم واقعا يك نمایشنامه نویس است در حالیکه من، يك طبیب هستم. از سواستاپول روانه یالتا، جایکه گویا میعاد گاه هنرمندان سده بود، رفتم اینبار دریالتا همه دور هم جمع شده بودند، در آنجا بونین کوریرین، مامین سیبریاک، چریکو ستانیکوویچ، الپانویسکی و بالاخره ماکسیم گورکی، که به تازه گیابه شهرت رسیده بود، دورهم گرد آمده بود. خرابجا بود، که باگورکی آشناسدیم، و او را تشویق نمودیم تا برای ما نمایشنامه بنویسد. یکی از جمله نمایشنامه ها که بعدا بنابر توصیه ما بوجود آمد، همان نمایشنامه بنام گورکی، (در اعماق اجتماع) بود. در کنار نویسندگان نامی، هنرمندان و نویسندگان معروف نیز در کریمیاگرد آمده بودند، که در بین آنان میتوان از رحمانینوف جوان نام برد. هر روز این نویسندگان و هنرمندان، به دور چخوف برای صرف صبحانه جمع میشدند. ماریا پاولونا خواهر چخوف به سرو وضع خانه رسیدگی میکرد. مادرش که يك زن خوش برخورد و پیر بود، هم به پشت میز می نشست و به گپ های مازوش فرامیداد. او پس از آنکه از شنیدن موفقیتهای آثار پسرش لذت میبرد، تصمیم گرفت با وجود پیشرفت سن به تیاتر برود. البته نه برای تماشای هنر نمایی ما بلکه به خاطر نمایشنامه های پسرش. روزی که قرار بود مادر چخوف به تیاتر برود، من برای صرف ناهانه خانه شان رفتم. دیدم که چخوف بسیار ناآرام و عصبی است. پسانتر فهمیده شد که مادرش پس از سالهای زیاد، لباس شب ابریشمی پیدا نموده، و با آن میخواست شب به تیاتر برود. چخوف در حالیکه بسیار ناراحت بود، به مادرش گفت: (مادر، با این لباسهای ابریشمی میخواهی نمایشنامه چخوف را تماشا کنی! من میگویم اکثر اوقات هنگام صرف نان چاشت، در خانه چخوف، در باره ادبیات بحث میشد. ایمن بعشبا که در آن آدمهای نخبه ادبی شرکت مینمودند. برایم به حیث بازیگر و کارگردان تیاتر، بسیار آموزنده بود، چخوف تلاش میکرد همه را تشویق نماید تا برای (تیاتر هنر) نمایشنامه بنویسند. سفر هنری ما به کریمیا پایان یافت. چخوف و گورکی برای اینکه به ما سر راهی خوبی بنویسند. وعده نمودند که يك يك نمایشنامه بنویسند. پس از پیروزی دو نمایشنامه چخوف به نامهای (هرغ دریایی) و (کاکا وانیا) تیاتر ما بدون آنکه این نمایشنامه نویس نمیتوانست روزگار بسر ببرد. از آن پس، سر نوشت تیاتر ما به دستهای چخوف قرار داشت. اگر نمایشنامه بی از او میبود، تماشاخانه ما پر از تماشاگر میبود و در غیر آن جوگی های خالی

به سوی مادن گزی میکرد. به همین دلیل به نحوه کارش علاقه شدید نشان میدادیم. تازه ترین اطلاعات را در این باره، از طریق اولگا نیبره دست میاوردیم. بالاخره برای خوشی خاطر همه وی اولین بخش نمایشنامه جدید سرا که هنوز برایش نامی هم انتخاب نکرده بود، فرستاد. بعد، بخش دوم وسوم رسید، و دیگر از بخش چارم خبری نشد. ناگهان خود چخوف پیداشد و باخود بخش چارم نمایشنامه را همراه آورد. تصمیم گرفته شد که سرنامس نمایشنامه در حضور خود نویسنده خوانده شود. يك ميز بزرگ در وسط اتاق گذارده شد، و در اطراف آن تمام بازیگران و کارگردان تیاتر، قرار گرفتند. تمام کارکنان تیاتر به شمول آرایشگران و رسانمان حاضر بودند. نویسنده چون رئیس مقتدر عصبی بر همه چیز انتقاد میکرد و ابراز نظر مینمود خورده گیری اصلی او این بود، که میگفت این يك کمیدی است ولی بازیگران هنگام خواندن اثر چنان وانمود میکنند که این يك درام سنگین و تراژدی است. پس از اولین خواندن، قرار شد تا مساله کارگردانی اثر، حل شود. مانند همیشه داچنگو بخش ادبی را اداره میکرد، و بنده میزانش را مینوشتم. اینکه کی کجا برود؟ چه کند و برای چه برود؟ چه احساس کنند و چگونه این احساس را ابراز نماید؟ هنر مندان، باعلاقه مشق میکردند و همه چیز خوب پیش میرفت. ولی يك چیز به شدت احساس میشد، و آن اینکه نمایشنامه روح نداشت و (کمبودی) در آن احساس میکردید چقدر در ناک است که آدم به دنبال (کمبودی) بگردد که نمیداند در کجا آنرا باید یافت؟ همه چیز آماده بود و ما مینا یست شروع تیاترا اعلان میکردیم. ولی اگر آنرا همچنان بیروح و بیجان روی صحنه میاوردیم، شکست ماحتمی بود. همه به دنبال این کمبود معجزه آسا سرگردان بودیم. ناگهان کسی ابراز نظر کرد (ببینید! اینجا همه به خاطر این است که همه ماسعی میکنیم چخوف وار هنر نمایی کنیم شیوه که بیشتر کندی دارد. بهتر است از همان شیوه اصلی که در امراکمی جنسوخوش میدهد کار بگیریم). این کار را تجربه کردیم. همه چیزها کمی سرعت گرفت حرکات تندتر اجرا میشد و کلمات سریعتر ادا ولی همه چیز در جنگال يك درهمی و بر هم افتاد. باید حادثه یرا که در جریان یکی از این تمرینهای دراز، رخداد حکایت نمایم. احساس خستگی ناشی از ناکامی برتن همه چنگ میزد. پیوند بین کارگردان و هنر- پیشگان، به کلی از هم گسسته بود. همه در گوشه یی خزید و دست یاس بریشانی میسایندند دو چراغ برق، نور کم رنگ بر اتاق میپاشید و ما چون قمار بازان يك باخته، به حیرت فرو رفته بودیم، کسی میز فلزی را میکشید و از آن صدای ناهنجاری، چون جوییدن موش بلند میشد. بنابر کدام علت که تا حال آنرا

درد نکرده ام. این صدامرابه یاد خانه انداخت احساس آرامش و گرمای خانه به تنم دوید. ناگهان موجی از حقیقت و زندگی مرا فراگرفت و دستگاه اندیشه ام دوباره شروع به کار نمود. یا امکان دارد صدای جوییدن موش که با تاریکی در هم آمیخته بود، و يك حالت ناامیدی را همبیز زده بود، در حین حال نیروی بر توان زندگیا باخود داشت این حالت زخمه ای بر نیروی اندیشه خودم، که به آن آگاهی نداشتم وارد نموده بود. کی میتواند از نیروی ناخود آگاه قدرتمند هنرمند منکر شود؟! به هر صورت، ناگهان مکاشفه وار احساس صحنه یی که مامشغول ترین آن بودیم، به من دست داد. درد نمودم که شخصیتهای چخوف آدمهای آرام اند. آنان در جستجوی خوشبختی و آرامش بودند و میخواستند از لذات زندگی بهره ببرند. آنان میخواستند که زندگی کنند، نه اینکه مرگ را با پیشانی باز پذیرا شوند. من احساس کردم که این بهترین شیوه برخورد به آدمهای چخوف است. همین بود که (کمبود) را بالا خره یافتیم. چخوف بیچاره نتوانست شب اول نمایش را ببیند. او با ردیگر به خاطر ناخودیش خارج رفت. ولی تاجاییکه من فکر میکنم، ایمن يك بهانه یی بیش نبود. او از ناکامی اثرش میترسید. علتش را اینطور نیز میتوان دریافت که او حتی آدرسی به ما نگذاشته بود تا ویرادر جریان نتیجه شب اول نمایش قرار بدیم. چخوف به جایش، يك مشاور درامر نظامی این نمایشنامه گذاشته بود. او يك دگرمن خوش برخورد بود، و وظیفه داشت تا مساله یونیفورم و دیگر حرکات هنرپیشگان را که در نقش نظامیان بازی میکردند، با دقت هر چه تمامتر بررسی نماید. چخوف بیشتر از این ناآرام بود، که در آنروز هادر شبر آواز می بخش شده بودمیشی بر اینکه وی میخواست نمایشنامه یی در انتقاد از نظامیان به روی صحنه آورد و این شایعه در برخی حلقه های نظامی، ناراحتی را ایجاد کرده بود. درارتباط با نمایشنامه (سه خواهر) مسن حادثه دیگری هم بیاد دارم، که خاصه چخوف است. در هنگام تمرین لباس ما نامه یی از خارج از چخوف دریافت کردیم. این نامه هم هیچ آدرسی نداشت. در آن به سادگی نوشته شده بود: (تمام گفتار آندری را در بخش برده آخر از بین ببرید و به جای آن این کلمات را- زدن است - اضافه نماید) در تگ گفتار او لی چنین بود که زنان روسی پیش از ازدواج به اصطلاح خود را به هفت قلم میارایند ولی پس از آن، حتی شانیه یی به رویهای خویش کش

نمیکند. پسانتر فهمیدیم که وی با ابراز جمله (زن زن است)، تمام عقایدش را در این مورد فشرده ساخته بود. در شب اول نمایش (۳۱ جنوری ۱۹۰۱) برده اول با چنان استقبالی روبرو شد، که بازیگران آن از شدت چک چک تماشاگران مجبور شدند، چندین بار روی سینی ظاهر شوند. ولی هر قدر که نمایشنامه پیش میرفت، تماشاگران سر شده میرفتند تا اینکه ما به هراس آفتاب دیدیم که ممکن اثر به شکست روبرو شود. ولی پسانتر فهمیده شد که مدتی نیاز داشت تا مردم به رزقای این اثر، بر برده واز آن استقبال نمایند. من بسیار خوشبخت هستم که هنگام تمرین نمایشنامه دیگر چخوف که (باغ آلو بالو) نام داشت نیز انجا بودم. این نمایشنامه از قطعات بریده بریده خاطرات بازیگران تیاتر هنر که بعد ها چخوف آنها را سرهم بندی کرد و اثر فناناپذیر (باغ آلو بالو) را ساخت، به وجود آمده است. در تابستان سال ۱۹۰۲، که چخوف آمادگی برای این اثر تیاتری میکرد، پاولگا نیبر چخو همسرش در خانه مادرم که ملکش در لیویمو گا قرار داشت، زندگی میکرد. در همسایگی ما، زن انگلیسی که اندام ریزه داشت و دو جوتی موی دراز برشانه هایش افتاده بود، زندگی میکرد. به خاطری همین جته کوچکش کس شناخته نمیتوانست که وی مرد است یا زن به کدام ملیت تعلق دارد او در حضور چخوف احساس آرامش میکرد. هر کسی که نمایشنامه (باغ آلو بالو) را دیده باشد، ایمن مخلوق را میتواند در وجود شارلوتنا تشخیص دهد. به این ترتیب، دیده میتوانیم که شخصیتهای نمایشنامه های چخوف همه و همه آدمهای زمینی اند و به صورت تمام از زمین ذهن نویسنده سر بلند نکرده اند. شبی ناگهانی تیلنولی از چخوف، در حالیکه مصروف تمرین بودم، رسید و از من میخواست که هر چه زودتر به دیدنش بروم. تمام کارها را رها کرده، بوبه ملاقاتش شتافتم. او را بسیار شاش و سر حال، مثل کودکی که سامان بازی نو برایش خریده باشند، یافتیم. پس از نوشیدن مطالعه اش رفتیم. خودش بنابر عادت همیشگی به کتج دیوان نشست و مرا اشاره کرد که در مقابلش بنشینم. او میخواست خود را عادی جلوه دهد ولی تیسمی بر لبانش نشست. بالاخره لب به سخن گشود. (گوش کن، من نام شگفت انگیزی برای این اثر یافته ام، میدانی شگفت انگیز!) تا تمام صفحه ۳۹

پسر پنجساله در فلم ما جراهای

تراو کا

ماجرای تراو کا نام فلمی است که در سال ۱۹۶۰ میلادی در هند ساخته شد. این فیلم که در نزدیکی «والد ای» که از مسکو فقط چند کیلو متر فاصله ندارد، تهیه شده است. اساساً درین فلم (تراو کا) نقش قهرمان فلم را یافته است. صحنه های فیلم بتدریجی است که تماشاگر را بوجد می آورد. (الکسندر دو نیکسکی) که در این فیلم مدعی است که: من مقابل هو تلسی بنتمند فلمبرداری ایستاده بودم و میدیدم که چنان آفتاب نوری و گرم در آنسوی بحر از دور در پشت تپه های جنگلی در حال غروب بود. یکبار صدا می یگویش رسید، صدای موتوری که از یک کج گردشی دور میزد. بسوی گاز موتور مشام را اذیت میکرد. مانند موتور «زفلا یا زوفخوی» بود، زن خوشگلی و قشنگ که در فیلم حیثیت ما در قهرمان کو چک یعنی «تراو کا» را داشت و «تراو کا» هنر پیشه پنجساله کوچک بامهارت تمام و چنانکه گویی واقعاً مادر عینی اش را دیده باشد فریادش تا دور دست ها توید: هو، مادرم...

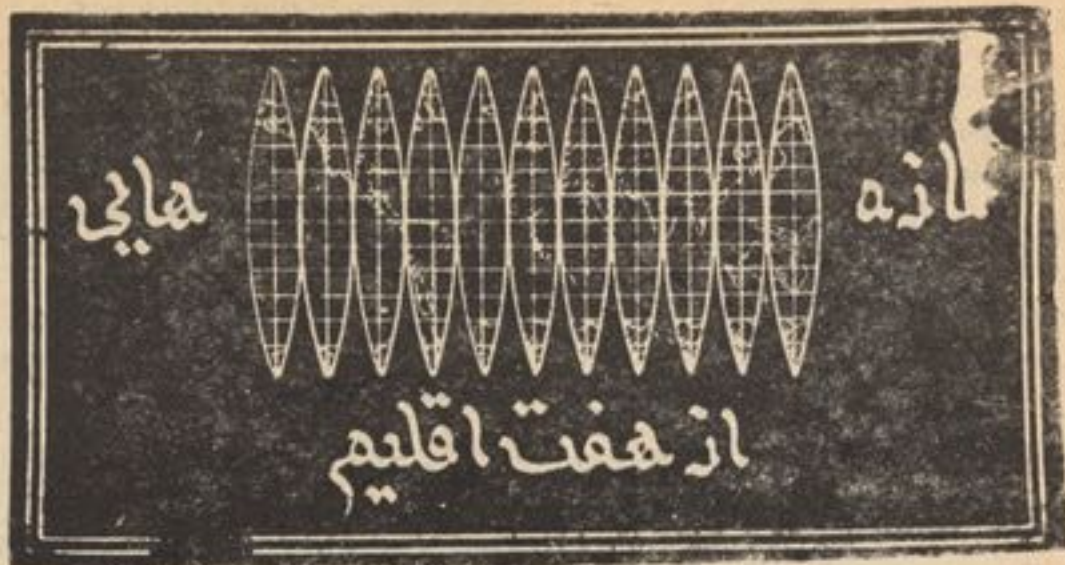
مادرم آنجا است و تا تو نیست تو بد و عجله کرد تا خودش را با پاهای کوچکش پیش هر چه زودتر بکشد و بعد درش نزدیک شده باشد. «زفلا یا زوفخوی» که مسلماً خود از هنر پیشگان موفقی است فریاد زد: هلو، تراو کا... این موضوعاً ترابدانجهت بر شمریم

تا وا نمود ساخته با شیم که یک هنر پیشا کو چک تا چه سر حد موفقی بوده و چنان خوب و موففانه در رولش داخل گردید است. در آغوش کشیدن (تراو کا) بوسیله زفلا یا، مادرش در فلم، بالاسنر بسوک روی شانه های مادرش و اینک چنان خود را از شانه های او به پائین می لغزاند و بعد هر دو خود را بزمن می اندزنند گوشه دیگری از واقعیت های زندگی در متجسم ساختن پیوند های صمیمانه مادر و پسر است که صفا و صمیمیت مادری و فرزند را ظاهراً میسازد.

در جریان فلم (تراو کا) همیشه بر ای کارگران فلم یک مصروفیت است، شبکاری ها و شیرینکاری ها و شوخی های بیورد و معصومانه (تراو کا) ما به تعجب و شگرف همگان چه کارگر دانات فلم در اثنای تهیه فلم وجه تماشاگران میگردد. برودیسو ران و سایر کتبان فلم میگویند: هر روزی که ما شاهد فعالیت های هنری (تراو کا) میباشیم، برای ما یک خوشی بر سر خدمت زیرا این هنرپیشه کوچک بسان با دلایم و نسیم سحر گاهی است که به دشت و دامن طراوت ارزانی میدارد همانسان (تراو کا) به دبستان هنر رنگ بهتری می بخشد. بعضاً کارگران و متصدیان امور فلم مدعی اند که بیقین (تراو کا) استعداد عجیب هنری دارد. کارروایی ها بیکه او میکنند، چنین استعدادی را در کمتر کودک پنجساله ای



بسرک پنجساله با یکی از همسالانش در یک صحنه فلم.



تنظیم و ترجمه: میر حسام الدین پرومند

نقش حشره های شب تاب

در طبابت

طوریکه از نام حشره های شب تاب بیادست، این موجودات در اثنای تاریکی شب نوری از خود پخش میدارند که در تاریکی بوضاحت دیده میشود. هر چند که باحشرات شب تاب مردم از دیر زمان است که آشنایی دارند لکن علماء بخصوص علماء طبی کتون در مورد داین حشره ها بگو به دیگری فکر میکنند چه مدت هاست که دانشمندان در صدد برآمده اند تا منبع اصلی این نور، اسرار خلقست و ترکیب مواد این جسم نورانی را تدقیق و هم در مورد اینکه ازین نور چه استفاده میتوان کرد، مطالعاتی را رویدست دارند.

فرا مطالعات تازه (۲۰۰۰) نوع حشره شب تاب وجود دارد. علماء یوشیمی سخت در تلاشند تا آخرین اسرار این موجودات نورانی را که در لاتین «لامبر» بدی اسمش میکنند در یافت بدارند. در راپورهای علمی آمده که این حشره ها در قسمت عقبی وجود خود یکدستگاه کوچک تنظیم کننده و فرستنده نور، بسایر حصص وجود دارد. مسله زیاد در خود توجه و جایز اهمیت برای علماء همانا نشان حرارت-تیکه خواهری از اجسام نورانی ظاهر میگردد، میباشد. این حشرات کوچک به قنای نوری که پخش میکنند و همچنان به قنای جسمشان، بایستی ۹۵ فیصد حرارت تولید بدارند. اخیراً جاپانی ها روشنائی همان قسمت وجود حیوان را به عوضی چراغ های جیبی بکار میرند که ممکنست همچو چراغ های دستی که محض به کمک نور حشره های شب تاب نور می افکنند به بازارهای جهان عرضه گردد که مسلماً این چراغ ها باطری بی در کار ندارند. علماء یوشیمی راضیه براینست که در ترکیب اعضای روشن و نورافکن حشره که پیوسته نور می باشد اسرار بزرگی نهفته است که تا کتون کسی قادر به تجزیه اساسی آن نشده است. به اساس مطالعات علماء طبی در وجود این حشره ها موادی بنام آ. تی بی وجود دارد که هرگاه به مبلایان مرضی سرطان داده شود، بزودی از تعاش عجیبی در وجود مریض پیدا و به اسرع وقت باعث تشخیص و تثبیت چگونگی نوع و ریشه ابتدایی سرطان در وجود میگردد علاوه لازم به تذکر است که نور سحر آمیز این حشره ها در وجود (البته محض در ابتدای مرحله مرض) مشخص ساخت، بعضاً همین نور برای درمان امراض سرطانی نیز موثر خوانده شده است. در بیس مراز طبی حشرات نور افکنی شب تاب بعضاً تسبیلاتی در امر تشخیص امراض بارآورده است. اینک هر حشره شب تاب روی همین ملحوظ بیش از (۵۰) ما رکارزش پیدا کرده است. با انتشار این خبر در قسمت تدارک و جمع کردن حشره های شب تاب توجه بیشتر از طرف اشخاص غیر مسلکی نیز بمنظور در یافت پول صورت میگردد. در تابستان و اوایل خزان میشود عدده بیشتری ازین حشرات را جمع آوری کرد. بعضاً حشره های شب تاب یافت شده که پننج کله داشته و تمامی کله های آن ها نور می پاشد البته شب تاب های ماده فاقد بال اند که این خود نرها را از ماده ها مجزا میسازد بعضاً ماهی و باکتریایی سایی یافت شده که پخش کننده نور اند، اما برخلاف نور حشره های شب تاب هرگز تا دم مرگ تمامی نداشته و همواره ما حول خویش رازوشن نگه میدارند دکتر ویلیام در زمینه میگوید: به کمک این نور میشود زیگنالی مخصوصی تهیه دید، چه چنین زیگنالی در ساحات مختلف طبابت ساینس و تخنیک بیش از حد موثر و نور حشرات شب تاب همیشه شب را مستفید خواهد ساخت.

طوریکه از نام حشره های شب تاب بیادست، این موجودات در اثنای تاریکی شب نوری از خود پخش میدارند که در تاریکی بوضاحت دیده میشود. هر چند که باحشرات شب تاب مردم از دیر زمان است که آشنایی دارند لکن علماء بخصوص علماء طبی کتون در مورد داین حشره ها بگو به دیگری فکر میکنند چه مدت هاست که دانشمندان در صدد برآمده اند تا منبع اصلی این نور، اسرار خلقست و ترکیب مواد این جسم نورانی را تدقیق و هم در مورد اینکه ازین نور چه استفاده میتوان کرد، مطالعاتی را رویدست دارند.

پیشگویی هواوتسی وضع هوا منقلب پیشگویی میگردند، کو هنوردان بو سیله سطوح یخچالی ووسایل دیگر به پائین توسط مسوولین امور کو هنوردی فرستاده میشوند تا بکام مرگ فرو نروند. عده از کو هنوردان شب ها را برای گریز از خطر دریا یگانه های ماهورین کو هنوردان سپری میدارند و صبح از نوره مسی افتند بعضا هم چنین پیش می آید که عده از کو هنوردان از فرود آمدن بو سیله وسایل لغزنده دلبره و ترس میداشته باشند از یخ و نقاط حساس و مهم کوه نصب



کوهنوردی در بستر مریضی میان مرگ و زندگی دست و پا میزند.

افتاب آنجا همیشه بگرمی می تابد که (۱۶۰۰) نفر در سال برای درمان توسط اشعه آفتاب بعلاوه برای آفتاب دادن بدن خویش، آنجا گرد می آیند. دریاور آمده که در همین نزدیکی ها زن و شوهری که هر نواز فرانکفورت بودند، مرد که را ننده لکوموتیف نیز بود و ۶۴ سال داشت بازنشسته «هلنی» که ۵۷ سال داشت، برای نزد همسرین باردرد سگی ازدامنه های (بر شتیز گارد نر) رسیده و ناگزیر شد ند شب راهمانجا بمانند. روز بعد تا ارتفاع (۱۴۱۶) متری کوه بالا رفتند و بمشکل به بالا خزیدند، اما بچاره «هلنی» در ارتفاع (۱۴۱۷) متری بود که سرگیجه یافت و به پائین لغزید درین اثنا (کو نراد) یا سبان و محافظ سلامتی جان کوهنوردان، شش تن از افسرادش را بسوی محل حادثه گسیل داشت در ست ساعت دوی بعد از ظهر بود که هلیکوپتر نجات موقعیت را بر بالای یخها و بر فها تشخیص داد. کو نراد پس از آنکه جسد را برای تکمیل معاینات نهار به شفاخانه گسیل داشت با دلبره و اضطراب گفت: گر چه کوه های آلپ همواره پوشیده از یخ و برف و این خطرات زیادی را متوجه کوهنوردان ساخته لکن این خود کوهنوردان دانند که با ید به صحت و سلامت خود علاقه بگیرند چه تا اواسط سپتمبر تعداد تلفات به بیشتر از (۴۰۰) نفر درین سلسله کوه ها بالغ گردید که کوهنوردان مذکور از کشور های ایتالیا، آلمان، فرانسه و اطریش بودند.

با و صف اینکه مستخدمین و کارمندان امنیتی و رفع حوادث از مودرتترین وسایل کوهنوردی و تجهیزات در برابر سرمای کوه بر خور دارند، مساله ۴۵ تا ۴۶ نفر تلفات، خود کارمندان مذکور میداشته باشند. «کو نراد» متذکر گردید که وظیفه ما با سبانان و محافظین، حفاظت و مواظبت جان کوهنوردان و رهنمای و خدمت به ایشانست. آنان بابر آمدن برقله میخواستند لقب قهرمانی بیابند و ما میخواستیم محافظین کوهنوردان قهرمان باشیم. دریک قسمت کوه (۱۲۰۰) متر برف رو بهم آبار شده.

قلعه «واتسن» که ۲۷۱۲ متر ارتفاع دارد زیاد مهلك و خطرناکست. نظر به

قسمت رهنمونی «از منتهای دقت کار میگردد (زفتلایا) در ۱۴ سالگی با (الکسی زا تیلیکوف) آشنا گشت و از وی زیاد آموخت. سپس در مکتب عالی فلم تحصیل کرد و در فاکولته هنرپیشگی چند کورس در ساحه فلم را تعقیب نمود. رول های نخستینش را از سنتر مکتب آغاز کرد البته آنها در چوکات پروگرام های درسی و آخر الامر به بازیگری رول های عمده مصروف گشت و درین راه استعدادش را تبار داد. از جمله فلم های معروفیکه در ابتدای فعالیت های هنری در آن ها ایفا کرد از فلم های «یک سفر فراموش شده»، «حرکت بدون هدف»، «شیمیر ماهی خورشید»، «یک شعر بخوان شاعر» میشود تا میرد وی با شناختی که کتون (تراوگا) دارد او را لقب قهرمانی داده است و یقینا تر او کای کو چسک درجهان هنر غوغایی بر پا داشته و هر آن تماشاگران بیشماری را بسویش فرا میخواند.

میوان سراغ کرد و یا هیچ هم نمیشود دید وی به علاوه دوست ممتاز فانتزی ها می باشد برای (تراوگا) موجودیت (زفتلایا) درکنارش ارزش یک رهنما و پشتوانه را دارد. از نگاه (زفتلایا) هنر فلم دیگر جز کارها و امورات زندگی بوده و مجزای از خود او نیست با این وصف نامبرده میگوید: من و قهرمانم بازی میکنیم در جهان رویا و خیال نام گام میزنیم، رویا هایی که بعضا در عقب آن حقایق نهفته است. در واقع بازی دریک فلم حکم یک سفر را دارد، سفر بسوی حقایق از طریق سر زمین رویا ها. ولی مساله برعکس از نگاه (زفتلایا) بگو نه دیگری است او می بیند که طفلک در رول خودش احساس بیگانگی نمیکند، رول او با فهم و ادراکش همسویی که هماهنگی داشته باشند. (زفتلایا) نیز خود با شناختی که از استعداد (تراوگا) دارد، با نظر داشت این مطلب که خود از کودکی بجهان هنر بخصوص فلم یا هنر هفتم گام زده بود، در

لحظات خاطره آفرین برای کوهنوردان کوه های آلپ



این گزارش ما از تبا طمیگرد به مرتفع ترین کوه های اروپا یعنی الپ «تتو کلاوز کونراد» را حکایه میکند که سالها قبل ضمن یک یارتمی و سیاحت در بحری واقع (بایرن) که موسوم به «شیمیزی» بود چنان باکشتی بادبانی اسس غرق شد و باچه مهارت خارق العاده خودش را از آن بحر مواج شناکنان بطرف ساحل کشید. عده زیادی برای نجات «کونیا» مرد یکه در میان امواج خروشان دریا با مرگ دست و پا میزد، شناختند ولی نسه «کونیا» بر گشت و نه آنا نیکه برای نجاتش شناخته بودند.

از آن پس دیگر کمتر کسی حاضر میشد که بدان بحر علاقه بگیرد. در با برهه احساس خطر و جبن از آب بحر میکرد البته قسمت زیاد آب بحر را آنها بر تشکیل میدهد که از کوه های آلپ پس از ذوب شدن سرا زیر میگردد و بحرا سیراب میسازد. (کونراد) که در اصل حرفه نجاری دارد اینک از سالهاست که بحیث سر دسته با میانان در کوه های الپ بخصوص در قسمتی از کوه که «بر شتگا دن» یاد میشود، میباشند، فقط در چند لحظه کوه تاهی که چند هزارمتر در آن محله رسیده و شاخه ها را تا شش از پروت و سر ماغیره تلفات در آنجا بودند پنجاه تن از کارگران عمده نجات آن محل، صمد مرده از اجساد کوهنوردان

همیشه در چه عوا در کوه های آلپین تحت درجه تحت صفر میباشد. در ارتفاع (۲۳۵۰) متری کوه جبهه های موقتی یا اردوگاه های موقتی بچشم میخورد. جبهه ها که چهار متر مکتب بزرگی دارد از المونیوم ساخته شده که این آن گرم و عاری از سرما میباشد. درهمچو جعبه ی بعضا کوهنوردان متوجه بخاطر نجات داده شده و به پائین فرود آورده میشود البته به کمک ریسمان ها بسله دیگر یکه نا را حتی آور برای کوهنوردان است احساس تشنگی کوهنوردان میباشند چه نه تنها اینکه در ارتفاعات بلند شخصی احساس تشنگی میکند بر بقیه در صفحه ۴۹



این کوهنورد نادم از کوهنوردی است

يك نمايش فوق العاده

يك مرد كوچك اندام نزد مدير سر كس آمد و گفت :
- من ميخواهم يك نمايش خارق العاده به تماشاچيان شما نشان بدهم من مي توانم
از قلعه خيمه سر كس شما بپرسم و به سر خود دارم روي زمين سر كس بيندازم آنها بدون جال!
مدير سر كس سخنان او را باور نكرد و با آن هم داخل خيمه بزرگ رفتند مرد به
آهستي به قلعه خيمه سر كس بالا شد اطراف خود را نگاه كرد و آنوقت دفعتا با سر
خود را پايين انداخت . و به سر به زمين خورد. يك لايه در جاي خود ماند . آنوقت برخاست
و با چشمان از حدقه بيرون به مدير سر كس نگاه كرد .

مدير سر كس با شعله زياد فرياد زد .
فوق العاده ، راستي فوق العاده است امن براي هر نمايش شما ۳۰۰ فرانك ميدهم.
مرد جواب داد : نه خير .
پنجصد فرانك !
- نه خير .

خوب هزار فرانك .
مرد آهسته گفت : نه خير ! من فكر خود را کرده ام . من ديگر از اين ارتفاع نميبرم.
مدير سر كس با خوشحالي زياد فرياد زد .
- شما چه ميگوييد؟ من به هيچ هنرمندي تا كنون براي يك شب اينقدر پول نداده ام.
وايك شما نمي خواهيد ديگر نمايش بدهيد؟
من از كار شما سردرگمي آورم .
آمرود تبسمي نموده گفت :
- ميدانيد ، من نمي فهميدم كه اينقدر درد مي كند .

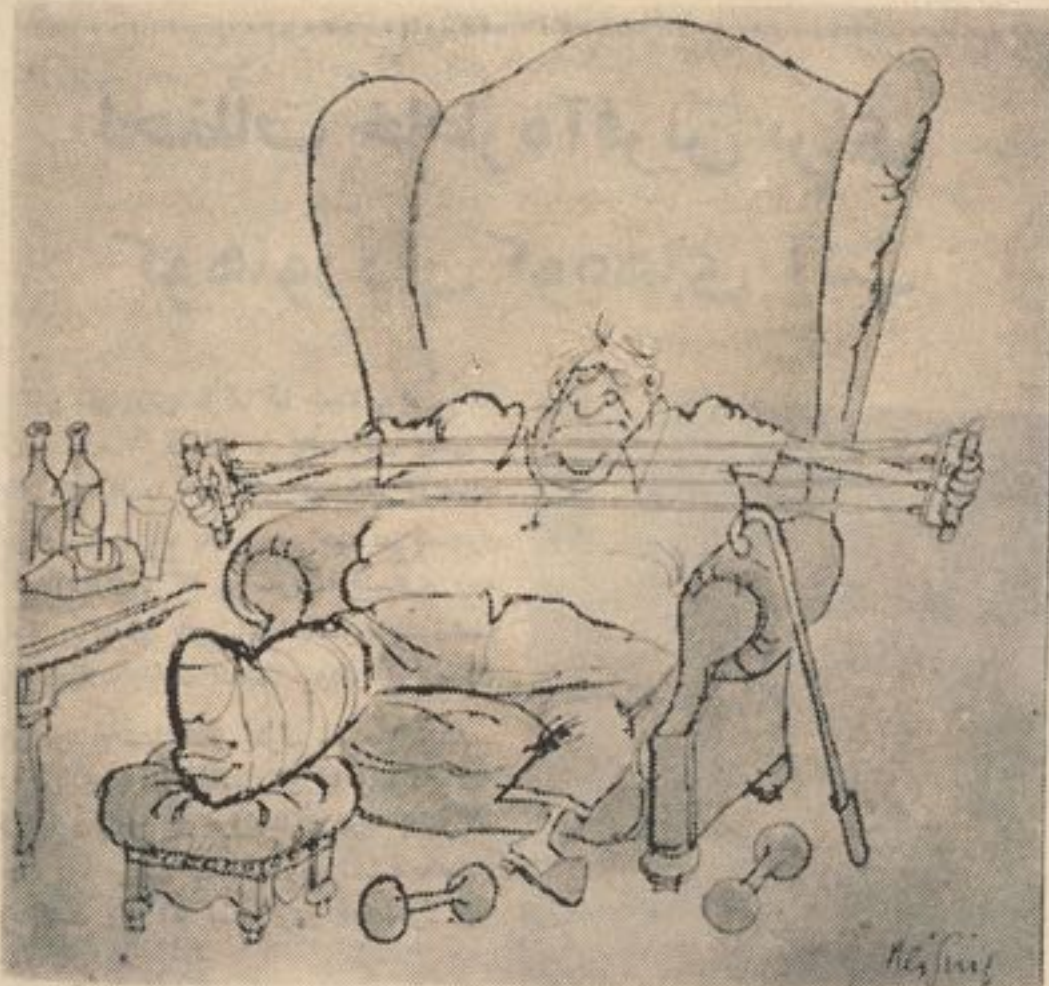


ديوانه دلسوز

شكارچي مي از راه تير مي شد ديد ديوانه يي يك كنجشك را در جوي آب شستشو ميدهد.
شكارچي گفت : رفيق اين پرنده را رها كن زيرا به شستن ضرورت ندارد . ديوانه
بالعصاب خراب گفت : پروترابه اين موضوع غرض نيست . شكارچي راه خود را پيش
گرفته رفت بعد از ساعتی كه آمد متوجه شده كه ديوانه بالای سر كنجشك نشسته زار زار
گريه ميكند . شكارچي گفت :
من نكفته بودم كه پرنده را نشويي حالا چرا گريه مي كني ؟
ديوانه در حاليكه اشكهايش را با يك سر كرد گفت : كنجشك بيچاره به شستن نمرديك
به شيليدن مرد .

تيلفوني خبر گيرد

دو ديوانه بعد از تداوي طولاني نزد داکتر معالج شان آمده و گفتند :
داکتر صاحب : شما را بخدا ديگر ماجور شده ايم . ما را رخصت بدهيد كه دل ما به
كفين آمده است .
داکتر براي اينكه آنها را ازمایش کرده باشد براي شان گفت :
برويد بخانه من ببينيد كه من هستم ياني ؟
يكي از ديوانگان فورا بدون ايقاد تابه خانه داکتر برود و ببيند كه داکتر آنجا هست!
ديوانه ديگر خند يد و گفت بيچاره هنوز خوب نشده بعرض اينكه تيلفوني احوال
بگيرد خودش ميود .



زندگی بدون ورزش براي ما ...

زيبايي

دوچه كوچك كه براي خود شان عالم داشتند درباره زيبايي هاي مادر هایشان با هم
صحبت ميكرند ... يكي از آنها گفت :
- مادر من بسيار زيباست ... با وجود اين كه مژه هاي چشمش را وصل ميكنند او را
بسيار زيباتر جلوه ميدهد بچه ديگري با خونسردی گفت: بلي ... اينكه چيزي
نيست ... مادر من از دست زيبايي كه دارد شيها دندانهايش را بيرون آورده و روي ميز
مي كارد !!



من از دست ناز و كوشمة تو به اين حالت درآمده ام!

نزدیک بین



بدون شرح

روزی «دین مارتین» هنرپیشه معروف در
 هالیوود نزد دکتر چشم رفت ... دکتر چشم
 که مردی با ذوقی بود چیزی را در برابر چشم
 «دین مارتین» گرفت و گفت :
 - چه می بینید ؟
 «دین مارتین» جواب داد :
 - آقای دکتر، عدد پانزده !
 دکتر خنده ای کرد و گفت :
 متأسفانه شما بسیار نزدیک بین هستید...
 زیرا آنچه من بشما نشان دادم ام عکس است
 از «مورل وهاردی» که در کنار هم ایستاده
 اند !!



پدرجان : این پارچه امتحان و این هم معلم خانگی ام

اشعار از «گوته»

در آپارتمان مجاور منزل سکسوت یکی از استادان معروف بود و چون تنها بود ، خودش
 غذا را شخصاً تهیه میکرد ... اما هر وقت که میخواست غذایی ببرد ، یکج از اشعار
 معروف «گوته» را زیر لب زمزمه میکرد ...
 - بالاخره روزی استاد که خودش هم از علاقمندان «گوته» بود به آپارتمان استاد معروف
 رفت و گفت :

مثل اینکه شما بسیار از «گوته» خوشناتان می آید !
 استاد معروف به حیرت گفت :
 نه ... چطور مگر !

- هیچ ... آخر می بینم هر روز موقع تهیه غذا یکی از اشعار او را میخوانی ...
 استاد معروف لبخندی زد و گفت :

- هان ... فهمیدم ، اما استاد ، اینکار من دلیل و علاقه ام به «گوته» نیست ... بلکه
 این شعر میزان غذا پختن من است ، چون میدانم که هر وقت به بیت سوم برسم ...
 تخم مرغ نیم بند شده و باید از روی آتش برداشتم و بعد از خواندن بیت چهارم و پنجم
 تخم مرغ را روی میز گذاشت و بعد از بیست و هشتم و نهم به خوردن آن شروع کرد .



JOSEPH
FARRIS

پدرجان ! میگه من محمود هشتم پادشاهم کار دارم .

دناروغ پوخته

یو خوان هلك به رو غتون کسی
 بستری و یوه بنکلی نجلی یوه گیاهی
 گل دمر یض له پاره را وور دنجلی
 دباره یوی زری بنخی دروازه وازه کپه
 نجلی وشر میده او وی و یل : سلام
 مور جانی زه دناروغ خور یمه زری
 بنخی ورت ته وو یل او زه یی هم
 مور .



بدون شرح

ناراحتی

آقا طبق معمول شب دیرتر بمنزل رفت...
 خانم که بصدای در بیدار شده بود شروع
 بداد و فریاد کرد ... آقا با لبخند پیش رفته
 و زشش را بوسید و گفت :

- ببین عزیزم ... من میخواهم حقیقت را
 بگویم ... از اداره که بیرون آمدم زن
 زیبایی را دیدم بی اختیار بدنبال من به راه افتادم
 او مرا بمنزل خود برد و تا حالا آنجا بوم !
 خانم باناراحتی حرف او را قطع کرد و گفت :
 - خوب ... پس است ... دیگر لازم نیست
 دروغ بگویی ...

من میدانم که تو بادوستانت رفته بودی
 قمار بازی !

طفل امرور...

در کشور های سرمایه داری امرل تا بر این
 غالباً در سنین کودکی آغاز می یابد .
 اکنون میلیون ها طفل در آسیا - افریقا
 و امریکای لاتین از بیماری ، گرسنگی و انواع
 محرومیت رنج می برند که این همه میراث
 های شیوم کلو نیالیزم و نیوکولونیالیزم شمرده
 میشود ، چنانچه در افریقا از هر چهار صد
 نفر فقط یکی آن تعلیمات لازمی را به پایان
 رسانیده و صرف یک فن از هر پنج هزار نفر
 قادر است در پوهنتون یا مراکز تعلیمی دیگر
 ثبت نام کنند و این بیداد گری ها و آشفته
 حالی اطفال خلق های مختلف جهان را که در
 نظام های طبقاتی و استعماری زیست می نمایند
 به زنجیر اسارت و بردگی ویرانگه مرگباری
 کشانیده و سالانه میلیون ها طفل از فقر ،
 گرسنگی و همین طوره ها و صدها بلیت
 ناشی از تطبیق پلانهای منحوس و غیر انسانی
 استعمار و امپریالیزم و ارتجاع به محرومیت
 جان میدهند .

در کشور عزیز ما تا قبل از انقلاب بسر
 گشت ناپذیر نور وضع اطفال به همین منوال
 بوده ، بیماری ، گرسنگی ، بی سوادی اطفال
 زحمت کشان را رنج جان سوز میسداد ،
 خوشبختانه با پیروزی انقلاب نور و پیاده -

شدن اهداف مقدس انقلاب شکر همد نسور
 تغییرات بنیادی در تمام سکتور های حیاتی
 پدید آمد و در ضمن در قسمت رسیدگی به
 احوال اطفال و مادران توجه و التفاتی بسوز
 گشت ، البته از بین بردن ایشیمه مفاصل و فجاجیع
 و محرومیت ها و عقب افتادگی ها که در رژیم
 های فرتوت آل یحیی بما میراث رسانند به

چنین سرعت و وقت کم ممکن و میسر نیست
 و سالها کار دارد تا تمام نا رسایی ها از تار
 بود وجود اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی
 و غیره خلق قهرمان وطن محبوب را متاثر
 کرده است رفع گردد ولی تغییرات کمی و
 کیفی که در همین مدت کم عصر انقلاب در
 حیات خلقی زحمت کش ما پدید آمده در حور
 یادآوری است واقعات حولات عظیم و درگونی
 های که در حیات اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی

و غیره مردم زحمت کش ما پدید آمده است
 در تار یخ پنج هزار ساله کشور
 ما سابقه و نظیر ندارد روی این عقیده و واقعیتی
 که به سرو چشم مشاهده می نمایم به سرحات
 پیشینی کرده می توانیم که در مدت بسیار
 معدود و به سرعت هر چه تمام تر در
 ساختمان جامعه بدون استثمار توفیق می

رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان
 پیش آهنگ طبقه کارگر تصور توفیق می
 یابیم که در آن صورت نه تنها اطفال ما از
 بهترین زندگی مرفه و در آغوش نعم مادی
 و معنوی تریه و پرورش می یابند بلکه هر
 نوع فساد و نارسایی و آشفته حالی از صفحه
 روزگار مامحو گردیده و به فرا شت
 و آسوده حالی حیات بسر خواهیم برد .

و آسوده حالی حیات بسر خواهیم برد .

درد چیست و چگونه ...

۲- درد های تصویری : یکی از عجیب
 ترین درد های مزمن است که ممکن است
 تا من گیر انسان بشود گاهی دست پای
 کسی بوسیله دکتور اجباراً قطع می شود
 شخصی بیمار درین دست و یا پای قطع
 شده که دیگر وجود خارجی ندارد به
 شدت احساس درد میکند افرادی که در اثر قطع برخی
 از رشته های اصلی ، عصبی قسمت های از
 بدن شان بکلی فلج ولی حس شده است
 نیز ممکن است این نوع درد را در بخش
 های بی حس شده بدن خود احساس کنند .

۳- درد های عضله ای و مفصلی : این
 درد شامل انواع درد های کمر و پشت و
 گردن ، آرنج ، شانه ، بند دست و بند
 انگشتان می گردد و شایع ترین انواع
 درد های مزمن است .

۴- درد های علیتی : این درد ها معمولاً
 پس از وارد شدن یک شوک درد دار ،
 اصابت گلوله و یا سوختن ایجاد میگردد .
 مدت ادامه درد های علیتی حدود شش ماه
 تا یکسال است .

۵- درد های عروقی : این درد شامل
 انواع میگرن ها و سردردی ها میگردد
 علت آن متورم شدن بخشی از یک رگ
 است . البته علت تورم رگ ها در جمجمه
 هنوز مشخص نشده است ولی بعضی وقتها
 رگ ها به علت رسوبات کلسیم در آن ها
 پیدا می شود متورم می شوند که درین حالت
 نیز درد ایجاد می گردد .

۶- درد های سرطانی : هما نظور که
 پیدا نید شده های سرطانی در جهت های
 مختلف شروع به رشد می کنند و پیش
 میروند . و به هر عضوی که برسد به
 آنها فشار وارد می نماید تا راه خود را
 برای پیشرفت باز کنند و این فشار و حتماً
 ایجاد درد میکند پیشرفت رشته های
 سرطانی گاهی اوقات موجب ایجاد م
 اعضای که بر سر راه شان قرار دارند نیز

می شوند که این هم به نوبه خود بسیار
 دردناک است سرطانات استخوان موجب
 پاره شدن اعصاب و اطراف استخوان می
 گردد و درد های ناشی از پاره شدن
 تدریجی این اعصاب فوق العاده دردناک
 میباشند . کلینیک های امروزی که اختصاصاً

به امر درمان درد می دارند کمتر دست
 به اعمال جراحی زده و سعی بر آن دارند
 تا از روش های دیگری نظیر هیپنوتیزم ،
 با یوفیدیک ، خلشه روانی ، استراحت
 دادن مطلق و روش های مشابه دیگر بیمار
 را درمان کنند .

درد ها و بیماری ها در سال ۲۰۰۰ :
 اخیراً به کمک تکنالوژی پیشرفته دستگاهی
 به بازار آمده که به غرض بستن در پیچه

کنترل مورد استفاده قرار گرفته است
 این دستگاه به بزرگی قطی سنگرات است
 و با بستن الکترود های نپایی در عضو
 بیمار میتوان درد را تقلیل بخشید .
 در جریان جستجو برای یافتن روشی
 رضایت بخش تر توجه دانشمندان امریکائی
 و سوئیسی به الکترود جلب شده است و آن
 ها متوجه شده اند که با وارد آوردن
 ضربه های برقی بر الکترود های نصب
 شده در مغز می شود درد را مهار کرد .
 همراه با جریان برقی ای که در ضمن الکترود
 ها وارد تالموس می شود الکترود ها را
 با ماده ضد درد چون اندورفین آلوده
 میسازند این ماده به بیمار امکان میدهد
 با مساعادت فرستنده خرد کنترل تالموس
 را بدست بگیرد .

بزهوش گمان آینده دنیا ی طب مدرن
 غلبه بر درد را تا پایان قرن اطمینان کامل
 میدهند پرو فیسور ها کمن میگویند :

تا پایان قرن مانه فقط بر درد بلکه بر
 مشهور ترین هیولا های عصر حاضر یعنی
 بیماری های گردش خون ، سرطان ،
 انواع سکنه های قلبی و مغزی دست رد
 خواهم گذاشت با پیشرفت های که
 نصیب ما خواهد شد آن ها را زود تر تشخیص
 خواهیم داد . به عقیده من آینده طب در
 هیچ عصری از انحصار تاریخ تا این اندازه
 روشن و امید بخش نبوده است .

تا سال ۲۰۰۰ سلاح جدیدی نیز علیه
 عوارض مرگبار تصلب شرایین و سکنه
 های قلبی ساخته خواهد شد . آینده شنل
 سان درین زمینه به خصوص به اشعه
 لیزر و امواج اولتر اوپه ارتباط این دو با
 کامپیوتر امید بسته اند .
 دوا ها موفق خواهند شد فشار خون را متعادل
 نگه دارند و مانع رسوب چربی در شریان

جنگ و زندگی

ها بشوند و بیماری کشنده آنزین را در
 همان مرحله اولیه از پادر آورند . تا آن
 سال ها کلیه بیماری های غشوی خوا
 میکروبی یا ویروسی با واکسین ایمنی
 تجویز انوبه سر کوب خوا هند شمس
 و دوا های بکار خوا هند رفت که مصوب
 ویروس ها و با کتری ها را در برابر
 از عوامل دوائی از بین ببرد .

حد متوسط عمر در آستانه هزاره سوم
 میلادی تا بالای ۸۰ سالگی افزایش خواهد
 یافت چونکه با لوژیست ها دست کاری
 در سلول ها و ژن ها را آغاز کرده اند . آن
 ها تصمیم دارند کاری کنند که بعضی
 از صفات سلولی حذف شود و سلول ها
 عاری از صفات مزبور به تقسیمات سلول
 هم چنان ادامه دهند . دکتوران برای
 طولانی تر کردن عمر از روش اعضا
 معنوی نیز استفاده خوا هند کرد و مو
 خوا هند شد کلیه اعضا ی فرسوده بدن
 به استثنای مغز و نخاع را با اعضا ی طبیعی
 و یا مصنوعی تعویض نمایند تا نشمنند
 امر یکائی وارو بائی هم اکنون فعالیت برای

ساختن قلب ، کبد ، کلیه ، انواع استخوان
 ها مفصل ها و حتی رحم مصنوعی را شروع
 کرده اند . تا سال ۲۰۰۰ دفاع طبیعی بدن
 نیز سر کوب خوا هند شد و بدن ناچار
 خواهد شد عضو بیگانه خوا مصنوعی

یا طبیعی را بپذیرد . بدین ترتیب اعضا ی
 سالم هر انسانی را میتوان بدون مشکر
 (منع ویس زدگی) به بدن انسان دیگری
 زد .
 اشعه لایزر در آینده همان نقش را بازی
 خواهد کرد که امروزه جاقوی جراحی
 بازی می کند . به عنوان مثال با اشعه لایزر

میتوان تومور سینه - تومور زبان ، و غده
 های رشد کرده روی پا را ریشه کن ساخت
 و یا بند رجا آنها را محو نمود .
 در سوختگی های شدید نیز به کمک
 لایزر میتوان از خونریزی و تسیم خون
 جلوگیری کرد .

بایان -

راستی سر زمین کوتوله ها ماسای پشت
 افریقا بشمار میروند . انواع حیوانا ت در آن
 و هزاران الاغ وحشی در آن یافت میشود
 و در شب جز غرش شیرو نعره درند گمان
 صدایی شنیده نمی شود .

و هم بعضی از جهانگردان به سرزمین
 کوتوله ها و ماسای نام «سر زمین شیران»
 را که با آن مسمی است گذارده اند و من
 در اینجا اضافه میکنم که افراد قبیله کوتوله
 ها و ماسای را با بد «ملت شیران» نام
 گذارد !!!

پوهنتون پاتریس لومبیا



گردید . درین پوهنتون عده زیادی از فارغان دوره متوسط کشور های در حال رشد مصروف کسب تحصیل می باشند . این پوهنتون همچنان مجهز با باشگاه و لیلیه های مجهز و مدرن برای زندگی محصلان است این پوهنتون در طول عمر دو دهه خود اکنون به بزرگترین مرکز علمی و آموزشی مبدل گردیده است . که در آن بیش از شش هزار و هفتصد محصل در رشته های گوناگون از یکصد و پنج کشور مختلف جهان تحصیل می کنند . پوهنتون پاتریس لومبیا دارای هفت رشته عمده می باشد . در سال اول تحصیلی شاگردان برای انتخاب رشته های اختصاصی تحت تربیه گرفته می شود از رشته های عمده پوهنتون فوق می توان علوم اجتماعی ، ادبیات ، طب اقتصاد و حقوق را نام برد .

فارغ التحصیلان این پوهنتون در رشته های خود متخصصین و زبیده ای اند که در کشور های در حال انکشاف نیاز حیاتی علمی و اقتصادی جوامع فوق را برآورد می تواند . هر کدام آنها با روحیه انسان دوستی هومانیزم ضدیت و دشمنی با هر نوع ستم و استبداد مجهز می باشد بهترین دانشمندان رشته های گوناگون علمی سراسر اتحاد شوروی همواره به این پوهنتون دعوت می شوند . و محصلان رادر طی کنفرانس ها از دانستی های خود مستفید می گرداند .

چنانچه ماه نومبر سال گذشته افاتولی - الکساندروف رئیس اکادمی علوم اتحاد شوروی

در بین سال های (۱۹۵۰) و (۱۹۶۰) جنبش ملی و آزادی خواهی خلق های جهان بسط و گسترش بی سابقه ای یافت سرعت فزاینده کشور های آزاد و مستقل یکی بی دیگری در صحنه جهانی ظهور نمودند . و به یکسر سیستم کهنه استعماری بین المللی ضربات محکم و کوبنده ای وارد آمد . کشور های نوآزاد شده باوصف مشکلات و موانع فراوانی که استعمار و استبداد آنها بمیراث مانده بود به خاطر تحکیم استقلال ملی و رفع عقب ماندگی تلاش وسیع و بیگیری را آغاز نمودند .

برای انکشاف اقتصادی کلتوری و تخنیکی این کشور ها نیاز های مبرمی به تربیه پرسونل فنی داشتن کادر های علمی احساس نمودند .

اتحاد شوروی مطابق پالیسی صلحجویانه و تعقیب وظایف انترناسیونالیتی و کمک های خود به کشورهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین برای تربیه متخصصین ، دانشمندان و پرسونل مجرب فنی در سال (۱۹۶۰) پوهنتون را برای این مقصد در شهر مسکو افتتاح نمود .

این پوهنتون تحت نظر شورای مرکزی اتحادیه های کارگری اتحاد شوروی کمیته همبستگی و تسانده با خلق های آسیا و افریقا و اجتماعات دوستی اتحاد شوروی قرار دارد .

در سال (۱۹۶۱) این پوهنتون بنام پاتریس لومبیا یکی از رهبران برجسته و کبیر جنبش های آزادی بخش در قاره پهناور افریقا سوسی

کتابخانه پوهنتون همواره اطلاعات و کشفیات جدید و همچنان را پور ها و نشریه های علمی را به متخصصین جوان و برجسته می فرستد . اجتماعات فارغ التحصیلان پوهنتون پاتریس لومبیا در اکثر از کشورهای روبه انکشاف تاسیس گردیده است .

اداره پوهنتون همچنان علاقمندی زیاد دارد تا فارغ التحصیلان را بعد از دوره فراغت دوباره در کورس های قصیر المدت شامل سازند تا بدینتر تیب سطح دانش و اندوخته های علمی آنها بلند برود . چنانچه بعد از زماه اپریل سال (۱۹۷۷) کورس های دو ماهه برای آئنده از فارغ التحصیلانی که برای مدت سه سال در کشور های خود کار عملی نموده باشد در رشته های طب جیولوژی و اقتصاد تاسیس نمود و توسعه چنین کورس هادر بسیاری از رشته های علمی مورد نظر گرفته شده است .

فارغ التحصیلان با استادان و پروفیسران پوهنتون تماس های مکاتباتی دارند و از موفقیت تحقیقات و تلاش های خود به آنها راپور های فرستند .

سه تن از فارغ التحصیلان پوهنتون پاتریس لومبیا جورج لوپس ماریا الیا زموزا و جورج کورایس از کشور کوستاریکا که از رشته انجینیری این پوهنتون به تربیه در سالهای (۱۹۶۸) ، (۱۹۷۰) و (۱۹۷۲) فارغ گردیده بود . طی نامه این چنین خاطر نشان ساخته بودند « ما همیشه با عشق آتشنینی از رفقا و استادان محترم شوروی یاد می کنیم تعلیمی که مادرین پوهنتون آموختیم در زندگی و کار روزمره ما ارزش حیاتی دارد . ما از کشور کبیر شوروی و برادران شوروی خود یاد کار های خاطره آفرین زیادی داریم ما با عشق آتشنینی علاقمند بازدید از مسکو پوهنتون لومبیا میدان سرخ و برج های کرم لین می باشیم » پوهنتون پاتریس لومبیا

بزرگترین کانون علمی و دوستی مشترک خلق های شوروی و ملیت های آزاد و مستقل آسیا افریقا و امریکای لاتین بشمار می رود . دولت اتحاد شوروی همواره تلاش دارد . تا پروگرام تحقیقاتی علمی و تخنیکی این پوهنتون را گسترش دهد . و سعی می گردد تا زمینه های بهتری احیا گردد تا جوانان کشورهای روبه انکشاف از علم و تخنیک معاصر آگاهی یابند و در تحکیم استقلال اقتصادی و رشد همه جانبه نقش ارزنده و مؤثر ایفا نمایند .

در کنفرانس های علمی این پوهنتون شرکت نمود . کادر تدریسی پوهنتون پاتریس لومبیا مشتمل بر یکصد و سی و چهار تن پروفیسران دکوران علوم ششصد و بیست و سه تن دارندگان جایزه ماستری ساینس اند در بین آنها احمد اشکاندروف عضو دائمی اکادمی علوم اتحاد شوروی نیز شامل است .

این پوهنتون به تعداد یکصد و شصت لاپراتوار مجهز دارد که درین لاپراتوار ها تحقیقات بزرگ علمی صورت می گیرد . کتابخانه این پوهنتون بیش از یک میلیون جلد کتاب دارد .

اعضای کادر تدریسی پوهنتون لومبیا به تعداد سه صد و شصت مونوگراف دو صد و نود مجموع کار های علمی و یازده هزار مقاله ارزشمند علمی را نوشته اند که اغلب این کارها در نمایشات اجراءات اقتصادی اتحاد شوروی گذاشته شده اند اکثریت استادان این پوهنتون جوایز علمی لومونوسوف و جوایز دیگر علمی بشمول شصت مدال را تصاحب شده اند .

فارغ التحصیلان پوهنتون دوستی خلق در کشور های مربوط ایشان پست های اداره کننده و عالی خصوصا در رشته های اقتصادی تکنالوژی و زراعت دارند بطور مثال کارلوس مالدانادو که درجه ماستری کیمیا را دارد به حیث رئیس یکی از پروژه های انستیتوت پترولیم مکسیکو می باشد .

دیوندر زانات دارنده درجه ماستری علوم تخنیکی بحیث معاون مرکز تحقیقاتی امور معدنی دان آباد هند وظیفه اجرا می دارد . همچنان سیاست مداران برجسته نیز ازین پوهنتون فارغ گردیده اند که از جمله می توان از سبلاامینی که کمیسونیر دولتی کینیسیا و احمد النقاشی وزیر فعلی اطلاعات و توریسم جمهوری دموکراتیک یمن جنوبی دانامبرد .

از پوهنتون پاتریس لومبیا تا بحال هشت هزارش صد و پنجاه متخصص و شصت و هشتاد ماستر علوم که اکنون در پیش از یکصد و ده کشور مختلف جهان به کار های علمی و تحقیقاتی مشغول اند فارغ گردیده است اداره پوهنتون با متخصصین و دانشمندان که فارغ می گردند

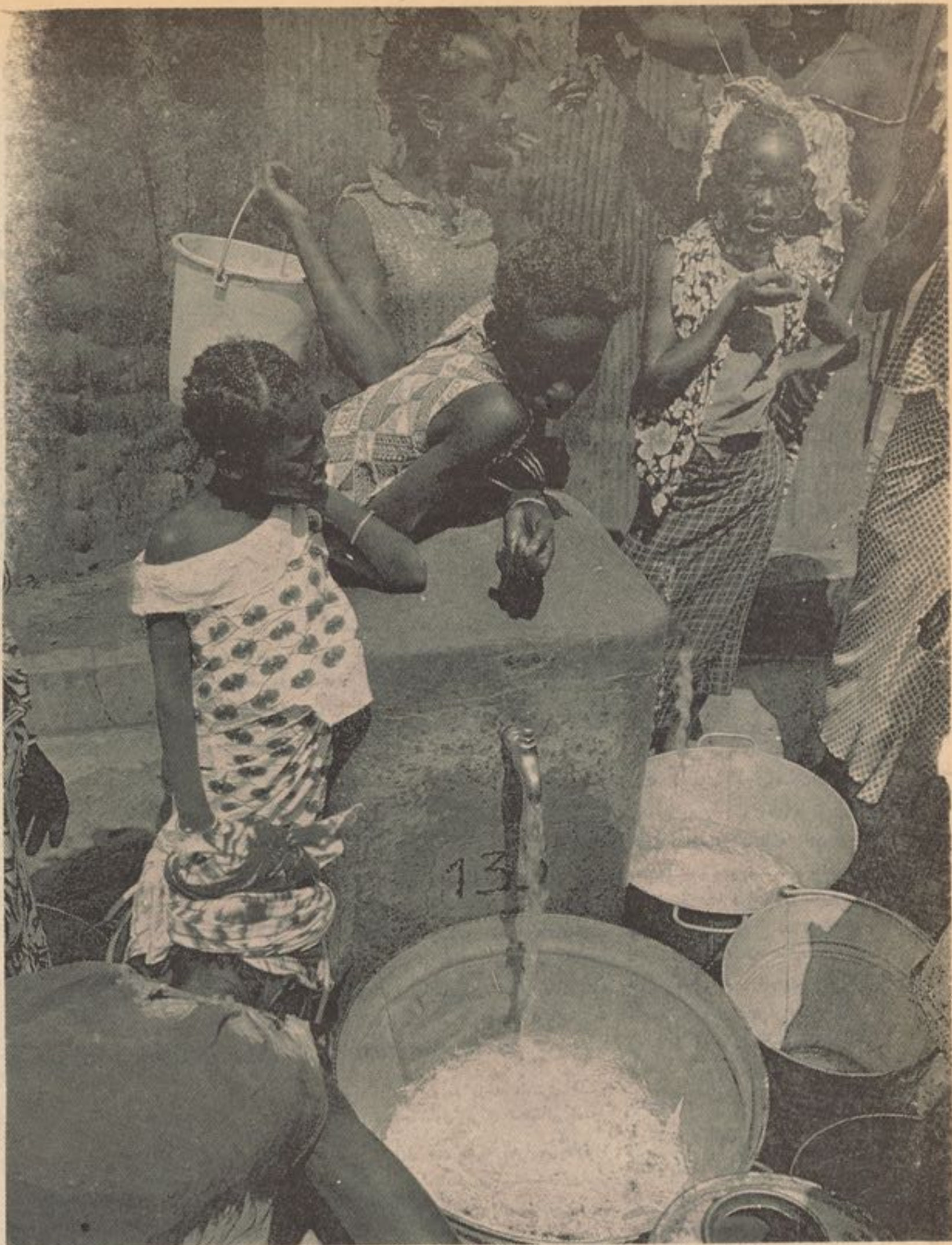
همواره تماس ها بر قرار می کنند به سوالات و خواسته های آنها جواب میدهد و برای این منظور کمیته با صلاحیتی رادر چوکات اداره پوهنتون مذکور تاسیس نموده است

بوره چهار سال از مفكوره (صحت برای همه تا سال ۲۰۰۰) که توسط يك تعداد کمیته های منطقی سازمان صحتی جهان پیشنهاد شد میگذرد از آن زمان به بعد این مفكوره نظر با اهمیت خاصی که در حیات جوامع و انکشاف اقتصادی آن ها دارد در سراسر جهان توجه جهانیان را بخود جلب کرد . و در عین حال سوالاتی را در مورد اینکه (صحت) را چگونه باید تعریف کرد و مفكوره (صحت برای همه) چه معنی دارد و هم اینکه بازسیدن باین هدف آیا دیگر اطفال با امراضی ارثی تولد نخواهند شد بار آورد .

هنگامیکه سی زمین اسامیله مو مسه صحتی جهان در سال ۱۹۷۷ فیصله نمود تا مفكوره صحت برای همه را بحیث هدف عمده حکومات و دهه های بعدی سازمان صحتی جهان برگزیده اسامیله مذکور در زمینه بیک سطح خدمات صحتی اشاره کرد که بمردم اجازه دهد تا از لحاظ اجتماعی و اقتصادی يك زندگی شمر و تولیدی داشته باشند . البته قیل به همچو يك حیات امر مسهلی نیست و ایجاب مسامی و همکاری های همگانی را می نماید . کسانیکه زندگی پر رنج داشته و در سطح پایینی از لحاظ تسهیلات طبی قرار دارند و هم آنانیکه زندگی نسبتا آرامی داشته و در صدر ارتقای بیشتر سطح زندگی شان میباشند هر دو باید در زمینه که در آن يك هدف بزرگ عالی و بشری نهفته است صرف مسامی نمایند . هرگاه از مفكوره صحت برای همه چنان ترمیم های نظیر ترمیم های طبی مراد باشند که توسط دکورانوئوس هادرمورد افراد به عمل می آید ، این يك امر ریالستیک نخواهد بود و نه هم این شعار چنین معنی دارد که در آینده هر هیچکس مریضی و ناتوان نباشد . شعار صحت برای همه در واقع تطبیق ارثی است که از طریق آن میتوان صحت را از لحاظ نقش آن در رشد جسمی و معنوی افراد در يك چوکات وسیع تر مطالعه کرد و به آن اهمیت اساسی قایل شد .

این روش را از طریق انکشاف اجتماعی و اقتصادی بهبود بخشید تا آنکه عموم افراد قادر باشند تا از نظر اقتصادی و اجتماعی يك زندگی مرفه ، آبرومند و رضایت بخشی داشته باشند .

کذا شعار صحت برای همه معنی آنرا دارد که مردم برای جلوگیری از امراض و معالجه مریضی های اجتناب ناپذیر روش های بهتری نسبت بروش های که اکنون بکار میبرند مورد استفاده قرار دهند ، و راه های بهتر را در مورد رشد طبیعی و مردن در شرایط بهتر را جستجو کنند . قریب يك هزار میلیون انسانی که اکنون اکثرا در نواحی روستایی و مناطق کثیف در شهر های مختلف زندگی دارند یقینا فاقد حیات رضائیت بخش میباشند . چه آنها در يك حالت فقر اجتماعی و اقتصادی بسر میبرند که این صدمه بزرگ بر رشد ذهنی و جسمی آنها وارد میکند . این حالت بذات خود يك ترکیب ناخوشایند از بیکاری و فقدان تسهیلات لازمه طبی بانها است . کذا موجودیت فقر اقتصادی ، قلت اجناس استهلاکی ، سطح پایین تعلیم و تربیه ، خانه های غیر صحتی سوختزده ، تماس با امراض ، بی عاطفگی اجتماعی و بالاخره فقدان اراده و ابتکار برای ایجاد تغییرات بمنظور نیل بیک



خدمات صحتی در سال ۲۰۰۰

ترجمه : رسول یوسفزی

تحقق شعار صحت برای همه تا سال

۲۰۰۰ عیسوی



پلان گذاری فامیلی در تحقق غایه صحت برای همه خیلی موثر است در اینجا یکتن از کارکنان پلان گذاری فامیلی بیک خانواده مشوره میدهد .



صحت از خانه و محیط آغاز می شود نخست باید خانه و محیط زیست را پاک ساخت .



الرات سو تغذیه بر اطفال

چهارشنبه ۱۳۳۵
چه مردم با پی بردن باین مساله دريك موفق بهتری قرار خواهند داشت تا از عوامل که برای رشد امور صحتی مساعد باشد بهره - برداری نموده و علیه عواملی که برای تشوینای محیط صحتی مضر است مبارزه نمایند .

صحت و آگاهی اجتماعی :

از آنجاییکه موجودیت افراد سالم و مستحکم در انکشاف و پیشرفت يك جامعه و دفاع از دست آورد های انقلابی افراد آن جوامع خیلی موثر است بناه باید صحت و آگاهی اجتماعی طور موازی که یکی منجر به تقویه دیگری شود حرکت کند . این عجله را میتوان بحیث اشتغال وهمکاری افراد يك محل در امور صحتی خواند . همچو اشتغالات محلی وجامعوی از لحاظ بهبود و مراقبت های صحتی میتواند يك نفوذ وسیع تر نسبت به سایر سازمان محلی مراقبت های صحتی داشته باشد . کذا این امر میتواند بحیث وسیله موثری در تعهد رهبران محل در طرح و تحقق ریفورم های لازمه صحتی تلقی گردد که البته این امر باالتوجه تعهد سیاسی حکومت را برای معرفی ونگهداشت این ریفورم هاقتضویق می نماید . زیرا در تحلیل نهایی جمع حکومت مسوولیت های پس بزرگی در امر

صحت و انکشاف اقتصادی واجتماعی جوامع شان وبلند بردن سطح دانش و آگاهی اجتماعی در معامله با مسایل مربوط به صحت افراد است که در زمینه نه تنها متوجه بهبود صحتی طبقه پیشاهنگ در شهرهای عمده گردند بلکه باید در صدد شوند تا تسهیلات طبی مسور مساویانه و عادلانه توزیع وگسترش یابد . در انجام چنین کاری باید برای کسانی که فاقد امتیاز اجتماعی اند تقدم قایل شد . گر چه این امر در وهله اول معنی گسترش عادلانه تسهیلات طبی را در داخل کشور ها

دارد اما از لحاظ بین المللی نیز چنین معنی را ارائه میکند که تکنالوژی طبی و دانش جدید در انحصار چند کشور محدود وگروپ ممتاز نباشد بلکه جامعه ملل طور مساویانه از آن مستفید گردند . کشور های پیشرفته و مرفه تر در زمینه مسوولیت دو چندان دارند .

سایر عواملی که در صحت موثرند :

از آنجاییکه علاوه بر محیط پاک و سالم دانش عامیانه ، سواد و آگاهی اجتماعی و تطبیق اهداف و پروگرام های صحتی لازمی است بناه باید در زمینه باین عوامل متوجه بود . بدون شك بالا بردن سطح سواد افراد ، تهیه آب آشامیدنی صحتی ، مراقبت های صحتی ، غذای مکفی خانه ، حفاظت افراد از آفتاب - سوزان ، باران وباد و مصوون گردانیدن آنها از گزند حشرات و سایر آفات طبیعی مسایلی است که حل آنها در نیل به يك سطح رضائیت بخش صحتی کمک میکند . باید یادآور شد که اشتغال وهمکاری مردم در تامین این اقدامات عینی اهمیتی را دارد که اشتغال وهمکاری آنها در مسکور صحتی دارا میباشد . این اشتغالات در تامین مراقبت های صحتی طفل و مادر بشمول پلان گذاری فامیلی موثر است .

بقیه در صفحه ۵۰

زندگی بهتر در زمینه موثر است . با در نظر داشت این عوامل ، رفع هر يك از مشکلات مذکور میتواند طور عموم در رفع سایر موارد کمک کند . در ین شکی نیست که مفکوره صحت برای همه يك امر خیلی مهم است ولی هیچ شخصی را نمیتوان یافت که طور کامل با سطح مولدیت اجتماعی و اقتصادی اش راسی باشد . انسان ها همزمان با پیشرفت اجتماعی و اقتصادی میکوشند تا زندگی شان را بهبود بخشند . چه غریزه انسانی چنین امری را بانها حکم میکند . باید گفت که در گذشته انسانها برای نیل به اهداف ارتقای سطح مواظبت های صحتی در رابطه خود با محیط اشیاهائی را مرتکب شدند و نتوانستند طور کامل بر محیط طبیعی قلمه کنند . معظدا آنها با مبارزات تدریجی شان به پیروزی های نیز در ساحه خدمات صحتی نیل آمدند که میتوان از جمله مساعی بشری را در ساحه معالجه امراض سرطان شش و امراض قلبی که در نتیجه ازدیاد صرف سگریت بمیان می آید و میزان تصادفات ترافیکی ، مریضی های عقلی و عصبی بطوریکه قسمت زیسادی برادویه مخدره چپته خواب و استراحت متکی میباشد ، میزان انتشارات نام برد .

مفهوم صحت برای همه متضمن رفاه صحتی برای جمع افراد صرف نظر از سطح موجوده انکشاف اجتماعی و اقتصادی جوامع شان است . معظدا عدالت اجتماعی ایجاب میکند که توجه بیشتر در زمینه بهبود وضع صحتی آنانی بپول شود که فاقد امتیازات در زمینه اند تا باینوسیله این افراد قادر گردند که خود را از فقر يکه در آن گیر مانده اند نجات دهند . البته جوامع در تحقق این هدف باید عاقلانه عمل نموده و بطریقی پیش بروند که افراد را بیک گودال دیگر که عبارت از مصرف افراطی ادویه بحیث جزء جامعه مستهلك است نیاندازد .

باینوسیله صحت برای همه يك غایه عالی و متحرك است . باین معنی هنگامیکه يك سطح معینی رفاه صحتی حاصل شود ، مردم برای نیل بیک سطح عالی و عالی تر تلاش خواهند کرد و به پیمانیه سابق قانع نخواهند بود . چه این قانون زندگی است که باید مبارزه علیه نا ملایمات قادم مرگه ادامه یابد .

روشن نیل به صحت برای همه بیش از هر چیز دیگر متکی بر ین تفاهم اساسی است که صحت نخست از خانه مکتب ، ما حول و فابریکه آغاز می شود و این ها در چگونگی محیط صحتی طور عموم تاثیر انکارناپذیر دارد چه همین جایهای که مردم زندگی و کار می نمایند صحت عرض اندام میکند و یا اساسات آن در هم فرو میریزد . بناه مردم باید در دانستن این پدیده که صحت در زندگی افراد چه معنی دارد صرف مساعی نمایند . و این وظیفه قشر روشنفکر و مطبوعات است تا بدیگران در تقسیم این امر کمک نمایند . همچنان باید کوشید تا مردم متقاعد گردند که فقر صحتی امری نیست که باید حتمی باشد وجوامع آنرا بحیث يك حادثه اجتناب ناپذیر تلقی کنند . در همین حال باید در ایجاد اوضاع بهتر صحتی عوامل سیاسی ، اقتصادی ، کلتوری ، محیطی و بیولوژیکی را مدنظر گرفت ،

سگرت یا صحت ...

سگرت رفع خستگی نماید اما مضر است در آینده باعث امراض مدتهاست که در آن تا اندازه ناممکن باشد.

آیا تقلید عامل اعتیاد بشمار میرود؟ درین مورد باید بگوییم که اولین عامل اعتیاد شدن به سگرت تنها و تنها تقلید است و پس بالخصوص اگر والدین یک فامیل به استعمال سگرت عادت داشته باشند از نگاه روانی با لای دیگر اعضای فامیل تاثیر نموده خاصا نوجوانان از آنها تقلید نموده معتاد میشوند.

بشخصی من بهتر پس را ... مبارزه با سگرت اینست که باید حتی المقدور از تا سیس فابریکه های سگرت سازی جلوگیری گردد و هم وسایل مفاهمه جمعی یعنی رادیو، تلو بیژن، روز نامه ها و مجلات از نشر اعلانات تبلیغاتی فابریکه های سگرت سازی جدا شود و در صورتی که بگویند تا بر عکس پراپارات تبلیغاتی مضر سگرت بیفزایند.

حسین سجاد - ظفر - محصل سال سوم پوهنخی انجیری در مورد شعار «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» گفت: از نظر ما هیت این شعار بس ارزنده و آموزنده است و همچنین نجات بخش - اگر در این راه واقعا مبارزه صورت گیرد به زود این مبارزه نمر بخش و مفید خواهد بود.

از نظر روانی ترک سگرت مشکل است یا خیر؟ به عقیده من این مساله از نظر روانی مشکل تلقین دانسته، مثلا بعضا رفع خستگی، دور کردن غم و ... طبقه جوان را واداشته که به سگرت پنا ببرند اما من مخالف این نظر هستم، و تنها و تنها اعتیاد به سگرت را تقلید محض میدانم، البته در مورد معتاد شدن جوانان و نوجوانان تبلیغات که در گذشته صورت میگرفته نقش داشته است.

در مورد ترک سگرت چه عقیده و نظری داری؟ ترک سگرت در قدم اول اراده قوی و عزم منین می خواهد، اما از نظر طبی بسایند عرض کنم که ترک سگرت باید بصورت عانی بنا بد صورت بگیرد با بد طور تدریجی سگرت را ترک داد و این خیلی بهتر از ترک عانی آن است.

در مورد این سوال معروف اما غلط که «بگویند سگرت رفع خستگی میکند چه نظر داری؟» چون اکثرا موضوع اعتیاد به سگرت جنبه تلقین داشته لذا حکم کرده نمیتوانیم که برای شخصی معتاد سگرت رفع خستگی می نماید، و شاید از نظر طب بر عکس خود اعتیاد به سگرت خستگی بار بی آورد. بهترین راه مبارزه با سگرت و دیگر

دخانیان چیست؟ بهترین شکل مبارزه با دخانیات تبلیغات وسیع و سر تا سری و متعقرا دادن سگرت است - زیرا و قتیکه در بازار شخصی معتاد سگرت نیاید بالاخره مجبور میشود که آنرا ترک دهد. فضل امین توفیق محصل صنف دوم پوهنخی علوم اجتماعی - شما بحث یک محصل در مورد شعار (سگرت یا صحت انتخاب با شماست) چه نظر دارید؟

همانطوریکه به هنگام معلوم و مبرهن است که کشور های روجه انکشاف و ترقی مانده نتیجه بهره کشی و غارت و چپاولگری استعمار جهان غرب میباشند که بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم تمام هستی مادی و معنوی این جوامع را به نحو از انجا بغارت و بغما برده و این کشور ها را حتی امروز هم بسا انحصار اقتصادی بر شرفانه تحت بهره کشی شوم خود قرار میدهند. کمپنی های انحصارگر امپریالیستی جهان سر ماینداری از راه های مختلف بخاطر بازار یابی مواد تولیدی خود بخاطر یافتن میدان فروش و بدست آوردن مشت پول مناسب به هر نوع صلاح دست میزنند که یکی از جمله فرستادن سگرت است که بدبخانه امروز مشکل عمده را در اقتصاد کشور های روجه انکشاف ایجاد کرده و یک مقدار زیاد از پول این کشور ها در آن کمپنی سرازیر می شود کمپنی انحصار گر امپریالیستی بخاطر در گرو گرفتن انسان جوامع روجه - انکشاف بیه مواد نشئه آور و به بیراهه - کشاندن آنها، از طریق های مختلف و منجمله از طریق معتاد، ساختن انسان این جوامع به مسکرات و چیزهای نشئه آور مثل: سگرت، شراب و مواد مخدره دیگر مثل: چرس، کوکائین و غیره دست به کار شده و یکبار دیگر میخواهند تا ازین طریق ها به اهداف غامزندان خود که همان تسلط مستقیم بالای اقتصاد این جوامع و منکوب ساختن پایه های اقتصاد آن باشد، خویششان را رسانند مزبوران این کمپنی ها، با تبلیغات فریبانه و نگاهنگ و هروقت بوسیله بلند گویهای خویش به شکل مجبلا نه خود خواسته اند تا مخصوصا جوانان این جوامع را به این مرض های مرگبار دچار گردانند، امروز یک مقدار زیاد از پول که باید در راه محو فقر، غلب ماندگسی، بیماریهای مزمن که اکثریت توده های مردمان ازین جوامع که بدترین شکل به آن دست و گریبان اند و در نقاط مختلف زمین زندگی را بسر میبرند، بکار بندند برعکس در راه تبلیغات و گسترش استعمال مسکرات بصرف رسانیده، در حالیکه جهان ما جهان تسلط انسان بر طبیعت است - ولی با تاسف در یک سلسله از جوامع که

کمپنی های انحصارگر بنا بر نفع شخصی خود حتی با رقابت در زمینه تر کوشش اند. شعار «سگرت یا صحت انتخاب با شماست» که بنامست روز بین المللی صحت از طرف فدراسیون صحت جهانی تعیین و تدریس راه مبارزه میشود، بخاطر جلوگیری بیشتر از پیش از گسترش مسکرات در جهان و مخصوصا در کشور های روجه انکشاف بوده که شدت مبارزه درین راه روان است.

البته باید گفت که باز هم این مطلب باید روی یک شعار باقی بماند بلکه بخاطر رهایی از امراض و نتایج بسیار مدھشی که ناشی از استعمال مخصوصا سگرت و دیگر مسواد نشئه آور پدید می آید، برآمده و در قدم اول کار مبارزه افرا دیت که معتادان و در قدم بعدی وظیفه میرم آنلده کسانی که معتاد نیستند اما به اساس مسوولیت انسانی در قسمت استعمال نکردن آن بد دیگران بوسیله مبارزه تبلیغاتی وسیع پرداخته که از یکطرف به اقتصاد هموعان و اقتصاد ملی کشور و از جانب دیگر باعث محو میراث بد کمپنی های استعمار گر خواهند شد.

بعضی ها میگویند که ترک سگرت مشکل است نظر شما در این باره چیست؟ برعکس: اگر چه شاید هم از نگاه طبی مسئله ترک سگرت مشکل باشد، اما نمیتوان از نگاه روانی ترک سگرت را مشکل تراشید این همان شبکه های تبلیغاتی بعضی عمالک غریبی اند که به خدمت مستقیم یا غیر مستقیم کمپنی های سرعایداران بزرگت قرار داشته و از آنسو دمی برند و برای آنها کاری کنند و به تبلیغات گوناگون تشویق و ترغیب کشیدند سگرت را بیامی اندازند اگر شخصی ایکه به کشیدن سگرت عادت دارد یا بهتر بگویم اگر شخصی معتاد مسکرات است و بخواد صحت خود را بیابد با اراده تمام و قوی میتواند از طریق گرفتن توبه های لازم، مواد غذایی دفع ضروریات عمده ایکه لازمی است، بشکل بسیار ساده ازین مرض و ازین ماده هیبتناک رهایی یابد و حتما نجات پیدا می کند بشاء بصراحت میتوان گفت که این امر واقعیت داشته و صرفا از روی بازار یابی و بخاطر بدست آوردن مشت پول بصورت گرفته است و بس.

بدون اینکه صدمه روحی بسرای معتادین سگرت وارد شود چگونه میتوان آنرا ترک داد؟

در اینجا باید اضافه کرد که از طریق تداوی بی تری و گرفتن مواد غذایی درست و مقوی و در پیش گرفتن تمرینات بیش از پیش سپورتی از جمله نکاتی است که می توان از مرضی بزرگی چون معتاد بودن به سگرت، نجات پیدا کرد و دوباره صحت و جسم قوی و تندرست بدست آورد. اولتر از همه اراده قوی در حصه ترک گفتن سگرت و دیگر مواد نشئه آور بزرگترین قوه محرکه ایست که فوق العاده کمک مینماید تا بدون صدمه روحی ترک سگرت کرد.

ناجیه صالح محصل صنف چهار اقتصاد در مورد مضار سگرت چنین ابراز نظر نمود: بروبله سگرت یکی از میراث های شوم

کمپنی های انحصاری سگرت سازی است که در تمام جهان شیوع پیدا کرده است. البته این کمپنی ها نظریه غامذات سرشاری که از تولید آن بدست می آورند تا به تلاش اند تا هر چه بیشتر بر تعداد معتادین اضافه گردند زیرا منافع اقتصادی شان چنین ایجاب میکند از همین رو سال بسال انواع مختلف سگرت را با لیل ها و قلی های رنگارنگ که بیشتر جلب توجه کند به بازار عرضه میکند تا بیشتر مردم به این ولای تمدن امروزی معتاد شوند.

خوشبختانه در کشور ما مخصوصا پس از مرحله نوین تکامل انقلاب نور تبلیغات دامنه دار و دایم از طریق رسانه های گروهی و وسایل ارتباط جمعی بر ضد سگرت و اعتیاد به آن صورت گرفته و میگیرد که خوشبختانه سازمان صحتی جهان سال روان را سال مبارزه با سگرت اعلام نموده و امید فراوان میرود تا از طریق تبلیغات وسیع و گسترده دامنه آن در کشور ما بر چیده شود. اینکه سگرت ضرر های زیادی دارد جای شک نیست و هر کس میداند که کثیر مریمی ها و بیماری های گوناگون ارتباط زیادی به سگرت و اعتیاد به آن دارد. بهین تصور می کنم که ترک آن ارتباط مستقیم به اراده و تصمیم شخصی دارد و اینکه بعضی ها اثنا در کند ترک آن مشکل است من چنین نتیجه را ندارم.

زرغونه عبدالرحیم زی حرفهای تومش را تایید نموده گفت:

وقتی که جلورود سگرت به طریق های مختلف گرفته شود هرگز جوانان ما که بیشتر شان روی تفنن معتاد میشوند به سگرت اعتیاد پیدا نمیکند. بازم تکرار میکنم که اکثر جوانان ما که به سگرت معتاد شدن در ابتدا صرفا جنبه تفنن داشته و بس. و به باین امروز جوانان این حقیقت را ترک نموده اند که خود وصحت و در حقیقت زندگی خویش را، ترک سگرت وقایه نمایند.

اسدالله رشیدی، زرغونه، برهان مستندی و عزیز محصلین پوهنتون کابل در مورد شعار (سگرت یا صحت انتخاب با شماست) گفتند: شعار امسال که از طرف سازمان صحتی جهان بخاطر مبارزه بیکر از اعتیاد سگرت صورت گرفته، یکی از کار های بس عمده و قابل ستایش است.

اعتیاد به سگرت، یکی از ابدی می های غرب است که در جهان شیوع یافته و روز بروز بر تعداد معتادین اضافه میگردد که متاسفانه در کشور ما نیز رواج دارد.

امروز که مجادله علیه این ابدی می صورت گرفته جوانان هم بنوبه خود در آن سهم فعالی میگیرند و در راه محو کامل آن اشتراک مساعی می نمایند. بهترین راه مبارزه با این ابدی می، تبلیغات وسیع و دامنه دار و بلند بردن قیمت سگرت میباشد.

این مبارزه باید از خانه، کوچه، مکتب و دیگر جاها صورت بگیرد. در حقیقت مجادله با آن وظیفه هر انسان است. دنیا که این بحث ادامه دارد.

آیا هنوز هم در آرزوی...



میشود تا زما نیکه نو زاد پا به عرصه وجود میگذارد روی کودک اثر میگذارد، اما این سگرت کشیدن در هنگامیکه کودک در بطن ما در به چهار ماهگی میرسد برای او خیلی مضر و خطرناک تمام میشود.

باوجود اینکه شواهد و دلایل مستند علمی که ضررها و خطرهای تباکو را افشامی سازد متأسفانه روز بروز تعداد آنها یکسره میباشند در جهان زیادتر میگردد، و زنان حامله بجای آنکه متوجه صحت خود و موجود دیکه در شکم دارند شوند واز سگرت کشیدن منصرف گردند ویا اقلاً در این زمان از تعداد سگرتها یکسره روزانه دود مینمایند بکافایت پیش از پیش سگرت پناهنده میشوند، و زیادتر دود تباکو فرو میبرند.

از احصایه های تازه ای که گرفته شده این نتیجه بدست آمده است که زنان نسبت به مردان زودتر در هنگام جوانی سگرت کشیدن تمایل پیدا میکنند و کمتر آنها ترک میدهند.

روی این مطلب است که احصایه های و فیات نشان میدهد که زنان نسبت به بیست سال قبل از دهگانه مصاب شدن بمرطبان شش چندین فیصد زیادتر نسبت به مردان زودتر را بدود میگویند، و اگر تعداد زنان سگرت کش برعکس در مدت بیست سال اخیر افزون گردیده اضافه تر شود مصاب شدن و مرگ و میر آنها بمرطبان شش برانگیزتر و آهسته آهسته بیشتر و زیادتر خواهد گردید.

پس چه باید کرد؟

نخستین کار آنستکه با دید انجام دادن عبارت از ترک سگرت است. البته ترسناکی و همیشه آن و کما نیکه قدرت انجام این عمل را ندارند باید تشویق و ترغیب شوند که کمتر سگرت بکشند واز سوم حصه هر سگرتی که دود میکنند منصرف شوند و آنرا دور بینند زیرا خطر عمده نیز در همین قسمت سوم هر سگرت است. دوم اینکه باید سگرت در بین هر یک کشیدن چند لحظه ای از دهن دور نگه داشت شود. گشته از آن با بست سگرت

بقیه صفحه ۴۹

لحظات خاطره...

اساس نظر یا طبیعت شناختن کوه های آلب دارای چنان خاصیتی است که برای آنست که به کوه می آیند تشنگی تسوید میدارد. از یمنو بعضاً کوهنوردان خر پسته های پلاستیکی را پراز برف و یخ نموده با خود انتقال میدهند بیشتر اوقات محافظین سلامت و نجات کوهنوردان، بوسیله همین جبهه های آلبونی می پائین و بالا میشوند ولی مشکل است بسا هوای منقلب و هر آن دگرگون شونده، دست و پنجه نرم کرده و خود مصلحت خد متی برای کوهنوردان شوند. در آلب ها یکسره از نتیجه لوب یخ ها و برف های آلب بدست می

صورت گرفته این نتیجه بدست آمده که نیکو نیکه در جریان خون آنها سوزنیک گسردیده در چنین منجر به تزئید مقدار تیزابیت شده و اختلالی را در ضربان قلب، فشار خون و مقدار تپه اکسیژن بار می آورد.

دوم یکی از کشورها از تحقیقات و تجاربیکه روی دو هزار زن حامله صورت گرفته این نتیجه بدست آمده که ۷۹ فیصد زنان معناد فرزندان خود را از کف داده اند ودر ۱۴ فیصد زنان که در فرصت مساعد حاملگی سگرت را ترک نموده اند کودکشان تلف گردیده است.

۳- تکوان دهنده ترین معلوما نیکه بدست آمده اینست اطفالیکه در زیر تاثیر تباکو رشد میکنند ممکن معیوبیت طولانی پیدا نمایند. این معلومات از نتایج تحقیقات که روی ۱۷۰۰۰ طفل صورت گرفته بدست آمده است در سال ۱۹۶۵ که این اطفال هفت ساله شده بودند اوضاع و حرکات

و فعالیت های آنها تحت مطالعه و تحقیق قرار گرفت و با وجودیکه بعضی استثنائاتی در میان وجود داشت ولی بازم معلوم گردید که اطفال هفت ساله ما در نیکه بعد از چهار ماه حاملگی شدیداً سگرت پناهنده شده و سگرت زیادی را دود کرده بودند، اوضاع و حرکات غیر نورمال و وضع نامساعدی داشتند یعنی عموماً از اطفال ما در نیکه سگرت عادت نداشتند نیم

انج کوتاه قدر و در سوبه تعلیمی چندین درجه پایین تر بودند. همچنان آنان یعنی اطفالیکه از مادران سگرت کشی بوجود آمده بودند با اجتماع چندان طفل بق تکرده و وضع اجتماعی خو بری نداشتند و در فعالیت های مکتب قلیل تر و کند کارتر بودند از نگاه هوش هر یک این اطفال در میان شان گردان صنف خود تقریباً بد رجه دهم قرار می گرفتند و رسم های بسیار ساده را نیز نمیتوانستند بدرستی کار می نمایند.

یعنی بعضی از علما و دانشمندان در این باره اظهار عقیده نموده میگویند:

«تأثیر سگرت در کودکی هنوز تو لدنگر دیده نشد خطرناکی دارد. اما وقتی طفل تولد میگردد و روز بروز بزرگتر و بزرگتر میشود از خطر دور میگردد زیرا تا نیکه سگرتیکه مادرش کشیده بمرور زمان از بین میرود و تا پایی زندگی همراه او نمی ماند مشروط بر اینکه این کودک خود سگرت عادت پیدا نکند.»

برخی از دانشمندان به این عقیده اند که: «سگرت کشیدن مادر هنگامیکه حامله میباشند با لای تو زاد چنان از خود اثر میگذارد که تا سالها بعد از تولد نیز او را تکلیف میدهد.»

و یک عمده از داکتران ابراز عقیده میدارند که:

«اگر چه اثرات بد سگرتیکه یک مادر حامله میکشد. از روزیکه نطفه بسته

انرا نیکه از ناحیه کشیدن سگرت منوجه انسان میگردد، از سگرت کشیدن دست کشیده اند. این داکتران که خوردشان منصرف تحقیقات و تجرب سگرت کشیدن بودند چون به این حقیقت ملتفت گردیدند که هر گاه از نگاه سرطان شش سر وقت مردمان سگرت کشیکه بین سی و پنجاه تا شصت و چهار سالگی قرار دارند زودتر ویشتر میرسد. این داکتران برای مردم ابلاغ نمودند که اگر میخواهند بمرطبان شش گرفتار نگردند باید از سگرت کشیدن خودداری نمایند. همچنان وقتی این داکتران دست از دود کردن سگرت برداشتند به این نتیجه رسیدند که در میان آنها تعداد بسیار ناچیز نسبت به سابق بمرطبان شش مصاب گردیده اند پس از این تجربه ثابت میشود که سگرت در ایجاد سرطان رول عمده دارد ورنه ترک سگرت نباید در مصاب شدن بمرطبان و تعداد و فیات آن تأثیری داشته باشد.

از تحقیقات و تجربیکه در نه کشور جهان صورت گرفته این نتیجه بدست آمده که سگرت کشیدن روی جسم اطفالیکه در بطن مادر قرار دارند و هنوز تولد نگردیده اند. علاوه و آثار خیلی زشت و نا زیبا میگذارد، دانشمندان این نه کشور همه یک نتیجه روشن و آفتاب رسیده اند، مبنی بر اینکه چه چیزی از دود سگرت طفل را در رحم مادرش بشکلات گرفتار میسازد که در آینده وی را بخطرناک گولی مواج میگرداند.

جواب این سوال را چنین میدهند که سگرت کشیدن مادر مانع جریان خون برای طفل در رحم مادرش میشود و بدین صورت غذا طفل را کمتر میسازد. گذشته از آن شاید کاربن مونواکساید موجود در خون مادر طفل، در دوران خون کودک داخل گردد، و تکلیفی را برای وی بار آورد. بر علاوه اینها تأثیر بارز و روشن دیگری که از راه کشیدن سگرت بوجود طفل وارد میگردد همانا نیکو کشیدن است در تشو نموی کودک رخ میدهد.

مطالعات مذکور این موضوع را نیز روشن نموده که مادر معناد سگرت در ایام حامله می خورش میلان زیادی بسه سقط جنین دارد. و با طفلی بار می آورد که بزودی بعد از تولد شدن میمیرد. و هر اندازه که مادر زیاد سگرت بکشد. به همان اندازه ضرر و خطر یکسره به کودک میرسد اضافه تر و زیادتر میباشند. این موضوع را نیز باید اظهار داشت که طفلیکه از یک مادر سگرت کشی بدنیاست میاید، نسبت بطفلیکی که از یک مادر غیر معناد تولد میگردد، نیم بو لد وزن کمتر میکشد باشد.

خلاصه را بپورهاییکه از با نوده تحقیق و تجرب به روی سگرت و ضرر آن بعمل آمده است قرار ذیل میباشند. اساز تجا دیکه روی معناد های حامله

های نیم سوخته هرگز تو با ره آتش زده نشود واز قسمت آخر آن ها ناپدید استفاده کرد زیرا به تخریب به نوبت گردیده که این قسمت سگرت خطرناکترین قسمت آن میباشد.

تا کتون کدام انویه مناسبی که انسان بتواند با صرف نمودن آن خویش را از شر سگرت کشیدن نجات بدهد کشف نگردیده اند هر سگرت کشی خصوصاً آن زنها یکسره به کشیدن سگرت عادت کرده اند باید با بیاد آوردن ضررها و خطراتیکه سگرت دارد عزم راسخ نمایند که سگرت ترک مینمایند و سگرت را که دشمن صحت و بلای زندگی آنها است ترک بدهند.

آید، بهترین مترا ل ها یافت میشود. در حصص مختلف کوه دستگاره های مخا براتی دیده میشود که در حین وقوع خطر، هنگامیکه سرما و خنک و برف کوچ خطر را متوجه کوهنورد میسازد، اطلاعاتی در مورد نوبی برای محافظین سلامت آنها گذاشته میشود. فعلاً تعداد کارمندان کوه های آلب به (۵۰۰) نفر میرسد. تعداد تلفات کارمندان در دو سال اخیر به بالاتراز ۶۴ نفر رسیده است پس برای کوهنوردان بالا شدن بر کوه های آلب خاطره آفرین است چه از یکطرف به آرزویش که بر آمدن بر قلل کوه است تا یل میشود واز طرفی خاطرات سرما، برف کوچها و سگرت را که دشمن صحت و بلای زندگی آنهاست ترک بدهند.

تحقق شعار صحت...

بروگرام های صحت باید مساله مسوون گردانیدن افراد در برابر امراض عمده سازی مدنظر داشته و سایر اقدامات لازمه را برای جلوگیری و کنترل امراض مهم محلی اتخاذ نماید. در عین حال باید با معالجه امراض عمومی و جراحات در اعاده حالات روانی و جسمی افراد کمک کرد.

نیل به غایه صحت برای همه چه مصارفی را در بر خواهد داشت؟

تحقق غایه صحت برای همه تا سال ۲۰۰۰ عیسوی بدون شك مصارف هنگفتی را از لحاظ منابع پولی و بشری در بر خواهد گرفت و در دهه اول این يك تصویر بر مصرفی را در زمینه ارائه خواهد کرد. معینا مطالعات اخیر نشان میدهد که بهبودهای قابل ملاحظه در صحت مردم میتواند با مصارفی از صفر اعشاریه پنج فیصد گرفته تا دو فیصد در سال پاد نظر داشت تولید ملی خالصی فی نفر حاصل نمود. این با هر معیار يك مصرفی معقولی بوده فریب یکسدم آنچه است که در مورد خدمات صحتی طور عمومی کشورها با مصرف میرسد. بنا عمده مصرفی نباید حکومت را در مساعی شان در زمینه مانع گردد. حکومت که شور های مختلف باید تمهیداتی را در مورد تحقق مفکوره صحت برای همه تا سال (۲۰۰۰) اتخاذ کنند يك نکته قابل تذکر این است که در بسا کشور های متعدد تسهیلات طبی به موسسات مرکزی طبی تخصیص داده می شود که این موسسات مراقبت های

صحتی مدون و بر مصرفی را در مورد یکسده ممتاز و معدود رسانده و به کسی که بیشتر باین خدمات احتیاج دارند نمی رساند. تعلیم و تربیه کارگران صحتی نیز درین کشور ها طور لازم به نیاز مسندی های اجتماعی اکثریت جواب نمی گویند با در نظر داشت این امر کشور ها باید ریفرم های صحتی شامل اتخاذ تدابیر مکنفی برای مقابله با سگرت کشیدن طور افراطی، خوردن افراطی، نوشیدن افراطی، رانندگی افراطی استعمال سوء و افراطی ادویه، آلودگی افراطی محیط باشد.

در کشور های سوسیالیستی و کشور های دارای رژیم های مترقی موسوع تهیه خدمات طبی اساسی مثل تعلیم و تربیه مجانی و برای هر کس مهیا است. به اساس فیصله کنفرانس بین المللی ۱۹۷۸ الما تا ی اتحاد شوروی جمیع کشور ها مکلفیت دارند تا در تهیه يك سطح یعنی خدمات طبیی اساسی برای افراد شان صرف مساعی نمایند. اطفال امروز و کسانیکه هنوز تولد نشده اند ولی ثلث نفوسی را در سال ۲۰۰۰ تشکیل خواهند داد هرگز مسلم موجود را در صورتیکه ماسنالت عظیم و تاریخی خویش را در زمینه ایجاد يك محیط صحتی مطمئنی برای نسل فعلی و آینده انجام ندهیم نخواهند بخشید. با صرف مساعی ملی و بین المللی فیصله بیک جامعه مرفه و حاوی پیمانها قضا است بخش خدمات طبی در بیست سال آینده امر ممکن خواهد بود.

نقش خلاق زحمتکشانش...

امپریالیسم جهانی با مسلح ساختن يك سلسله از کشور ها مسلح جهانی را مورد تهدید قرار میدهد. همین اکنون امپریالیسم امریکا از قجاج با کستان را مسلح ساخته، کشتی های طیاره بردار امریکا در نقاط مختلف جهان که مجهز با بمب های اتمی و انواع سلاحهای جنگی تهاجمی است، ما نور های فضا می ایالات متحده و سایر درستان شان جهان را دربر نگاه نیستی و نابودی میکنند با تبلیغات زهر آگین و آکنده از دروغ و تزویر افغان عامه را مفتوح میسازد، از قاره امریکا متوجه وضع افغانستان (۱) میگردد بصیرت ماحوسله دیدن آنچه جنایاتی که امریکا در داخل قاره امریکا و قاره های دور دست انجام میدهد، ندارد، تجاوز و تحمیل جنگ غیر عادلانه بر ویتنام، قهرمان و فریب سی سال جنگ و فرید برسد اراده رزمنده خلقهای زحمتکش ویتنام، تحمیل ویرانی های بی شمار بر خلق لاوس، کمبود و در جنوب شرق آسیا به مفهوم وسیع آن، تجاوز بالای سرزمین پدري فلسطینی ها و ایما عمل نمودن حقوق مشروع خلق عرب فلسطین، ایجاد حکومت دست - نشانده و تحمیل رژیم های ارتجاعی بر کشور های افریقا و امریکای لاتین، به نفع اجرا

گذشتن پلانیهای شوم تجاوز کارانه در آسیا و... همه دهنه به محکومیت امپریالیسم ددمنش امریکا جنبه قانونی می بخشد. قانون و هر آنچه طبق قوانین والیه زندگی است بی رحمانه و وحشیانه لگدمال میکند اما از حکومت قانونی حقیقت الله امین (۱) داد میزند و آنرا رئیس جمعیو را قانونی افغانستان میخواند، با صراحت و بیابانکه رسا اعلام میداریم که ما افتخار مبارزه بر ضد امپریالیسم و ارتجاع را کمایی کرده و حزب پر افتخار ما حزب دموکراتیک خلق افغانستان حزب استعمار شکن است، این موضوع درین واقعیت در نشرات حزب، در قطع نامه و فیصله های حزب و بخصوص در مبارزات انقلابی با نژده ساله اش بخوبی منعکس گردیده است.

دشمنان وطن نابود میگردند!

خلق زحمتکش و قهرمان ما با زهم و بیش از پیش پیروز میشوند!

اراده و مبارزه زحمتکشان وطن ازاد است!

پولادین و شکست ناپذیر!

به پیش در راه وحدت و یکپارچگی حزب، دولت و مردم!

پیروزی از آن توده های زحمتکش افغانستان است!

در محکمه فامیلی...

قاضی میگوید: این دوسیه فیصله شده است مگر موضوعی خالی از دلچسپی نخواهد بود. موضوع را میتوان بدینوسیله شاید برای خوانندگان آموزنده واقع گردیده و عبرت بگیرند تا زندگی خویش را بدسته خراب نسازند مساله، موضوع زن دوم گرفتن است که ریشه آن متاسفانه از تربیت غلط، جهل، عقده و غیره مسایل آب می خورد که میراث زمانهای گذشته می باشد و یکمرد بدون اینکه فکر کند که آینده خود و خانواده خویش را تباہ می سازد اقدام بکسرتن زن دوم میکند.

و بدوسیه اشاره کرده و میگوید: دوسیه مربوط زنی بنام قندی گل است، قندی گل هم یکی از همین قربانی ها می باشد، این زن بعد از ازدواج در هزاره جات نزد پدر، بزندقی ادامه میدهد و شوهرش برای کار و بدست آوردن پول به کابل می آید در هوتلی بحیث پیشخدمت شروع بکار مینماید بعد از اینکه کارش اندکی بالا می گیرد و زندگی را تاحدی سر برآه می سازد بفر گرفتن زن دوم می افتد وزن اول را چشم به انتظار می گذارد، زن هم وقتی خبر میشود با گریه و فغان خود را به کابل می رساند تا بلکه خبر شنیدگی دروغ باشد مگر بدبختانه حقیقت داشت که شوهرش زن کرده بود، مرد زن را بزور ظلم و ستم وادار می سازد تا با زن دوم بسازد و گهران نماید. مگر کار بی فایده و نامعقول بود چون با هم بهیچوجه ساخته نتوانستند و گب شان به جنگه لت و کوب دومی کنند می رسد تا اینکه بالاخره شوهر زن اول را از خانه می کشد وزن هم سرکنده و با کندن در حالیکه سر رویش خونین و لباسهای پاره و تنگ شده بود بمحکمه آمد و ادعا نمود که شوهرش او را از خانه بیرون نموده و گفته من ترا دیگر نفقه نمی دهم و تنگ کرده من تو انم و علاوه بر این با حرفهای مرازده که هرگز فراموشش نخواهم کرد خیلی بد زبان هم بود. و دیگر حاضر نیستیم حتی یکروز با آنها در یک خانه باشیم. محکمه بعد از شور و رسیدگی دقیق و گرفتن دلایل معقول از جانب زن تقریق شان کرد.

وظیفه مقدس...

و جداتش در عذاب بود سعی میکرد تا بادعا هایش خورا تسکین بخشد.

چوب یا سرو صدا میساخت و بیغ شیشه ها اندک اندک آب میشد، کودک به آغوش مادرش چسبیده بود و حریصانه شیر می چوسید، زن بفرمود که آتش بخاری را قبل از آن که خاکستر شود به اجاق بیندازد و محاسبه میکرد که اگر این چوب را روز دو تونه به بخاری بسوزاند تا چند روز دوام میکند.

هه جا غرق در سکوت بود جز صدای ترق ترق سوختن چوب که آنهم بر سنگینی

- راحله جان لطفا بگویند: قانون مدنی در مورد زن دوم گرفتن چه میگوید؟

- قرار قانون مدنی برای زن دوم گرفتن، رضایت خانم اول شرط حتمی است و هم در بعضی موارد قانون مدنی پیشبین شده و حق زن دوم گرفتن را بمرء میدهد و آن در صورتی است که زنی بکدام مردی غیر قابل علاج دچار باشد، نازا باشد و بعضی موارد استثنایی. قاضی راحله افزود: و در صورتیکه مرد رضایت زن اولی را نگیرد داستان قندی گل که شرح حال او را در بالا ذکر کردم تکرار خواهد شد.

- بحیث يك قاضی چه توصیه و نیامی برای خانمهای کشور دارید؟

- توصیه من بتمام زنان و شوهران هموطن اینست تا نظر به شرایط محیط با هم بسازند، در مقابل ناسازگاریهای که گاه گاه پیدا میشود حوصله و بردباری از خود نشان بدهند، وضع اقتصاد همدیگر را مدنظر بگیرند، در حل مسایل خانوادگی باهم بتوافق برسند حیث لیست که بر سر موضوعات کوچک اختلافات شدید بین شان بعدی بروز کند که جلوی آنها گرفته نتوانند و بنظر من گذشت بسیار رول مهم دارد.

در آخر سوال میکنم بعقیده خودت بیشتر زتبا مقصر اند و یا مردها؟

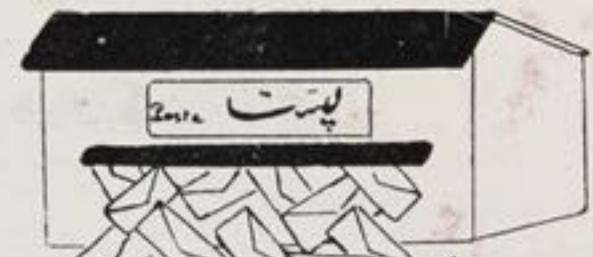
لبخندی زده میگوید: نزد ما موضوعات مختلف می آید که اختلافات عوامل مختلف میداشته باشند، گاهی زن و زمانی هم مرده مقصر می باشند اما اگر قضاوت یکطرفه تلقی نشود و هم مردها قهر نشوند بصورت عمومی گناه مردان زیادتر است. زیرا اختیار بیشتر بدست مرد هاست. استثنا آن خط علیحده ایست مگر در کشور ما از دیر زمان مرد همیشه بعنوان رئیس خانواده رول عمده داشته که مرد سالاری خودش يك غرور و خود خواهی در مرد تولید میکند.

خوشبختانه با آمدن تساوی حقوق زن و مرد در افغانستان امیدوارم تا زمان هم بتوانند مانند مردان مفهوم اصلی از حقوق خویش دفاع نمایند و مقام اونه تنها در حل مسایل خانوادگی بسوی مرد باشد بلکه در جامعه نیز همان حقوق را دارا باشند.

سکوت می افزود صدایی بگوش نمی رسید، ناگهان بدنبال ضرب به محکمی که بدروازه خورد در باز شد و هیکل سه مرد تنومند با یونیفورم درویشانی پریده رنگ شمع هویا گشت، قربان به تندی از جایش برخاسته مقابل آنها ایستاده شد اما هیچ حرفی نزد یکی از آن سه تن با صدای آرامی گفت:

- قربان تو استی؟

و چون به اتاق سردی که باوجود سوختن چوب هنوز گرم تنده بود و به شمع نیم مردم و کودک ناتوان که در آغوش زن وحشت زده گریه میکرد چشم دوخت، زود چشمش را به زمین دوخته گفت: امر باید قلمین شود. دستبند را بدست های قربان گذاشت. پایان



جواب به نامه ها کسما

سلام همکاران و خوانندگان عزیز :

به آرزوی سلامتی و موفقیت تمامی آناریم به جواب نامه ها :
دوست عزیز اسدالله مفتون متعلم لیده زکون بلخمری !

سلام و احترام مارا نیز بپذیرید ، مروریم که بعد از مدتی ، بازم به همکاری خود دست گذاشته اید و با ارسال مطالب دلچسپ و خواندنی ، مجله خوبی را خواندنی تر می سازید ، اینهم قطعه شعر شما که جدا کند قلم را کامل از شما باشد !!

غروس بهار

توباره باز شد صفحه نوزکتاب زندگی توباره آمد غروس بهار در کنار ما توباره شراب مستی جوشید به رنگهای ما توباره پرندة آرزو نغمت به شاحمار ما

دیار مینگرم به افق های روشن و تابناک دیار مینگرم به پرواز پرستو های ساد دیار مینگرم به خروش و مستی زود ها دیار مینگرم به قناری های مست و شاد

توباره میروم به دیار شاداب خاطر ها توباره شراب عشق جاری است در رگهای من توباره می شنوم ترانه روح پرور زندگی توباره اختر مهر تابید در شب های من

دوست عزیز عبدالودود دلایر متعلم مدرسه بوخریه !

مقابلا سلام میگویم و بیزری و موفقیت کسما همکار عزیز را آرزو میبریم . اگر از توافقی فنی نوشته تان چشم پوشیم ، مطلب ارسال تان مختص به نشریه « پیام حق » که ناشر همینگونه مطالب است ، تعارضی نمیگردد . از اینرو لازم می آید که با نشریه « پیام حق » در مکاتبه شوید ، در انتظار مکاتبات دیگر تان ...

دوست عزیز صدیقه صافی متعلم لیسه آمنه فدوی !

بپذیرید سلام مارا نیز ، ما هم توفیق و کامیابی شمارا خواستاریم . دوست مهربان ، طلبی را که می نویسید ، بکار دقت ازفر کنید و ببینید آیا کم و کاستی در نوشته های شماست ؟ در نحوه کار برد و طرز نگارش کلمات هم توجه به خرج دهید و نه این دوست دیگر ما که از آسمان و زمین سخن می لافد ، ولی «مدیر مسوول» و

دوست عزیز مخلص احمد «رور» از شهر جلال آباد !

سلام میگویم و سلامتی آرزو داریم ... سه نامه از شما دوست مهربان به اداره رسیده است که هر یک را بدنبال دیگری پاسخ میدهم :

نامه نخست تان محتوی دو مضمون بود یکی بنام «سرلی یاد کار موسم» که آنرا به متصدی بخش مطالب پستو سپردیم که بعد از ملاحظه آنرا به متصدی صفحه دوستان حواله دارد . و دیگری پارچه شعر انتخابی شما بود که پر از نواقص فنی بود ، لهذا از نشر اجتناب ورزیدیم .

نامه دوم شما که حاوی مضمون «دموکراسی» بود به متصدی بخش مطالب پستو سپرده شد که بعد از تدقیق و بررسی دستور نشرش را بدهد ..

نامه سوم شما مطلب ارسالی بنام «دونکین» بود که آنرا به متصدی صفحه دوستان واگذار شدیم که بعد از تصحیح بعضی نواقص ، بچاپ بسیار ، موفق باشید .

دوست عزیز عبدالرشید از غزنی !

سلام علیکم ، از نظر ما تفاوتی میان فلسفه و حکمت نیست . در زبان دری فلسفه را حکمت گویند و در قرآن عظیم الشان نیز بجای فلسفه ، حکمت بکار رفته است . توفیق شمارا آرزو داریم ..

دوست عزیز عبدالرحیم از کاراته پروان !

چند قطعه شعر شما رسید ، فریحه واستعداد شعر گفتن بسیار دارید که با خواندن اشعار شاعران معاصر ، پخته تر و جوشان تر میشود . عجالتا اشعار شما با ضابطه های نشراتی موافق نیست ، از اینرو از چاپ بازماند . همکاری مداوم شمارا خواهیم ، موفق باشید .

دوست عزیز میرمن ماری طیب !

مضمون ارسالی تان رسید و آنرا سپردیم به متصدی صفحه جوانان که در یکی از شماره های آینده به چاپ بسیار .

دوست عزیز غلام محمد از لیسه حبیبیه !

سلام علیکم . از توجه و نظر نیک شما در باب صفحه جواب نامه ها تشکر . از اینکه اصرار دارید مطلب انتخابی شمارا صفحه جواب نامه ها به نشر برسد به احترام شما قصه بی آنرا نشر میکنیم و از بقیه آن خودداری می ورزیم :

«آورده اند که در باغی ، بلبلی بر شاخ درختی آشیانه داشت اتفاقا موری ضعیف در زیر آن درخت وطن ساخته ، و از پس چند روزه مقام و مسکنی پرداخته . بلبل شب و روز کرد گلستان در پرواز آمده و برپه نغمات دل فریب در ساز آورده ، موریه جمع نغمات لیل و نهار مشغول گشته ، و هزار داستان در چمن و باغ به آواز خویش غره شده بلبل باکل رمزی میگفت و باد صبا در میان غمزی میکرد ، چون این مود ضعیف فلز گل و نیاز بلبل مشاهده میکرد بزبان حال میگفت از این قیل و قال چه گشاید کار در وقت دیگر دیدید آید چون فصل بهار برفت و موسم خزان در آمد خار جای گل بگیرد و زاغ در مقام بلبل نزول کرد . بادخزان در وزیدن آمد و برگ از درختان ریزیدن گرفت رخساره برگ زرد شد و نفس هوا سرد گشت ، از کله

آورد می ریخت و از غریبیل هوا کافور می بیخت ناگاه بلبل در باغ آمد نه رنگ گل دیده بوی سنبل شنید زبانش با هزار داستان لال بماند به گل که جمال او بیند و نه سبزه که در کمال او نکرد از بی برگی طاق او طاق شد و از بی نوایی از نوا بازماند - فرومانده بیادش آمد که آخر نه روزی موری در زیر این درخت خانه داشت و دانه جمع میکرد ، امروز حاجت بدر او برم بسبب قسرب دار . و حق جوار چیزی طلبم بلبل گرسنه ده روزه

پیش مور بند یوزه رفت گفست ای عزیز سخاوت نشان بختیار نیست و سرمایه کامکاری . من عمر عزیز بغفلت میگذاشتم تو زیر کسی میکردی و ذخیره می انداختی چه شود اگر امروز نصیبی از آن کرامت کمی . مور گفت : توشب و روز در قال بودی و من در حال تو لحظه ای بطراوت گل مشغول بودی و من به نظاره بهار مغرور ، نمیدانستی که هر بهاری را خزان و هر را می را پایانی باشد ... «سعنی»

دوست عزیز محسن الله «رفیق زار» از ولایت ننگرهار !

مقابلا ، بعد از عرض سلام ، سال نورا مبارکباد میگویم . پاسخ به قسمتی از صفحه مسابقات و سر گرمیها را گرفتیم و آنرا جهت ارزیابی به متصدی صفحه مزبور سپردیم که در صورت صحیح بودن نام شمارا در جمع حل کنندگان بگیرد ، موفق باشید ..

دوست عزیز سید عبدالقدیم معلم مکتب سلطان غیاث الدین !

ما هم بعد از سلام برای شما سال خجسته می توام با موفقیت آرزو میداریم . عکس تابلویی را که بنام «دهقان» فرستاده اید ، اگر کلیشه میداد ، در صفحه دوستان به چاپ میرسانیم . همکاری تا فرا خواهیم ، موفق باشید .

والسلام



مدیر مسوول : راحله راسخ خرمی
معاون : محمد زمان نیکرای
آمر چاپ : علی محمد عثمان زاده
آدرس : انصاری واپ - جوار ریاست مطابع دولتی
تلفون مدیر مسوول : ۲۶۸۴۹
تلفون منزل مدیر مسوول : ۴۱۵۳۸
تلفون توزیع و شکایات : ۲۶۸۵۹

دولتی مطبعه



بر سر افکنند زمین هر چه که در داشت نیمان

نوبهار آمد و بشکفت به یکبار جهان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**